سعید نفیسی

درفش ایران

و

شیر و خورشید

طهران

۱۳۲۸

« چاپ رنگین »

شیر و خورشید

در شاهنشاهی ساسانیان ، اگر در سراسر این دوره چنین نبوده باشد لااقل در زمانهای آخر آن دوره ، بیرق نظامی ایرانرا «درفش کاویان» میگفتند. میگفتند روز نخست پیش بند چرمین کاوهٔ آهنگر راکه برضحاك بیگانه شوریده و فریدون را بپادشاهی رسانیده بود برسر چوبی کرده ومردم برآن گرد آمده بودند وسپس آنرا بیرق شاهنشاهی ایران قرار داده و بهمین جهت نام آنرا درفش کاویان یعنی بیرق کاوه گذاشته اند . شك نیست که در دورهٔ ساسانی ایندا ستان کاملا رایج بوده و این پهلوان را در زبان پهلوی «کاوگ» مینامیده اند چنانکه در زبان دری «کاوه» گفته اند. در شاهنامه ایندا ستان ونام این پهلوان هست و صفت منسوب بکاوه درهمه جای شاهنامه در مورد درفش «کاویان» ودر نسب اشخاص «کاوگان» آمده و کسانی که از بازماندگان کاوه بوده اند همین نام را دارند و فردوسی ٤٦ بار درشاهنامه «درفش کاویانی» و «کاویانی درفش» آورده است . پیداست که کلمهٔ «کاویان» از همان ریشهٔ کوی در زبان اوستا و «کی» و «کیان» و «کیا» درزبان کنونی ماست و بمعنی شاهی و منسوب بشاهان است و درفش کاویان بیرق شاهی معنی میدهد مانند «تاج کیان» که بمعنی تاج شاهانست . چنان مینماید که در زبان پهلوی هم کلمهٔ «کاویان» از «کاوه» ساخته نشده باشد زیرا که مطابق قاعدهٔ معمولی زبان پهلوی صفت نسبی از «کاوه» باید «کاوگان» باشد و نه «کاویان» .

در اوستا در داستان ضحاك و فریدون اشاره‌ای بکاوه نیست ودر آنجا تنها درفشی نام برده‌شده بعنوان «گائوش - درفشه» که بفارسی امروز «گاودرفش» یا «درفش گاو» میشود و پیداست گاو در این جا اشاره بدین داستانست که فریدون را در کودکی گاوی شیر داده است چنانکه گرز او هم «گرزهٔ گاو - سار» وبا «گاوسر» نام دارد و قطعاً درفش گاو از آن‌جهة است که در روی پارچهٔ آن نقش گاوی بوده‌چنانکه پس‌از این خواهیم دید . درهرصورت پیداست که این ترکیب اوستایی را در زبان پهلوی «درفش گاویان» کرده وسپس‌از کلمهٔ «گاویان» نام «گاوه» کسی را جعل کرده و ایندا ستان را از آنجا آورده اند .

در بارهٔ درفش کاویانی که دردورهٔ ساسانیان بیرق نظامی ایران بوده در کتابهای پارسی و تازی که ایرانیان نوشته اند اطلاعات گوناگون هست از آنجمله :

فردوسی درشاهنامه (۱) بدید آمدن این درفش راچنین بیان کرده‌است:

---

(۱) چاپ بروخیم ج ۱ ص ٤٧ - ٤٨

چو کاوه برون آمد از پیش شاه
برو انجمن گشت بازار گاه
همی برخروشید و فریاد خواند
جهان را سراسر سوی داد خواند
از آن چرم کاهنگران پشت پای
بپوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد
همانگه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه بدست
که ای نامداران یزدان پرست
کسی کو هوای فریدون کند
سر از بند ضحاك بیرون کند
یکایك بنزد فریدون شویم
بدان سایهٔ فر او بغنویم
بپویید، کین مهتر آهر منست
جهان آفرین را بدل دشمنست
بدان بی بها، ناسزاوار پوست
پدید آمد آوای دشمن زدوست
همی رفت پیش اندرون مرد گرد
سپاهی برو انجمن شد نه خرد
بدانست خود کافریدون کجاست
سر اندر کشید و همی رفت راست
بیامد بدرگـاه سالار نـو
بدیدندش از دور و برخاست غو
چو آن پوست بر نیزه بر دید کی
بنیکی یکی اختر افکند پی
بیـاراست آنرا بدیبای روم
ز گوهر برو پیکر وزرش بوم
بزد برسر خویش چون گردماه
یکی فال فرخ پی افکند شاه
فرو هشت زو سرخ وزرد و بنفش
همی خواندش کاویانی درفش
از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه
بشاهی بسر بر نهادی کلاه
بر آن بی بها چرم آهنگران
بر آویختی نو بنو گوهران
ز دیبای پر مایه و پرنیان
بر آن گونه گشت اختر کاویان
که اندر شب تیره خورشید بود
جهانرا از و دل پر امید بود

ازین اشعار خوب بر میآمد کـه درفش کاویانی از دیبای زربفت بوده واز جواهر نقشهایی بر آن ساخته بودند وبرسر چوب آن شکل ماهی بوده است ورنگ سرخ وزرد و بنفش داشته وهر پادشاهی جواهر دیگر بر آن میفزوده و شاید مقصود از بیت آخر این باشد که بر روی آن نقش خورشید بوده است.

جای دیگر (١) در سپه کشی کاوه فرموده است:

... براندو بدش کاوه پیش سپاه
برافراز راند اوازآن جایگاه
بر افراشته کاویـانی درفش
همایون همان خسروانی درفش

سپس جایی که فریدون بپیغام پسران خود پاسخ داده است (٢) از زبـان فریدون در بارهٔ منوچهر گوید:

نبینید رویش مگر باسپاه
ز پولاد بر سر نهاده کلاه
ابا گرزو بـا کاویـانی درفش
زمین گشته از نعل اسبان بنفش

پس از آن در جنك منوچهر با تور وسلم (٣) گفته است:

دلیران یکایك چو شیر ژیـان
همه بسته بر کین ایـرج میان
بپیش اندرون کاویانی درفش
بچنك اندرون تیغهای بنفش

سپس اندکی پس از آن (٤) چنین گوید:

در خشیدن تیغـهای بنفش
چو بینید بـا کاویانی درفش
بدرد دل و مغزتان از نهیب
بلندی ندانید باز از نشیب

(١) ج ١ ص ٥١
(٢) ج ١ ص ١٠٠
(٣) ج ١ ص ١٠٦
(٤) ص ١٠٧

سپس از زبان منوچهر در تخت نشستن او (۱) گوید :

شب تار جویندهٔ کین منم
همان آتش تیز برزین منم
خداوند شمشیر و زرینه کفش
فرازندهٔ کاویانی درفش

جای دیگر (۲) در لشکر کشی کیقباد آورده است :

بپیش سپه رستم پهلوان
پس پشت او سرکشان و گوان
پس پشتشان زال با کیقباد
بیك دست آتش بیك دست باد
بپیش اندرون کاویانی درفش
جهان زو شده سرخ و زرد و بنفش

سپس (۳) در بارهٔ لشکر کشی رستم بجنك افراسیاب گوید :

سپهبد گو پیل تن چون شنید
که آمد سپهدار توران پدید
برفتند با کاویانی درفش
ز تیغ دلیران هوا شد بنفش

در جای دیگر (٤) در گریختن افراسیاب از رستم گفته است :

چو افراسیاب آن درفش بنفش
نگه کرد با کاویانی درفش
بدانست کان پیلتن رستمست
سر افراز و ز تخمهٔ نیرمست

پس از آن در سر کشی طوس (٥) در برابر کیخسرو فرماید :

ببستند گردان ایران کمر
جز از طوس نوذر که پیچید سر
که او بود با کوس و زرینه کفش
هم او را بدی کاویانی درفش

سپس در گفتگوی طوس با کیکاوس (٦) گوید :

چنین گفت با شاه کاوس طوس
کنون با سپه من برم پیل و کوس
همان من کشم کاویانی درفش
کنم لعل رخسار دشمن بنفش

واندکی پس از آن (۷) گوید :

بشد طوس با کاویانی درفش
بپای اندرون کرده زرینه کفش

باز جای دیگر (۸) در بارهٔ همان طوس گوید :

همان طوس با کاویانی درفش
همی رفت با کوس و زرینه کفش
بیاورد و پیش جهانجوی برد
زمین را ببوسید و اورا سپرد
بدو گفت کین کوس و زرینه کفش
خجسته همین کاویانی درفش
ز لشکر ببین تا سزاوار کیست
یکی پهلوان از در کار کیست

واندکی بعد از زبان کیخسرو گوید:

و را گفت کین کاویانی درفش
هم این پهلوانی و زرینه کفش
نبینم سزای کسی در سپاه
ترا زیبد این نام و این دستگاه

جای دیگر (۹) در لشکر آراستن طوس برای رفتن بترکستان گفته است :

هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش
ز تابیدن کاویانی درفش
بگردش سواران گودرزیان
میان اندرون اختر کاویان

سپس در جایی که در نامه ای بفریبرز کیخسرو از طوس سخن میراند (۱۰) گوید:

(۱) ج ۱ ص ۱۲۹
(۲) ج ۲ ص ۲۹۹
(۳) ج ۳ ص ٦۹٤
(٤) ج ۳ ص ۷۰۰
(٥) ج ۳ ص ۷٥۰
(٦) ج ۳ ص ۷٥۷
(۷) ص ۷٥۸
(۸) ص ۷٦۲
(۹) ج ۳ ص ۷۹۳
(۱۰) ج ۳ ص ۸٤٤

بعد طوس با کاویانی درفش
ز لشکر چهل مرد زرینه کفش
واندکی بعد چنین آمده است :
سبك طوس را باز گردان بجای
ز فرمان مگردو مزن هیچ رای
سپهدار و سالار زرینه کفش
تو باشی بر کاویانی درفش
سپس از زبان گودرز بیژن (۱)
چنین آورده است :
بیژن چنین گفت گودرز پیر
کزایدر برو تیز با گرز وتیر
بسوی فریبرز بر کش عنان
ببیش من آر اختر کاویان
وگرخود فریبرز با آن درفش
بیاید کند روی گیتی بنفش
بار دیگر (۲) در لشکر آرایی
طوس گفته است :
ز بس جوشن و کاویانی درفش
شده روی گیتی سراسر بنفش
جای دیگر(۳) اززبان طوس بگودرز
کشوا دگوید :
مگر دست گیرد جهاندار ما
وگرنه بدست اختر کار ما
کنون نامداران زرینه کفش
بیا شند با کاویانی درفش
بازاندکی بعد(٤) از زبان طوس
بگودرز گوید :
ز بهر زمانه پذیره مشو
بنزدیك بد خواه خیره مشو
تو در قلب با کاویانی درفش
همی باش در چنك تیغ بنفش
سپس از زبان پیران بهومان (٥)
چنین گفته است :

گر آن مردری کاویانی درفش
بیابی ، شود روز ایشان بنفش
اگر دست یابی بشمشیر تیز
درفش و همه نیزه کن ریز ریز
جای دیگر (٦) در وصف میدان
جنك گودرز گوید :
پس پشتشان ژنده پیلان چو کوه
زمین از پی پیل گشته ستوه
درفش خجسته میان سپاه
زگوهر درخشان بکردار ماه
درخشیدن تیغهای بنفش
از آن سایهٔ کاویانی درفش
تو گفتی که اندرشب تیره چهر
ستاره همی بر فشاند سپهر
اندکی پس از آن (۷) در همین
زمینه گوید :
درفش دل افروز بر پای کرد
یلان را بقلب اندرون جای کرد
سران را همه خواند نزدیك خویش
پس پشت شیدوش وفرهاد پیش
سپهدار گودرزشان در میان
درفش از برش سایهٔ کاویان
جای دیگر (۸) از زبان هومان
بفریبرز گفته است :
سواران و پیلان و زرینه کفش
ترا بود با کاویانی درفش
بترکان سپردی بروز نبرد
یلانت بایران نخوانند مرد
سپس درسپاه آرایی گودرز(۹) گفته است:
سپهدار ایران بزد کره نای
سپاه اندر آورد وبگرفت جای
میان سپه کاویانی درفش
ببیش اندرون تیغهای بنفش

(۱) ج۳ص۸۵۳
(۲) ج٤ص۸۷۷
(۳) ج ٤ص۸۸۹
(٤) ص ۸۹۳
(٥) ج ٤ص ۹۰۰
(٦) ج ٥ص۱۱٥٦
(۷) ص ۱۱٥۸
(۸) ج ٥ص ۱۱٦٦
(۹) ج ٥ ص ۱۱۸۸

اندکی بعد(۱) در نامه‌ای که کیخسرو بگودرز نوشته از زبان او گوید :

خجسته سپهدار بسیار هوش
همش رای و دانش همش جنگ و جوش
خداوند گوپال و تیغ بنفش
فرازندهٔ کاویانی درفش

جای دیگر (۲) از زبان گودرز خطاب بشیدوش گوید :

بشیدوش فرمود کای پور من
بهر کار شایسته دستور من
تو با کاویانی درفش وسپاه
بپشت سپه باش لشکر پناه

پس از آن در وصف لشکر پیران(۳) گفته است :

میان سپه کاویانی درفش
پیش اندرون تیغهای بنفش
درفش شهنشاه با بوق و کوس
پدید آمد و شد زمین آبنوس

جای دیگر(٤) در لشکر آراستن کیخسرو برای جنگ با افراسیاب گوید :

سه تن را گزید اندر آن انجمن
بزرگان رویین تن و رای زن
چو رستم که بد پهلوان بزرگ
چو گودرز بینادل آن پیر گرگ
دگر پهلوان طوس زرینه کفش
که او بود با کاویانی درفش

سپس در جنگ دیگر افراسیاب با کیخسرو (۵) فرماید :

برآمد خروشیدن بوق و کوس
بیک دست خسرو سپهدار طوس
بیاراست با کاویانی درفش
همه پهلوانان زرینه کفش

جای دیگر (٦) باز در جنگ افراسیاب با کیخسرو چنین گفته است :

ز دست دگر گیو گودرز و طوس
پیش اندرون بوق و آوای کوس
شهنشاه با کاویانی درفش
هوا شد ز تیغ سواران بنفش

سپس در جنگ کیخسرو با شاه مکران (۷) فرموده است :

ز قلب اندار آمد سپهدار طوس
جهان شد پر از نالهٔ بوق و کوس
پیش اندرون کاویانی درفش
پس پشت گردان زرینه کفش

جای دیگر در رفتن بزرگان ایران باستقبال زال و رستم (۸) گوید :

هر آن کس که بود از نژاد زرسپ
پذیره شدن را بر انگیخت اسپ
همه نامداران زرینه کفش
برفتند با کاویانی درفش

سپس در وصف لشکر گاه کیخسرو در بیرون شهر (۹) گوید :

زمین کوه تا کوه پر خیمه بود
سپید و سیاه و بنفش و کبود
میان اندرون کاویانی درفش
جهان زو شده سرخ و زرد و بنفش

سپس در منشور دادن کیخسرو بطوس (۱۰) فرماید :

چنین داد پاسخ بدو شهریار
که بیشست از این رنجت از روزگار
همی باش با کاویانی درفش
تو باشی سپهدار زرینه کفش

پس از آن در سخن گفتن لهراسب باززیر و فرستادن او نزد گشتاسب(۱۱) گوید:

---

(۱) ج ۵ ص ۱۱۹۱-۱۱۹۲
(۲) ج ۵ ص ۱۲۲۸ (۳) ج ۵ ص ۱۲٤۹
(٤) ج ۵ ص ۱۲۷۸
(۵) ج ۵ ص ۱۳۱۱-۱۳۱۲
(٦) ج ۵ ص ۱۳۵۵
(۷) ص ۱۳۷۱
(۸) ص ۱٤۱٤
(۹) ص ۱٤۲۳
(۱۰) ص ۱٤۳۱
(۱۱) ج ٦ ص ۱٤۸۸

در تنگ آوری کار گردد تباه
میاسای و اسپ در تنگی مخواه
بر تخت و بالای و زرینه کفش
همان تاج با کاویانی درفش
سپس در پیشگویی ارجاسب از جنگ
گرامی درخون‌خواهی شیدسپ (۱) گوید:
بسی رنج بیند برزم اندرون
شه خسروان را بگویم که چون
درفش فروزندهٔ کاویان
بیفکنده باشند ایرانیان
گرامی که بیند زاسپ اندرون
درفش همایون پراز خاك وخون
در آید از آن پشت اسپش بزیر
بگیرد درفش و بر آرد دلیر
بیك دست شمشیر ودیگر درفش
بگیرد بدانجا درفش بنفش
ازینسان همی افکند دشمنان
همی بر کند جان آهرمنان
زناگاه دشمن بشمشیر تیز
یکی دست او افکند از ستیز
گرامی بدندان بگیرد درفش
بدارد بدندان درفش بنفش
بیك دست دشمن کند نا بدید
شگفتی تراز کار او کس ندید
اندکی بعد (۲) درجنگ گرامی و نجات
دادن درفش کاویان گوید :
بدان شورش اندر میان سپاه
از آن زخم شمشیر و گرد سپاه
بیفتاد از دست ایرانیان
درفش فروزندهٔ کاویان
گرامی بدید آن درفش چو نیل
که افکنده بودند ازپشت پیل
فرود آمدو برگرفتش ز خاك
بیفشاند از وخاك و بسترد پاك

چو اورا بدیدند گردان چین
که آن نیزهٔ نامدار گزین
از آن خاك برداشت بسترد برد
بگردش گرفتند مردان گرد
بگردش زهر سو همی تاختند
بشمشیر دستش بینداختند
درفش فریدون بدندان گرفت
همی زد بیك دست گرزای شگفت
سرانجام کارش بکشتند زار
بدان گرم خاکش فکندند خوار
جای دیگر (۳) درجنگ نستور پسر زریر
با بیدرفش و پس گرفتن درفش کاویانی
گوید :
منم گفت نستور پور زریر
پذیره نیاید مرا نره شیر
کجا باشد آن جادوی بیدرفش
که اودارد آن کاویانی درفش
پس از آن در شبیخون کردن شاپور پادشاه
ساسانی برلشکریان روم (٤) گوید:
درخشیدن کاویانی درفش
شب تیره و تیغهای بنفش
تو گفتی هوا تیغ بارد همی
جهان یکسره میغ دارد همی
سپس درلشکر کشی نوشین روان بجنگ
رومیان (٥) گوید :
زجوش سواران و از گرد پیل
زمین شد بکردار دریای نیل
جهاندار با کاویانی درفش
همی رفت با تاج و زرینه کفش
جای دیگر در آغاز داستان پادشاهی
هرمزد درمناظرهٔ تموز با سیب سرخ (٦)
گوید :

---

(۱) ج ٦ ص ١٥١٦ - ١٥١٧
(۲) ص ١٥٢٥-١٥٢٦
(۳) ص ١٥٣٥
(٤) ج ٧ ص ٢٠٥٠
(٥) ج ٨ ص ٢٣٣٩
(٦) ج ٨ ص ٢٥٦٦

مگر جـامه ازمشتری بستدی
بلولو بر از خون نقط برزدی
زبرجدت برگشت‌وچرمت بنفش
سرت برتر از کاویانی درفش

سپس درشکار رفتن خسرو پرویز (۱) گوید:

زشاهان برنا چو سیصد سوار
همی راند با نامور شهریار
همه جامها زرد وسرخ و بنفش
شهنشاه با کاویانی درفش

آخرین جایی که از درفش کاویان نام‌برده درسوکواری باربد بـر مرك خسرو پرویزست (۲) که گوید:

کجات آن شبستان و رامشگران
کجات آن در و بارگاه سران
کجات افسر وکـاویانی درفش
کجات آن همه تیغهـای بنفش

چنانکه پس ازین آشکار خواهد شد برخی ازنویسندگان تازی که داستان کاوه ودرفش کاویان را آورده‌اند نام کاوه را« کابی »ودرفش را «درفش کابیان» نوشته‌اند و پیداست که‌اینرا ازسندمعتبری که ناچار دردورهٔ ساسانیان فراهم شده‌است گرفته اند.

* * *

در اینکه ایرانیان از زمانهای بسیار قدیم و شاید از آغاز تشکیل سلطنت درین کشور درفشها و بیرقهایی داشته‌اند که در مراسم و تشریفات درباری بکار می‌برده‌اند ودرسفرها و حتی درمیدانهای جنك همراه برمی‌داشته اندشکی نیست. قدیمترین‌سندی که درین زمینه بما رسیده‌خاتم کاری‌دیواری‌است که‌ازخرده سنك(موزائیك) ساخته‌اندو

(۱) ج۹ص۲۸۷۰-۲۸۷۱
(۲) ج۹ص۲۹۳۱

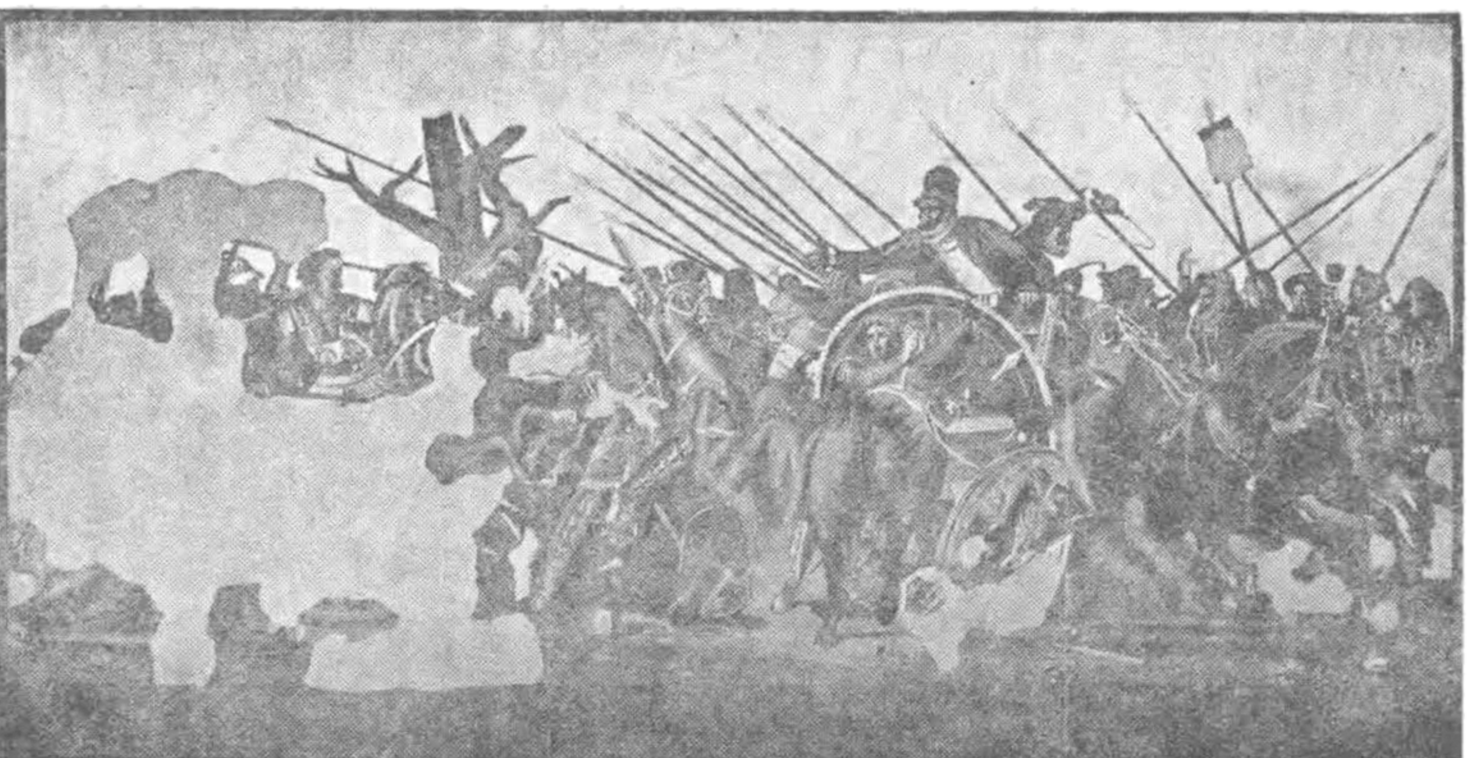
در آن منظرهٔ جنك اسکندر مقدونی را با داریوش‌سوم هخامنشی رسم کرده‌اند واین خاتم کاری در خرابه های شهـر معروف پومپئی درایطالیا بوده که درسال ۷۹ میلادی در نتیجهٔ فوران آتش فشان وزووو از میان رفته و اینك آن خاتم کاری درموزهٔ ملی‌شهر ناپل باقیست. درین منظره در پشت‌سر داریوش بیرق سفیدرنگی‌است که برسر چوب کرده‌اند ویکی از سواران برافراشته‌است.

در روی برخی‌ازسکهای‌پادشاهان محلی فارس که نیاکان ساسانیان بوده‌و دردورهٔ فترت‌میان هخامنشیان وساسانیان یعنی‌در دورهٔ‌سلوکی و اشکانی در آن سر زمین حکمرانی موروث و سلطنت محدودی‌داشته‌اند آتشکده‌ای کوچك دیده میشود که درطرف‌چپ آن کسی بحال‌عبادت ایستاده و در طرف راست چیز مربع مستطیلی‌ریشه داربرسر چوب کرده اند وپیداست که بیرقی بوده‌است و گاهی کـسی بر کرسی نشسته و چوبی بدست داردوهمان بیرق درطرف چپ سکه رو بروی او افراشته شده است(۳).

این‌سلسله ازحدود ۲۰۰ پیش از میلاد تا ۲۱۰ میلادی در فارس پادشاهی کرده‌اند یعنی بیش‌ازچهارصدوده‌سال و آخرینشـان اردشیر بـابکانست که پس‌از

(3)Jacques de Morgan – Numismatique de la Perse Antique,Paris 1933(Traité des Monnaies grecques et romaines par Ernest Babelon III. Monnaies orientales) pp. 341–419 et planche XXVII.

J. de Morgan – Manuel de Numismatique Orientale de l'Antiquité et du Moyen-Age. Tome I, Paris, 1923 - 1936, pp. 270- 288.



تصویر خیالی از جنگ داریوش واسکندر در ایسوس • خاتم کاری که درشهر پمپئی بدست آمده ودرموزهٔ ناپل محفوظ است

پدرش بابك در ۲۱۰ میلادی جانشین او شده ودر ۲۲٦ بشاهنشاهی ایران رسیده است. بیشتر پادشاهان این سلسله درسکه های خود لقب «فره‌ته‌دار» رابکار برده‌اند که همان کلمهٔ فرماندار فارسیست.

پادشاهانیکه این بیرق درسکهایشان دیده‌میشود «بغه‌دات» نخست پسر«بغه کرت» است که در حدود ۲۲۰ پیش از میلاد بفرمانداری رسیده وسپس نبیرهٔ او «وه‌بورز» پسر فره‌ده وجانشین او «هر تخشتر» (اردشیر) اول برادروی وسپس جانشین او «وته فره‌دات» اول و پس از او «آلنسفت» پسر اوست که آغاز و انجام پادهیشان معلوم نیست.

چندتن ازخاور شناسان از آنجمله لوی Levy ویوستی Justi وزاره Sarre عقیده دارند بیرقی که در خاتم کاری پیشی و درین سکها دیده میشود همان درفش کاویان است اما آرتور کریستنسن (۱) با این عقیده مخالفست و کاملا حق با اوست.

در دورهٔ ساسانیان قطعاً در بار ایران بیرق بسیار مهمی داشته که آنرا درفش کاویان ویا کاوبانی درفش می گفتند ودر بسیاری ازمراجع ارمنی و سریانی و یونانی ولاتین ذکری ازین درفش رفته مخصوصاً تاریخ نویسان تازی درذکر حوادث جنك قادسیه که این درفش در لشکررستم فرخزاد بوده و بدست تازیان افتاده است اطلاعاتی در بارهٔ آن داده‌اند. چنانکه پس ازین خواهد آمد طبری (۲) در جنك خسرو پرویز با بهرام چوبین تصریح میکند که «درفش کابیان» درمیدان جنك بوده است.

در کتیبهٔ معروف شاپور اول که والرین امپراطور روم بسرافکندگی در برابر او زانو زده ومهمترین و بهترین کتیبهٔ ساسانیست که اینك درمحل معروف بنقش رستم دیده میشود درپشت سرشاپور که براسب نشسته است پارچهٔ مواجی دیده می‌شود که جز درفش، و بیرق چیز دیگر نتواند بود و گویا این یگانه نقشیست که از درفش زمان ساسانیان بما رسیده است.

در داستانهای ایرانی که قصهٔ کاوه ودرفش کاویان را ثبت کرده اند گاهی برای کاوه دوپسر قائل شده اند و نام ایشان را قباد وقارن نوشته‌اند چنانکه فردوسی هم درشاهنامه درداستان فریدون دوسردار را نام می برد یکی بنام قباد و دیگری بنام قارن کاوگان یعنی قارن پسر کاوه.

بگمانم این مطلب از آنجا بیرون آمده است که درزمان ساسانیان درفش کاویان یعنی بیرق رسمی خاندان ساسانی سپرده بافرادخانوادهٔ «قارن پهلو» بوده است که یکی از هفت خاندان شریف و نجیب ایران بشمار میرفته و پس از خانوادهٔ ساسانیان برهمهٔ خاندانهای دیگر برتری داشته‌اند وایشان هم شاید بهمین مناسبت که درفش کاویان سپردهٔ بدیشان بوده است خودرا از نسل و نژاد کاوه می دانسته اند.

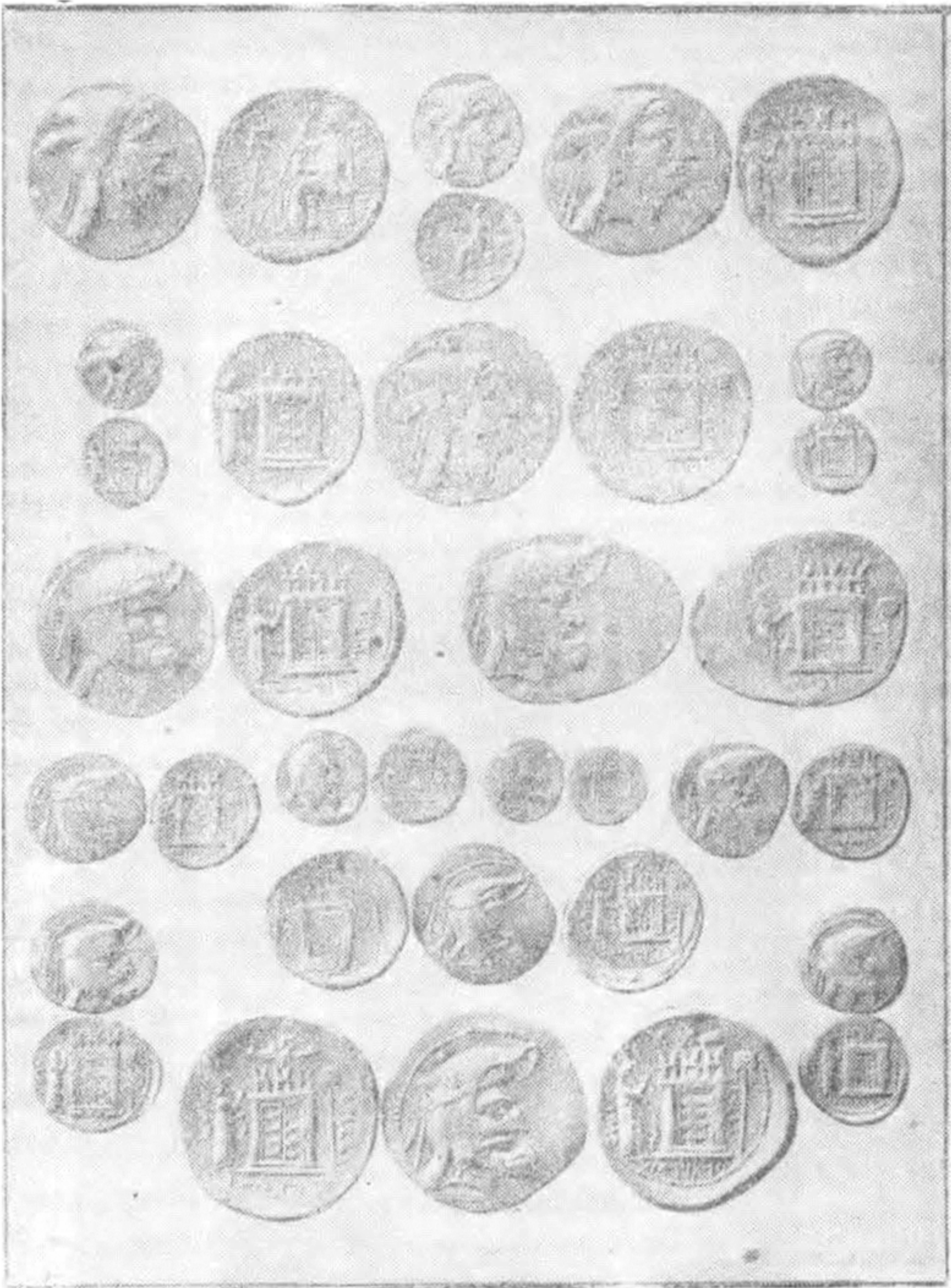
در بارهٔ درفش کاویان بسیاری از تاریخ نویسان ایران بفارسی و تازی مطالبی آورده‌اند:

۱) ابو سعید عبدالحی بن ضحاك گردیزی در زین‌الاخبار (۳) می نویسد:

(1) Arthur Christensen- L'Iran sous les Sassanides, 2e édition, Copenhague 1944, p. 503 note.

(۲) چاپ مصر ۱۳۲٦ - ج ۲ ص ۱۳۸

(۳) نسخهٔ کمبریج ورق ۳ ب



سکه هائی‌که ازخاندان فره تەدار ها.نیاکان ساسانیان (شاهان محلی فارس) باقی مانده‌است .



نقش برجستهٔ شاپور اول در نقش رستم

«... کاوه... بیرون آمد و آن پیش بندی که آهنگران را باشد اندرسرچوبی کرد و آواز داد که هوای آفریدون که جوید، بامن بروید، مردم انبوه باوی رفتند و روی بکوه البرز نهادند و پیش افریدون شدند و بروی بپادشاهی سلام کردند، او کاوه را گرامی کرد و آن پوست را درفش کاویانی نام کرد و فرمود تا در خزینه بگشادند ومال بسیار بدان قوم داد وزر و جواهر بسیار بر آن درفش بکاربرد وآن درفش را ملوك عجم سخت بزرك داشتندی، که هرجای بر آن درفش روی نهادندی فیروز باز آمدندی وهر کس اندر آن چیزی همی افزود، از جواهر بیش بها، تا بروزگار عمر بن الخطاب رضی الله عنه که بدشت قادسیه حرب کردند وشکست برعجم آمد وآن درفش بستدند و آن جواهر از وی باز کردند واصل آنرا ناچیز کردند».

۲) شرف الدین فضل الله بن عبدالله حسینی قزوینی در کتاب المعجم فی آثار ملوك العجم معروف بتاریخ معجم (۱) گوید: «... فریدون آن پوست پاره که کاوه برسرچوب نصب کرده بود بفرمود تادر زر گرفتند وبجواهر نفیس از یاقوت رمانی ولعل بدخشانی وزمرد آس رنك ولآلی متلالی مرصع کردند و درفش کاوه بآن نام نهادند وگفت این رایت فرهمای نصرة و آثار پیروزی و ظفر دارد... وملوك فرس آن رایت را بفال داشتند ومحافظت آنرا فخری تمام و منصبی بزرك شمردند وانتصاب آنرا در مصافگاه موجب فتح و نصرت شناختند و

(۱) چاپ تبریز ۱۲۷۴ قمری ص ۱۴۴-۱۴۵

تا اکنون (۱) درخزانهٔ یزدجرد شهریار که آخر ملوك عجم است مانده بود و چون او کشته شد و منصب امارت ومسند خلافت بشکوه وحشمت عمر بن خطاب بن نفیل (۲) زینت گرفت باحضار آن رایت مثال داد وچون حاضر کردند تعجب نمود از بسیاری جواهر نفیس که در آن تعبیه کرده بودند، گفت هر کس نصرة از بوست پارهٔ آهنگران جوید بآهنی گران کشته شود، چنانکه یزدجرد کشته شد».

۳) ابوعلی احمد بن محمد مسکویه در تجارب الامم (۳) گوید: «... چون از بن کابی بردو پسرش از آنچه رسیده بود زاری برخاست چوبی را بر گرفت و بکرد اگردش خرجینی چرمین بیاویخت و گویند که وی آهنگر بود و آنچه آویخت سفره‌ای بود که از آتش خودرا پناه میداد و آنرا درفش قرار دادو مردم را بپیکار بیور اسب خواند و گروهی بسیار اورا اجابت کردند زیرا که در بلا وستمهای فراوان بودند و کارش بالا گرفت و نیرو گرفت و ایرانیان این درفش را بفال نیك می گرفتند و آنرا بزرك می‌داشتند و بر آن افزودند وپس از آن جواهر نشان کردند تا آنجا که پادشاهان ایران آنرا درفش بزرك خود ساختند و آنرا شگون می گرفتندو «درفش کابیان» می نامیدند و آنرا جز در کارهای بزرك بکار نمیبردند».

۴) حسین بن محمد بن حسن دیار بکری در تاریخ الخمیس (۴) تقریباً همان کلمات ابوعلی مسکویه را نقل کرده واوهم نام کاوه را «کابی» ودرفش را «درفش کابیان» ضبط کرده است.

۵) ملك المؤید اسمعیل ابی الفداء صاحب حماة مورخ معروف نیز در تاریخ خود (۵) همان عبارات ابوعلی مسکویه را بی هیچ گونه تغییری نقل کرده و او نیز «کابی» و «درفش کابیان» آورده است.

۶) محمد بن جریر طبری در تاریخ الامم والملوك (۶) در وقعهٔ قرقس که بجنك «قس قس الناطف» و جنك «جسر» وجنك «مروحه» نیز معروف است ودرسال ۱۳ هجری در میان ایرانیان وتازیان روی داده گوید: «چون بهمن جاذویه پیش آمد «درفش کابیان» رایت کسری با او بود و آن از پوست های پلنك بود با هشت ذراع پهنا در دوازده ذراع درازا».

بدین گونه درفش کاویان دست کم درزمان یزدگرد سوم و در بن جنك از چند پوست بلنك درست شده بود ودرحدود چهار متر پهنا (هر ذراع درحدود ۵۰ سانتی‌متر) و شش متر درازا داشته است.

درواقعه قادسیه درسال ۱٤ هجری (۷) طبری پس از شرح کشته شدن رستم فرخزاد میگوید: «ضرار بن الخطاب درفش کاویان را گرفت و آنرا بسی هزار دادو بهای آن هزار هزار ودویست هزار بود».

ازین قرار درفش را ضرار بن الخطاب بسی هزار در هم فروخته است که بنرخ امروز صد وپنجاه هزار ریال میشود (هردرهم پنج ریال) و حال آنکه یك میلیون و دویست هزار درهم یعنی شش میلیون ریال ارزش داشته است.

---

(۱) در اصل چنینست
(۲) دراصل: خطاب بیفل
(۳) چاپ اوقاف گیب ج۱ ص۱۲
(۴) چاپ قاهره ۱۲۸۳ ج۱ ص۷۵
(۵) چاپ قاهره ۱۲۸٦ ج۱ ص٤۲
(٦) چاپ لیدن ج۱ ص ۲۱۷۵ و چاپ قاهره ۱۳۲٦ ج٤ ص ٦۷
(۷) چاپ قاهره ج٤ ص ۱۳۳

طبـری درجای دیگر در داستان بیوراسب وافریدون (۱) دربارهٔ این درفش می نویسد: «این لوا همواره در خزانهٔ پادشاهان فارس بود وچنانکه بما رسیده است ازپوست‌شیربود وپادشاهان فارس آنرا اززر ودیبا پوشانده بودند زیرا که شگون می‌دانستند».

درمیان نسخنهای‌مختلف ترجمهٔ ابو علی بلعمی ازتاریخ طبری اختلاف سیار است وتقریباً هیچ نسخه بـا نسخهٔ دیگـر موافق‌نیست.دربن‌مورد درنسخه‌ای‌خطی وتا اندازه‌ای معتبرکـه من دارم ودر اواسط صفر ۸۳۸ بپایان رسیده مطلب چنین‌آمده‌است: «... کاوه باصفهان‌آمد وآنجا ببرد و افریدون خواستهٔ بسیار بفرزندان اوسپرد و ازایشان هیچ چیـز نستد مگرآن علم کـه از آن کاوه بـود آن پـوست و تـا آفریدون همـی زیست همی‌داشتند ودست‌بدست‌همی‌گذاشتند».

دریکی‌ازچاپهای‌لکنهو (۲) درهمین مورد چنین‌آمده است:«...پس‌افریدون اصفهان و آن ناحیت تمام بکاوه داد ، باصفهان‌شد وده سال برولایت بماندپس بمردواورافرزندان بماندند وافریدون همه خواسته را بفـرزنـدانش داد مگر آن علم که بفال مبارك بـود ، درخزینـه نهاد وبهرحربی که‌رفتی‌آنرا پیش‌داشتی ظفر یافتی و بعد ازوی بادشاه بپادشاه می‌آمد وعزیزش می داشتند و هر یکی پیرایه وجواهری چند برآن می‌بستند تا وقت یزدگردشاه ، چون مسلمانان‌خزینهٔ او غارت کردند اورا پیش امیرالمؤمنین عمرخطاب رضی‌الله‌عنه آوردند و امیرالمؤمنین بفرمودتاآن گوهرها برداشتند وآن پوست را بسوختند ...»

(۱) چاپ قاهره ج۱ ص۹۹

(۲) چاپ پنجم ۱۳۳٤ ص ٤٦

ترجمهٔ بلعمی را دوبار بزبان‌فرانسه ترجمه کرده اند . نخست لوی دوبـو از روی ده نسخهٔ خطی که دراختیار او بوده‌بترجمهٔ این کتاب‌آغاز کرده ومجلد نخست آنرا چاپ کرده‌است و مجلدات دیگرآن‌انتشار نیافته و بهمین جهةٔ معلوم نیست‌که مجلدات دیگر را هـم ترجمه کرده وانتشار نداده‌است یااینکه اصلا ترجمه نکرده‌است. در هرصورت دربن ترجمه نخست‌دربارهٔ درفش کاویان (۳) چنین‌آمده‌است :

«مردم اصفهان چون ازبیدادگری ضحاك بتنك آمده بودند همه بـا کـاوهٔ آهنگرقیام کردند وویآن پارچهٔ چرمی راکه تاپای وی را مـی پوشاند بر سر چوبی‌بست وآنرا چون‌رایتی‌برافراشت. کسانی هستندکه می گـویند که پارچهٔ چرم نبود امادستاری بودکه کاوه برسر داشت وآنرا بدین گونه چون رایتی بر سرچوب کرد.»

... اندکی بعددرداستان فریدون (٤) چنین آمـده است : « چون کـاوه مرد افریدون از فرزندانش بـارهٔ چرمی را که پدرشان روزی که دراصفهان قیـام کرده بود مانند رایت بکار برده بود خواست وآنرادرخزانهٔ‌خودنگاه‌داشت تاشگونی‌داشته باشد.هرگاه که‌افریدون می‌بایست جنك بزرگی‌بکند این‌رایت‌را برمی‌گرفت وبرسرچوبی‌میکردوفیروز می‌شد. آورده‌اند که مقداری کثیردرهم ودینار وگوهر ومروارید برین رایت

۳-Chronique d'Abou - Djafar Mohammed Tabari, fils de Djarir, fils d'Yezid, traduite par Louis Dubeux, Tome Premier, Paris 1836. p. 110

(٤) ص ۱۱۱

بسته بودند پس‌از افریدون همهٔ شاهان ایران این رایت را بشگون نگاه می‌داشتند وآن همه‌را نیك بغت کرد بجز یزدگرد پسر شهریار را . هنگامی که خزانهٔ این‌شاه‌را تاراج کردندرایت کاوه رابرداشتندوآنرا برای عمر پسرخطاب رضی‌الله عنه بردند ووی فرمان داد این پارهٔچرم راسوختند. کسانی هستند که می گویند که عمردستار را نسوزاند بلکه پارهٔ چرم راسوخت».

ترجمهٔ دومی که ازین کتاب‌شده از هرمان‌زوتنبرگ خاور شناس دیگر فرانسویست و او نیز (١) مطلب را بهمین گونه ترجمه کرده‌است و پیداست نسخنهایی که‌مورد رجوع او بوده همین متن را داشته‌اند.

درهمین ترجمه درواقعهٔ جنك قادسیه مطلبی هست(٢) که درنسخهٔ خطی‌سابق الذکرودرچاپ سابق‌الذکرلکنهو نیست بدین گونه: « درپای جایگاهی که رستم در آن بود رایتی بودکه آنرا رایت کیانیان‌می گفتندواز کی مانده‌بود ووی هنگامی که از اصفهان بیرون آمده و ضحاك را شکست داده بود باخود برده بود. ازآن هنگام ایرانیان درهرجنگی که این رایت در آن بود فیروز شده بودند وپس از هر پیروزمندی که روی داده بودگوهری چند بر زیورهای آن افزوده بودند».

درترجمهٔ شرح واقعهٔ قرقس یاجنك جسر درنسخهٔ خطی‌سابق‌الذکر ازترجمهٔ بلعمی‌چنین‌آمده است. « ...آن‌علم‌مبارك که‌اندر خزینهٔ ملکان بودی که آنرا درفش کاویان خواندندی بیهمن جادو فرستاد (یعنی پوران دخت) و اورا سپاه سالار کرد».

همین نکته درچاپ لکنهو(٣) بدین گونه آمده است و پیداست که عبارت گسیختگی وپریشانی کامل‌دارد:« توران دخت مردی را بیرون کرد ازبزرگان عجم که‌نامش بهمن جادو بودباسی‌هزار مرد از مبارزان عجم بودند وسی پیل با اوبفرستاد واندر زبان درفش‌کاویانی خواندندی واندر خزانهٔ ملکان بودی وآنرا فرخ‌داشتندی بیهمن جادو فرستاد واورا سپهسالار کرد».

اما آنچه در متن طبری در غارت رفتن‌درفش کاویان درجنك‌قادسیه‌آمده است وپیش ازین گذشت در نسخهٔ خطی سابق‌الذکرودرچاپ لکنهو نیست‌وآنچه درترجمهٔ زوتنبرگ آمده می نماید که‌در میان نسخهایی که این مطلب را دارد و اصل عبارات طبری اختلافست.

٧)مسعودی‌درمروج‌الذهب(٤) در داستان ضحاك و فریدون چنین آورده است : « ...گروهی‌بجنك او گردآمدند وفریدون باایشان‌بود ودرفشی‌ازپوست برافراشتند که ایرانیان آنرا « درفش کاوان »(٥) می‌نامند...». سپس درچند

١- Chronique de Abou- Djafar-Mohammed - ben - Djarir - ben - Yezid Tabari , traduite sur la version persane d'Abou Ali Mohammed Belami , par Hermann Zotenberg 4 vol.. Paris 1867 - 1874 vol . Ip . 119

(٢) ج ٣ص ٣٩٥

(٣) ص ٤٧٠

(٤) چاپ باریس ج٣ ص٢٥١ و چاپ قاهره ١٣٤٦ ج١ ص٣٠٨-٣٠٧

(٥) درچاپ باریس چنین آمده و در چاپ قاهره بغلط« درفش کاصان » که پیداست‌دراصل « کابیان» یا« کافیان» بوده است.

سطر دیگرمی گوید: «... وتفسیردرفش بالفارسیة الفهلویة و هی الاولی الرایة والمطرد والعلم» یعنی درفش بزبان فارسی پهلوی که فارسی باستان باشد بمعنی رایت ومطرد وعلم است . مطرد درزبان تازی هم نیزه وهم زوبین معنی میدهد ورایت وعلم هردو بمعنی درفش یا بیرقست . [متن چاپ قاهره باز درین مورد غلط فاحش دارد و بجای «وتفسیر درفش» بخطا «وتفسیره ادریس» چاپ شده و این چاپ روی همرفته بسیار بر غلطست و بهیچ وجه نباید بدان اعتماد کرد .

جای دیگر (۱) که مسعودی جنك قس الناطف را شرح میدهد می گوید درین روز فرمانده لشکر ایران جادویه (۲) بود ودرفش ایران با او بود که از آن افریدون بود تا اینکه مردم بر «دهاك» شوریدند و آن معروفست به « درفش کاویان » (۳) و از پوست پلنك بود ، درازای آن دوازده درهشت ذراع پهنا و برافراشته بر چوب بلندی وایرانیان آنرا شکون می گرفتند ودرکارهای دشوار آنرا بیرون می آوردند وما دراخبار ایرانیان باستان که پیش ازین درین کتاب گذشت ازین درفش سخن رانده ایم ... »

سپس (٤) درشرح نتیجهٔ جنك قادسیه مسعودی می گوید :

«... دربن روز ضرار بن الخطاب درفش بزرگی را که پیش ازین یاد کردیم واز پوست پلنك بودومعروف به «درفش کاویان» گرفت وآن ازیاقوت ومروارید وگوهرهای گوناگون گوهر نشان بود وآنرا باسی هزار دینار عوض کرد و بهای آن هزار هزار و دویست هزار (یك میلیون ودویست هزار) بود... » . در این مورد نیز در چاپ قاهره بجای «درفش کاویان» بخطا «درفس کاسان» دیده میشود و پیداست که دراصل «درفش کابیان» بوده است .

۸) ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی کاتب در کتاب معروف مفاتیح العلوم (۵) که برای ابوالحسن عبیدالله ابن احمد عتبی وزیر سامانیان تألیف کرده است درمعنی اصطلاحات مربوط بتاریخ ایران، می نویسد: « درفش معرب درفش کابیانست ودرفش علمست و نام مردی که برضحاك بیرون آمد تا اینکه افریدون اورا کشت کابی بود و علم کابی از پوست خرس بود و نیز گویند ازپوست شیر و پادشاهان ایران بدان شکون داشتند و آنرا از زر پوشانده و از گوهرهای گرانبها گوهرآگین کرده بودند. » .

۹) مطهر بن طاهر مقدسی در کتاب البدا والتاریخ (٦) نیز وصفی از درفش کاویان کرده و گوید نخست از پوست گوساله یا ازپوست شیر بود وسپس ایرانیان آن رااززر و پارچهٔ زربفت درست کردند .

۱۰) ابوالریحان بیرونی در آثار الباقیه (۷) در بحث از جشن مهرگان گوید : «می پندارند اینکه این روزرامخصوصاً بزرك میدارند از آنست که درین روز مژده دادند بمردی که خبر بیرون آمدن آفریدون را شنیدند پس از آنکه کابی

(۱) چاپ پاریس ج ٤ ص ۲۰۰ و چاپ قاهره ۱۳٤٦ ج ۱ ص ٤۱۹

(۲) درچاپ قاهره بخطا «حادویه»

(۳) درچاپ قاهره «درفس کاسان» بجای «درفش کابیان»

(٤) چاپ پاریس ج ٤ ص ۲۲٤ و چاپ قاهره ۱۳٤٦ ج ۱ ص ٤۲٦

(۵) چاپ لیدن ۱۸۹۵ ص ۱۱۵

(٦) چاپ پاریس ج ۱ ص ۱۳۲

(۷) چاپ لایپزیگ ۱۹۲۳ ص ۲۲۲

برضحاك بیوراسف چیره شد و اورا راند و افریدون راخواند و کابی آن کسیست که پادشاهان ایران علمو رایت اورا شگون می داشتند وآن از پوست خرس بود و بز گویند از پوست شیرو آنرا درفش کابیان مینامیدند وسپس آن رابگوهروزر گوهرنشان کرده بودند».

۱۱) ابومنصور ثعالبی هم در غرر اخبارملوك الفرس وسیرهم(۱) درداستان افریدون مینویسد : « ... سپس فرمان دادکاوه وپسرش قارن‌راخلعت پوشانند وازجاه ومال وبخشش ایشان‌را بی نیاز کرد بپاداش رفتار نیکو وخدمت هـای برجستهٔ وی‌آن پوستی‌را که برسر چوب کرده بود تامردم‌راازضحاك بیزار کند خواست وفرمود آنرا بزر بـافتند و بگوهر نشانندوآنرارایتی کردکه در جنگها بدان شگون میداشت و دژهـا را بدان می گشود وآنرا درفش‌کاویان نامید ودرفش درزبان پهلوی رایتست و در روزگـاراو وروزگـاران گـذشته پادشاهان را دست آویزی بود که بـر دشمن‌فیروزشوند ولشکریان راوسیله‌ای بودکه بدان فال نیك می گرفتند وآن را شگون می داشتند و بـریك دیگـر پیشی می گرفتند که آنرا بهتر کنندو بر گوهر-های آن بیفزایند ودر زیبایی آن می - کوشیدند تـا اینکه بـروزگـار دراز مرواریدی وشاهکارآدمیان وازشگفتی های روزگاران شد و آنرا درجنك‌ها بیشاپیش می داشتند وتنهاسالار پیشرو وسر کردهٔ بزرك ازمیان سرداران می - سپردند وچون جنك بپایان می‌رسیدآنرا بگنجورش پس می دادند که پاسبانی از آن می کردتاآنکه‌روزگار ازیزدجرد ابن‌شهریارآخرین‌پادشاهان برگشت و زیردستانش در جنك قـادسیه شکست خوردند و آن‌بدست مردی از قبیلهٔ نخع افتاد وسعدبن ابی‌وقاص آنرا برآن چه ازنهاده‌های خزاین‌یزدجرد وگوهرهای گران بهای او بدست مسلمانان افتاده بود افزود و با تاجها و کمر و گـردن بندهای گوهرآگین وچیزهای دیگرنزد امیرالمؤمنین عمربن الخطاب رضی‌الله‌عنه فرستاد ووی فرمان دادکه آنراازچوب بازکردند وپاره‌پاره بریدند و درمیان مسلمانان بخش کردند و گویند بحتری درقصیدهٔ معروف‌خودبهای‌درفش‌کاویان را شناخته‌است وگوید:

و المنـایا مواثل و انوشر
وان یزجی الصفوف تحت الدرفس»

این بیت که ثعالبی‌آورده ازقصیدهٔ معروف بحتری‌دروصف ایوان مداینست که (۲) تصورات خودرا از دیدن کاخ معروف ساسانیان بیـان می کند و دربن بیت‌می گوید: « مرك‌بپای‌ایستاده‌بود و انوشروان بزیر درفش سپاهیان خودرا می‌راند» .

۱۲) بازمسعودی‌درکتاب‌دیگرخود التنبیه والاشراف(۳) درداستان ضحاك وافریدوز دروصف این درفش‌گوید:

«... مردم این درفش را شگون گرفتند وآنرا«درفش‌کابیان» نامیدند اضافه برنام‌کابی خداوندآن ودرفش‌در زبان فارسی باستان رایتست وباین‌زبان فارسی «اشفی‌الخرز» هم هست‌وآنـرا بزر وگوهرهای گوناگون وگران بها

---

(۱) چاپ پاریس۱۹۰۰ص۳۸ - ۳۹ .

(۲) دیوان‌البحتری چاپ‌قسطنطنیه ج۱ ص ۱۰۹ وچاپ‌بیروت ۱۹۱۱ ج ۱ ص ۱٦۹

(۳) چاپ لیدن ۱۸۹٤ ص ۸٦ و چاپ قاهره ۱۳۵۷ = ۱۹۳۸ ص ۷۵- ۷٦ .

آراستند و جز در جنگهای بزرك بیرون نمی آوردند و بر سر شاه یا ولی عهد او افراشته می شد یا کسیکه بجای او بود». اینکه مسموی درفش راهم رایت وهم «اشفی الخرز» یعنی درفش کفش دوزی معنی کرده پیداست که مقصود همان دومعنیست که هنوز این کلمه در زبان ما دارد.

۱۳) ابن خلدون در مقدمهٔ معروف خود (۱) در فصل «علوم السحر والطلسمات» میگوید: «... تاریخ نویسان آورده اند که درفش کاویان (۲) که رایت کسری بود بر آن جدول سحری صد خانهٔ عددی بود که بازر بافته بودند در اوضاع آسمانی و آنرا برای این جدول رصد کرده بودند وروز کشته شدن رستم در قادسیه (۳) برزمین افتاده یافتند بعد از آنکه مردم ایران شکست خورده بودند و پراکنده شده بودند و آن چنانکه اهل طلسمات و جدولها می پندارند مخصوص فیروزمندی در جنگ‌ها بوده است و آن درفشی که این در آن بوده یا با آن بوده می بایست اصلا شکست نخورد مگر آنکه بیاری خدای و ایمان پیروان پیامبر صلی الله علیه و سلم و پشتیبانی ایشان بکلمة الله چنین پیش آورده است و بدین گونه هر سحری که بسته بودند از میان رفت و بجا نماند و هرچه کرده بودند باطل شد».

۱۴) ابن الاثیر نیز در شرح واقعهٔ جنك قادسیه (٤) ذکری از درفش کاویان کرده و گوید: «..ضرار بن الخطاب درفش کابیان را گرفت و آن درفش بزرگی بود از آن ایرانیان و سی هزار دینار عوض آن را گرفت و بهای آن هزار هزار ودویست هزار بود».

۱۵) ابو علی احمد بن عمر بن رسته در کتاب اعلاق النفیسه (٥) گوید: «نخستین کسی که علم برداشت کابی بود هنگامیکه آهنك بیوراسب کرد و این خرقهٔ سرخی بود که آنرا برچوبی سیاه بست پس برای بیوراسب بر حریری بسته شد بر صورت درنده‌ای و آنرا برنی برافراشتند و آن درفش کابیانست» خرقه که ابن رسته درین مورد بکار برده در اصل زبان تازی بمعنی کهنه پاره‌است ومعنی تازه‌تر آن ردای ابریشمین است وچنان‌مینماید که ابن رسته معنی اول راخواسته‌است.

در داستانهای ملی ایران نیز بجز شاهنامه در جاهای دیگر اشارتهایی بدرفش کاویانی رفته‌است، از آن جمله اسدی در گرشاسب نامه (٦) گوید:

فراوان گهرزان درفش بنفش
کشیدند   در کاویانی درفش

گذشته ازین شاعران بزرك ایران درفش کاویانی را در تشبیه های مختلف شاعرانه بکار برده‌اند.

از آن جمله دقیقی در قصیدهٔ معروف خود که مطلع آن اینست:

پریچهره بتی عیار و دلبر
نگاری سرو قد وماه منظر

در وصف زمین در بهار و گلهای رنگارنك بهاری آنرا بدرفش کاویانی تشبیه کرده و سپس بنقش وشی و کوفی اشاره میکند. وشی منسوب بشهر وش

(۱) چاپ قاهره (مطبعة البهیه) ص ٤٣٨

(۲) در اصل بغلط «زرکش کاویان» چاپ شده

(۳) در اصل بغلط «بالقدسیة» چاپ شده

(٤) چاپ قاهره ۱۲۹۰ ج۲ ص۲۰٤

(٥) چاپ لیدن ۱۸۹۲ ص ۱۹٦

(٦) چاپ طهران ۱۳۱۷ ش. ص ٤۱٥

درماوراءالنهر یك نوع پارچهٔ ابریشمی رنگارنك بوده که حاشیهٔ زربفت داشته و کوفی هم پارچهٔ ابریشمی زربفت بوده است، پس از ین شعر دقیقی که گوید :

بکردار درفش کاویانی
بنقش وشی و کوفی سراسر

می توان چنین نتیجه گرفت که درفش کاویانی را وی از پارچهٔ ابریشمی رنگارنك وزربفت می دانسته است یالااقل از چیز رنگارنگی که آنرا زراندود کرده باشند .

قطران ارموی در قصیده‌ای خطاب بممدوح می گوید :

بسان کاوه من بودم نژنداز دست ضحاکان
توافریدون مراهمچون درفش کاویان کردی

درین شعر درفش کاویان را نمایندهٔ سرافرازی وسربلندی آورده‌است. ناصر خسرو نیز در تحریض بیزرگواری و سرافرازی همین نکته راآورده (۱) و گفته است :

کوت فریدون و کجا کیقباد
کوت خجسته علم کاویان

معزی درفش کاویان را علامت فرخی وفال نیك (۲) گرفته و گفته است :

گرخبر بودی فریدون را زرای فرخت
فال نگرفتی فریدون ازدرفش کاویان

درجای دیگر(۳) رایت ممدوح را درمقام مفاخرت بادرفش کاویان مقارنه کرده‌است وآرزو کرده است که رایت ممدوح چون درفش کاویان شود :

بادهندی تیغ توچون بارهٔ اسکندری
بادعالی رایت توچون درفش کاویان

جای دیگر (٤) درفش کاویان را با عصای موسی و نگین سلیمان دریك درجه آورده‌است :

توچوموسی وسلیمان وفریدون مقبلی
بی‌عصاوبی نگین و بی‌درفش کاویان

جای دیگر (٥) شباهنك یعنی ستارهٔ کاروان کش یا شعری را بدرفش کاویان تشبیه کرده است :

وآن بنات النعش چون تخت فریدون روز رزم
وآن شباهنك درفشان چون درفش کاویان

مسعود سعد سلمان باین نکته که درفش کاویان چرمین و گوهر نشان بوده است اشاره کرده (٦) و گوید:

گویی که همی گزیده گوهرها
بر چرم درفش کاویان بندم

خاقانی درمقارنهٔ دو چیز گرامی و پلید لعاب اژدهای حمیری را چیز پلید ودرفش کاویان را چیز گرامی گرفته (۷) و گوید :

یالعاب اژدهای حمیری
بردرفش کاویان خواهم فشاند

جای دیگر(۸) مجره یعنی کهکشان را بدرفش کاویان تشبیه کرده و گفته است :

---

(۱) دیوان قصاید ومقطعات حکیم ناصرخسرو چاپ طهران ۱۳۰٤ — ۱۳۰۷ ش. ص ۳۱۷

(۲) دیوان امیر الشعراء محمد بن عبدالملك نیشابوری متخلص به معزی چاپ طهران ۱۳۱۸ ص ۵۰۹

(۳) ص ۵۷۹

(٤) ص ٦۰۹

(٥) ص ٦۳٤

(٦) دیوان مسعود سعد سلمان — چاپ طهران ۱۳۱۸ ص ۳۳۵

(۷) دیوان حسان‌العجم افضل‌الدین ابراهیم بن علی خاقانی شروانی - چاپ طهران۱۳۱٦ ص ۱۰۸

(۸) ص ٤۰۳

در بره‌مریخ گرز گاو افریدون بدست
وز مجره‌شب درفش کاویان انگیخته
جای دیگر (۱) آفتاب را بدرفش کاویان مانند کرده و گوید:
جام را گنج فریدون خون بهاست
چون درفش کاویان برکرد صبح

* *
*

اینکه ابن خلدون گوید بـــرروی درفش کاویان جدولی سحرآمیز بوده‌است چنان می‌نماید تحریفی ازین نکته باشد که برروی‌درفش صورتی فلکی یاشکلی ازستاره‌ای نقش کرده‌بودند‌زیرافردوسی درشاهنامه چندین جا به «اخترکاویان» اشاره کرده‌است وهمه‌جا اخترا‌مرادف بادرفش آورده وهمین نکته این حدس را قوت می‌دهد که شاید برروی درفش کاویانی اختری بوده است که اهمیت و شهرت خاص داشته چنانکه اختر اندك اندك بجای درفش بکاررفته است،اشعاری که فردوسی اخترا در آنها بمعنی‌درفش واخترکاویان را مرادف بادرفش‌کاویان آورده اینست که پس ازین ذکرمی کنم ودرزیر هربیت رقم اول اشاره بشمارهٔ مجلدات چاپ‌بروخیم ورقم دوم صحایف هر مجلدست :

ز دیبای پرمایه و پرنیان
بدان‌گونه گشت‌اخترکاویان
۱ : ۴۸

پناه گوان پشت ایرانیان
فرازندهٔ اختـــر کـــاویان
۱ : ۲۳۷

یکی‌تخت پرمایه‌اندرمیان
زده پیش او اختـــر کاویان
۲ : ۴۷۹

همان پنج موبد ازایرانیان
بر افــراخته اختر کاویان
۳ : ۵۵۸

ببستند گردان ایران میان
بپیش اندرون اختر کاویان
۳ : ۶۸۶

ببستند‌گردان فراوان میان
بپیش اندرون اختر کاویان
۳ : ۷۵۲

فرازندهٔ اختـــر کاویـــان
فروزندهٔ تخت و بخت کیان
۳ : ۷۷۵

بگردش‌سواران‌گودرزیان
میان اندرون اختر کاویان
۳ : ۷۹۳

بدو گفت: بهرام سالارطوس
که‌بااخترکاویانست و کوس
۳ : ۸۰۴

بدو نیمه کرد اختر کاویان
یکی‌نیمه بگرفت‌ورفت‌ازمیان
۳ : ۸۵۳

همی‌رفت بیژن چو شیر ژیان
بدست اندرون اخترکاویان
۳ : ۸۵۴

توشو اخترکاویان را بدار
سپهبد نیاید سوی کارزار
۴ : ۸۸۲

خروشان‌وجوشان‌چوشیرژیان
میـــان سپه اختر کاویـــان
۴ : ۹۰۰

بگویم بسالار ایرانیان
چه داری بپای اختر کاویان
۴ : ۹۰۱

ببستند گردان ایران میان
بـــر افراختند اختر کاویان
۴ : ۹۱۶

ببستند گردان ایران میان
بیاورد گیو اختر کاویان
۴ : ۹۲۸

بیامد بـــر اختـــر کاویان
بخنجر بدو نیمه کردش‌میان
۴ : ۱۰۳۶

---

(۱) ص ۵۱۲

چنانکه پس ازین خواهد آمد برروی درفشهای ایرانی تصویر جانورهای مختلف از ددودام بوده ونیز آفتاب و ماه وستاره را نقش کرده بودند و اختر کاویانی ناچار بدرفشی گفته میشده که اختر برآن نقش کرده بودند.

درجای دیگر (۱) فردوسی این بیت را گفته است:

سپهدار گودرزشان در میان
درفش از برش سایهٔ کاویان

و درین بیت سایه را بمعنی خاصی نظیر رایت یا درفش آورده است که درجای دیگر نتوان یافت.

نظامی گنجوی هم در شرفنامهٔ اسکندری ذکری از درفش کاویان کرده، یك جا (۲) می گوید:

بسی بر تراز کاویانی درفش
بمنجوق برزد پرندی بنفش

جای دیگر (۳) گوید:

جهاندار در قلبگه کرد جای
درفش کیانیش بر سر بپای

* * *

گذشته ازین اشاراتی که در بارهٔ درفش کاویان در کتابهای ایران هست در بارهٔ رنك درفشها و اشکالی که درروی آنها هست نیز اشاراتی بما رسیده است. پیداست که کشورهای همسایهٔ ایران یا سرزمینهای وابسته بایران نیز درفشهایی بتقلید ایرانیان داشته اند از آن جمله پادشاهان ارمنستان که همواره دست نشاندهٔ ایرانیان بوده اند ناچار درین زمینه نیز از ایرانیان پیروی می کرده اند و در شعر تازی اشارهٔ صریحی هست که رنك درفش پادشاهان ارمنستان سرخ و زرد بوده است چنانکه کمال الدین علی بن محمد بن حسین بن نبیه مصری معروف بابن النبیه شاعر معروف وازوزرای ایوبیان شام متوفی در ۶۱۹ درشعر خود بدان اشاره کرده ودرقطعه ای که شمس الدین محمد بن حسن نواجی قاهری ادیب معروف (۷۸۸-۸۵۹) در کتاب مشهور حلبة الکمیت (٤) ازو آورده بدین گونه وصف کرده است:

والشقیق حمرا و صفرا
کان رایات شاه ارمن

اما اینکه درفش کاویان چنانکه پیش ازین آورده ام بنا بر گفتهٔ نویسندگان مختلف از پوست پلنك یا خرس یا شیر و یا گوساله بوده باشد درست نمی نماید زیرا چنانکه پیش ازین گفتم وحساب کردم این درفش هشت ذراع در دوازده ذراع یعنی چهارمتر در شش متر بوده است والبته چهارمتر در شش متر پوست پلنك یا خرس یا شیر و یا گوساله باندازه ای سنگین می شده که با وسایل آن روز جابجا کردن آن بسیار دشوار وشاید نا ممکن بوده است.

چنان می نماید که چون بر روی درفشهای ایران قدیم اشکال جانوران مختلف را می کشیده اند چنانکه پس ازین خواهد آمد این نویسندگان شکل پلنك و خرس وشیر و گوساله را با پوست آنها اشتباه کرده و گفته اند که درفش کاویان ازپوست این جانوران بوده است.

فردوسی در قطعه ای که در آغاز این مبحث آوردم وصف شاعرانه ای از درفش کاویان دارد که قطعاً از مآخذ پهلوی ساسانی گرفته است بدین گونه:

(۱) ج ۵ ص ۱۱۵۸
(۲) شرفنامه چاپ طهران ۱۳۱۶ ش . ص ۱٦۷
(۳) ص ۲۱۰
(٤) چاپ قاهره ۱۳۵۷ = ۱۹۳۸ ص ٦۷۳



اژدهای بالدار روی پارچه‌در نقش بر جستهٔ طاق بستان

چو آن پوست بر نیزه بر دید کی
بنیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آنرا بدیبای روم
ز گوهر برو پیکر و زرش بوم
بزد بر سر خویش چون گرد ماه
یکی فال فرخ پی افکند شاه
فروهشت زو سرخ و زرد و بنفش
همی خواندش کاویانی درفش
از آن پس هر آن کس که بگرفت گاه
بشاهی بسر برنهادی کلاه
بر آن بی بها چرم آهنگران
بر آویختی نو بنو گوهران
زدیبای پر مایه و پرنیان
بر آن گونه گشت اختر کاویان
که اندر شب تیره خورشید بود
جهانرا ازو دل پر امید بود

پیداست که درفش کاویانی دارای متن زربفت و گوهر نشان بوده، و بر سر چوبش شکل ماهی بوده و پارچه‌های سرخ و زرد و بنفش بر و آویخته بودند و پارچهٔ آن از دیبا و پرنیان یعنی پارچهٔ ابریشمین بوده ودر ضمن نقش خورشید نیز برروی آن بوده است .

فردوسی در جاهای دیگر شاهنامه از درفشهایی وصف می کند که صورتهای جانوران دیگر از دد ودام و حتی جانوران خیالی وافسانه آمیز بر آنها بوده‌است ودر چندجا انواع این درفشها را می‌شمارد . نخست جایی که هجیر سپاهیان ایران را برای سهراب وصف می کند (۱) در بارهٔ هر یك از ایشان ولشکریانشان و درفش هر یك بیانی می کند ومن تنها اشعاری را که در بارهٔ درفش هریك سروده‌است می آورم؛ درین

(۱) چاپ بروخیم ج ۲ ص ۴۷۸ - ۴۸۲

اشعار سهراب هر درفشی را که می بیند می‌پرسد وهجیر خداوند آن درفش را نام می برد :

یکی زرد خورشید پیکر درفش
سرش‌ماه زرین غلافش بنفش
بقلب سپاه اندرون جای کیست
ز گردان ایران ورا نام چیست
بدو گفت کان شاه ایران بود
که بردر گهش پیل وشیران بود

* * *

زده پیش او پیل پیکر درفش
بنزدش سواران زرنیه کفش
چنین گفت کان طوس نوذر بود
درفشش کجا پیل پیکر بود

* * *

یکی شیر پیکر درفش بنفش
درفشان گهر درمیان درفش
چنین گفت کان فر آزادگان
سپهدار گودرز کشوادگان

* * *

یکی تخت پرمایه اندرمیان
زده پیش او اختر کاویان
درفشی ببین اژدها پیکرست
بران نیزه برشیر زرین سرست
هجیر آنگهی گفت با خویشتن
که گرمن نشان گو پیل تن
بگویم بدین نیکدل شیرمرد
زرستم بر آرد بناگاه گرد

* * *

یکی گرگ پیکر درفش‌ازبرش
بابر اندر آورده زرین سرش
چنین گفت کان پور گودرز گیو
که خوانند گردان ورا گیو نیو

* * *

بپرسید از آن زرد پرده سرای
درفشی درخشان بپیشش بپای
بگرد اندرش‌زردوسرخ‌و بنفش
زهر گونه ای بر کشیده درفش

درفشی پس پشت پیکر گراز
سرش ماه سیمین و بالا دراز
چنین گفت کورا گرازه‌ست نام
که درجنگ شیران ندارد لگام

ازین اشعار پیداست که این‌اشکال مختلف جانوران بر درفشها درجات داشته چنانکه درفش زرد باشکل‌خورشید که ماه برسرش بوده وغلاف بنفش‌داشته مخصوص شاه بوده ودرفشی که نقش پیل داشته مخصوص طوس و نقش شیر بـر درفش‌بنفش‌و گوهر نشان‌مخصوص گودرز و«اختر کاویان» بانقش اژدها مخصوص رستم و نقش گرك مخصوص گیو ودرفش زرد وسرخ وبنفش که شکل گراز داشته وسرش‌ماه سیمین ودارای چوب درازی بوده مخصوص گرازه‌بوده است و شاید ازین داستان و بیان فردوسی بتوان‌چنین نتیجه گرفت که هرخانوادهٔ نجیبی که در دربار ایران‌بوده درفش‌مخصوص برنگی خاص وباشکلی مخصوص داشته‌است که شش‌شکل آنهارا که خورشید و پیل‌وشیر واژدها و گرك و گراز باشد فردوسی درین قطعهٔ خودآورده‌است.

جای دیگر(۱) که فردوسی وصف ازسران سپاه. کیخسرو میکند درفشهای هر يك را نیـز می شمارد واینجا هم اشعاری را که‌دربارهٔ هر درفشیست می‌آورم :

نخستین فریبرز بد پیشرو
گذر کرد پیش جهاندار نو
ابا گرزو باتیغ‌وزرینه کفش
پس‌پشت‌خورشیدپیکر درفش
پسش باز گودرز کشوادبود
که گیتی برای وی‌آباد بود
درفش ازپس‌پشت او شیربود
که چنگش بگرزو بشمشیر بود

(۱) ج۳ ص۷۸۵-۷۸۷



اژدهای بالدار درپارچهٔ ابریشمی دورهٔ ساسانی درموزهٔ ویکتوریاوآلبرت‌درلندن

پس‌پشت شیدوش بد بادرفش
زمین گشته زان شیر پیکر بنفش
هزاران پس‌پشت او سرفراز
عنان دار با نیزهای دراز
یکی گرگ پیکر درفش سیاه
پس پشت گیو اندرون باسپاه
درفش جهان جوی رهام ببر
برافراشته نیزه‌اش سر بابر
نبیره پسر بود هفتاد وهشت
ازایشان نبد جای بر بهن دشت
پس هریك اندر دگرگون درفش
همه بادل وتیغ وزرینه کفش
پس‌پشت گودرز گستهم بود
که فرزند بیدار گژدهم بود
یکی ماه پیکر درفش از برش
با براندر آورده تابان سرش
پس گستهم اشکش تیز هش
که باراى‌دل بودو بامغز خوش

سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ
سگالندهٔ جنك مانند غوچ
درفشی برآورده پیکر پلنك
همی‌از درفشش بیازید چنك
گزیده پس اندرش فرهاد بود
کزو لشکر خسرو آباد بود
یکی پیکر آهو درفش از برش
بدان سایهٔ آهو اندر سرش
گرازه سر تخمهٔ گیوگان
پس او همی رفت با ویژگان
درفشی همی برد پیکر گراز
سپاهش کمندافکن و رزم‌ساز
سواران جنگی و مردان دشت
بسی آفرین کرد و پس در گذشت
دمان از پس‌پشت پیکر همای
همی رفت چون کوه رفته ز جای

از ین قطعه نیز برمی‌آید که درفش
فریبرز شکل خورشید و درفش گودرز

بسر کشواد شکل شیر و درفش شیدوش
نیز شکل شیر داشته ودرفش گیو سیاه و
باشکل گرگ ودرفش گودرز پسر کودهم
باشکل ماه ودرفش اشکش سرکردهٔ
کوچ و بلوچ باشکل پلنگ ودرفش فرهاد
باشکل آهو و درفش گرازه با شکل
گراز و نیزدرفش دیگری باشکل همای
یعنی عقاب بوده است .
بازجای دیگر(۱) تخوار لشکریان
ایران وهریك ازسرداران رابرای فرود
چنین وصف میکند:
چنین پاسخش داد دانا تخوار
که برتو نهانی کنم آشکار
چنان دان که آن پیل پیکر درفش
سواران وشمشیرهای بنفش
سر افراز طوس سپهبد بود
که در کینه برخاش اوبدبود
درفشی سرپشت او دیگرست
چو خورشیدتابان بروپیکرست
برادر پدر تست با فرو کام
سپهبد فریبرز کاوس نام
بسش ماه پیکر درفشی بزرك
دلیران بسیار و گردسترك
ورانام گستهم کژدهم خوان
نترسد زژوبین و ازاستخوان
پسش گور پیکردرفشی دراز
بگرد اندرش لشکررزم ساز
بزیر اندرش زنگهٔ شاوران
دلیرانش گردان گند آوران
درفشی پس اوست پیکر چوماه
تنش لعل وجعدش چومشك سیاه
ورا بیژن گیو خواند همی
که خون باسمان برفشاند همی
درفشی کجاپیکرش هست ببر
همی بشکند زومیان هزبر
وراگردشیدوش دارد بپای
که گویی همی اندر آیدزجای

درفشی پسش پیکراو گراز
که گویی سپهرا ندرآرد بگاز
گرازه بود نام گرد دلیر
که بازی شمارد همی رزم شیر
درفشی پسش پیکر گاومیش
سواران پس و نامداران زپیش
گزین گوان شهره فرهادراست
که گویی مگر باسپهرست راست
درفشی کجا پیکرش هست گرك
نشان سپهدار گیو سترك
درفشی کجا شیر پیکر بزر
که گودرز کشواد آرد بسر
درفشی پلنگست پیکر دراز
پسش ریونیزست با کام و ناز
درفشی کجاآهوش پیکرست
که نستوه گودرز با لشکرست
درفشی کجا غرم دارد نشان
ز بهرام گودرز کشوادگان
همه شیر مردان گردوسوار
یکایك بگویم درازست کار
درین قطعه باز فردوسی ازنقش پیل
وخورشیدوماه و گوروببرو گرازو گاو
میش و گرگ وپلنگ و آهو وغرم (میش
کوهی) یادکرده است .
باز جای دیگر (۲) فردوسی می -
گوید :
هواشد بسان پرند درفش
زتابیدن سرخ و زرد و بنفش
درفشی بکردار سروسهی
پدید آمد از دور با فرهی
بگردش سواران جوشنوران
زمین شد بنفش از کران تا کران
پس هر درفشی درفشی بپای
چه ازاژدها وچه پیکرهمای
درین قطعه گذشته از اینکه باز
تصریح میکند درفش از پرند سرخ وزرد
وبنفش بوده بنقش اژدها وهمای درروی

(۱) ج۳ ص۸۰۱-۸۰۲

(۲) ج ٥ ص ۱۲٤۸



اژدهای بالدار سینی نقره که بتقیلد دورهٔ ساسانی درآغاز دورهٔ اسلامی ساخته شده ودر موزهٔ ارمیتاژدرلنین گرادست

درفش باردیگراشاره کرده‌است .

در شاهنامه همه جا تصریح شده که نقش درفش رستم اژدها بوده و بهمین جهة اژدهای بران درداستانهای ایرانی عنوانی خاص دارد وحتی در آثار صنعتی دورهٔ ساسانی چه درروی نقره وچه درروی پارچه وچه درروی سنك نقش اژدهای بالداری دیده میشود که بسیار مکررشده واحتمال بسیارمیرود که ازهمین داستان گرفته باشند. درهرصورت فردوسی در شاهنامه مکرر بنقش اژدها درروی درفش اشاره کرده‌واین درفش‌را «اژدها فش‌درفش» اصطلاح کرده‌است، از آن جمله میگوید(۱):

پدیدآمدآن اژدهافش درفش
شب تیره وروی گیتی بنفش

جای دیگر(۲) گوید:

---

(۱) ج ٤ ص ۹۳۹
(۲) ج ٤ ص ۹٤۲

زدیبا یکی سبز پرده سرای
یکی اژدها فش درفشی بپای
جای دیگر(١) گفته است:
یکی اژدها فش درفشی بپای
تو گفتی همی اندر آید زجای
و نیزجای دیگر(٢) میگوید:
وزان رستمی اژدهافش درفش
شده روی خورشید تابان بنفش
و هم جای دیگر(٣) گفته است:
همانکه یکی اژدها فش درفش
پدید آمد و گشت گیتی بنفش
گذشته از شاهنامه در داستانهای
ایرانی دیگر هم اشاراتی بنقشهایی که
درروی درفشها بوده است کرده اند، از
آن جمله اسدی در گرشاسب نامه(٤) بنقش
اژدهای سیاه و شیری که بر سرش ماه بوده
اشاره کرده و گوید:
از آن کاژدها کشت و شیری نمود
درفشی چنان ساخت کز هردو بود
بزیر درفش اژدهای سیاه
زبر شیر زرین و برسرش ماه
جای دیگر(٥) بدرفشهای گوناگون
اشاره میکند:
بروجش همه گونه گونه درفش
ستاره همه تیغهای بنفش
در ین بیت(٦) باز بدرفش رنگا-
رنگ مانند پرطاوس اشاره کرده است:
هوا پرطاوس گشت از درفش
شد از ترگ و از تیغ هامون بنفش
در بیت دیگر (٧) بدرفش سیاه
اژدها فش اشاره می کند:
همان اژدها فش درفش سیاه
همی در کشد گفتی از چرخ ماه
جای دیگر(٨) بنقش گاو اشاره
کرده است:
زده هم برش گاو پیکر درفش
سپر زرد و برگستوانش بنفش
در ین بیت دیگر (٩) بدرفش
بنفشی که روی آن نقش ماه بوده است
اشاره می کند:
چو بر زد سراز که درفش بنفش
مه نوشدش ماه روی درفش
در بیت دیگر(١٠) باز بدرفش بنفش
که نقش ماه داشته باشد اشاره کرده است:
شد اندر زمان روی چرخ بنفش
پر از مه زبس ماه روی درفش
در ین بیت بار دیگر(١١) از درفش
اژدها فش بنفش یاد کرده است:
سپهدار با اژدها فش درفش
برو کرده از گرد گیتی بنفش
در این بیت(١٢) از درفش اژدها فش
سیاه یاد کرده است:
سپهبد بغفتان و رومی کلاه
زبرش اژدها فش درفش سیاه
در ین بیت(١٣) بدرفش اژدهافشی
که زربفت و گوهرنشان بوده وسرش
ماه زرین داشته اشاره می کند:
همان اژدها فش درفش دگر
سرش ماه زرین بدرو گهر
در ین بیت دیگر(١٤) بدرفش بنفشی

(١) ج ٤ ص ١٠٣٠
(٢) ج ٤ ص ١١٣٥
(٣) ج ٩ ص ٢٧١٠
(٤) چاپ طهران ١٣١٧ ش ص ٦٣
(٥) ص ٧١
(٦) ص ٨٠
(٧) ص ٨٥
(٨) ص ١٠١
(٩) ص ١١٠
(١٠) ص ٢٤٧
(١١) ص ٢٩٨
(١٢) ص ٣٣٢
(١٣) ص ٣٣٤
(١٤) ص ٣٣٤



اژدهای بالدار وزن‌نای‌زن-سینی نقره که درحدود ۷۴۰ میلادی بتقلید از نقره های دورهٔ ساسانی ساخته‌شده‌ودرموزهٔ ارمیتاژ درلنین‌گرادست

که نقش شیرو غلاف زربن داشته است اشاره می کند :

یکی شیر پیکر درفش بنفش
بدادش همه زر غلاف درفش

جای دیگر(۱) از درفشهای‌درفشان چنین یاد کرده است :

بر آمد ز هامون بچرخ بنفش
درفشنده هرسو درفشان درفش

درین بیت(۲) یاداز درفشهایی کرده‌است که نقشهای مختلف داشته‌اند :

زهر پیکری بود چندان درفش
که ازسایه‌شد روزتابان بنفش

درین بیت(۳) بدرفشی اشاره کرده است که نقش‌پیل‌سپید داشته‌است :

فرازش درفشی درفشان چوشید
بپیکــر تــرازیده پیـل سپید

درین بیت دیگر (٤) درفش سیاه را یاد کرده است :

(۱) ص ۳۷٦
(۲) ص ٤٠٤
(۳) ص ٤٠٤
(٤) ص ٤١١

بشهر اندر افکند تن با سپاه
فرو زد بباره درفش سیاه
درین بیت (۱) بدرفش زرین اشاره می کند :
بی اندازه منجوق و زرین درفش
همان چتر ها زرد و سرخ و بنفش
درین قطعه (۲) بدرفشی بنفش که از پرند ساخته شده و گوهر نشان بوده و بروی پیل می افراشته اند و از بس سنگین بوده صد تن آنرا برمی افراشتند و نقش گرگ روی آن بوده که پیلی را روی شاخ خود گرفته بوده است اشاره می کند :
درفشان درفشی دگر از پرند
زگوهر چو ز اختر سپهری بلند
که بر پیل کردند آنرا بپای
بصد مرد بر داشتندی ز جای
برو پیکر گرگی افـراشته
بنوك سرو پـیل بـر داشته
فراوان گهر زان درفش بنفش
کشیدند در کـاویانی درفش
درین بیت (۳) بدرفش نریمان اشاره کرده است :
درفش نریمان ز بالای سر
فروهشته ازپیل گرز وسپر
درین بیت دیگر (٤) باز از درفش یاد کرده است :
زخون پشت صندوق پیلان بنفش
شکسته تـبیره دریده درفش
و پیداست که این درفش از چیزی بوده که قابل دریدن بوده است .
درین بیت دیگر (٥) باز یاد از درفش کرده است :
یکی گرز بر کتف و تیغ آخته
درفشش فراز سر افراخته
و درین قطعه (٦) یاد از درفش اژدها فش سیاه و درفش دیگری که نقش شیر داشته است می کند :
درفشیش داد اژدها فش سیاه
جهان پهلوان خواندش اندر سپاه
دگر شیر پیکر درفشی بسام
بداد و سپهبدش فرمود نام
فخرالدین اسعد گرگانی هم در ویس ورامین (۷) از نقش ببرو شیر و گرگ وخوك و مرغ زرین و عقاب و باز و طاوس وسیمرغ وشیری که درزیر پای باز بوده و بر دیبای درفش ساخته بودند بدینگونه یاد کرده است :
هوا چون بیشهٔ دد بود یکسر
ز ببروشیروگرگ وخوك پیکر
چوسروستان شده دشت ازدرفشان
ز دیبای درفشان مه درفشان
فراز هریکی زرین یکی مرغ
عقاب و باز با طاوس و سیمرغ
بزیر باز در شیر نکو رنگ
تو گفتی شیر دارد باز درچنگ
در ضمن باید در نظر داشت که ویس ورامین ترجمه ازمتن پهلویست که در زمان ساسانیان فراهم شده . در جای دیگر این کتاب (۸) پیکر مطلقا بجای درفش استعمال شده است :
همانگه نای رویین دردمیدند
سر پیکر بدو پیکر کشیدند
نظامی هم درشرفنامه چند جای از نقشهای درفشها یاد کرده است ، از آن جمله (۹) دروصف آفتاب اشاره بدرفشی

(۱) ص ٤١٥
(۲) ص ٤١٥
(۳) ص ٤٥٩
(٤) ص ٤٦٨
(٥) ص ٤٦٨
(٦) ص ٤٧٥-٤٧٦
(۷) چاپ طهران ۱۳۱٤ ش. ص ٦٠
(۸) ص ٨٤
(۹) شرفنامه چاپ طهران ١٣١٦ ش. ص ١١٨

که نقش مار داشته و پرنیان بنفش زر اندود باشد اشاره کرده است :

چو گلنار گون کسوت آفتاب
کبودی گرفت از خم نیل آب
نگهبان این مار پیکر درفش
زر اندود بـر پـرنیان بنفش

جای دیگر (۱) بدرفش زرین اشاره کرده است :

ستاده ملك زیر زرین درفش
ز سیفور برتن قبای بنفش

دربن قطعه (۲) از درفشی از پرند بنفش که پنجاه ارش داشته و نقش اژدها برآن بوده وبرچم یعنی ریشهٔ سیاه داشته و نقش عقاب سیاه که پرو بالش از نور بوده است بدین گونه یاد می کند :

نشان جسته بوداز درفش بلند
که ماند از فریدون فیروزمند
بوقتی که آن وقت سازنده بود
فلك دوستان را نوازنده بود
بسی برتر از کاویانی درفش
بمنجوق بر زد پرندی بنفش
صنوبر ستونی زپنجه ارش
بپیراستن یافته پـرورش
برو اژدها پیکری از حریر
که بیننده را زوبر آمد نفیر
زده برسر از جعد برچم کلاه
چوبـر قلهٔ کـوه ابر سیاه
بفرسنگها بود پیدا زدور
عقابی سیه پر و بالش زنور
شدآن اژدها با چنان لشکری
بسر بـر چنان اژدهـا پیکری

جای دیگر (۳) اشاره بدرفشهای پرنیان زرین کرده است :

زبس پرنیانهای زرین درفش
هوا گشته گلگون وصحرا بنفش

• • •

فرهنك نویسان نیز مطالبی در بارهٔ درفش و درفش کاویانی آورده اند ، از آن جمله حافظ اوبهی در تحفة الاحباب که در ۹۳۶ تألیف کرده است گوید :

« درفش یکی آنکه سراجان و کفشگران را باشد و دیگر علامت بود مثل علم لشکر ، فردوسی گوید:

ز بس گونه گونه سنان و درفش
سپرهای زرین و زرینه کفش »

محمدلاددرمویدالفضلا (٤) که آن نیز در قرن دهم تألیف شده است نخست در کلمهٔ اخترکاوان می نویسد :

« اخترکاوان و اخترکاویان کلاهما بالفتح همزه و باکاف فارسی و واودر لغت ثانی موقوف یعنی رایت و علم فریدون وآن از چرم بود که کاوه آنرا روزخروج برسرچوبی کرده وعلم ساخته بطلب فریدون بیرون آمده چون بفریدون پیوسته و فریدون ضحاك را زنده گرفته و آن علم چرمی را مبارك شمرده و بجامه پوشیده ولعل و جواهر درو نشانده آخر همه سلاطین آنرا میمون گرفته و باز آنرا مکلل ومرصع بلعل و جواهر بزیادت ساخته آخر الامر چون در عهد خلافت امیرالمؤمنین عمر رضی الله خراسان مستخلص شده ویکی از لشکر اسلام آنرا بغارت یافته امیرالمؤمنین آنرا میان مسلمانان قسمت کرده داد ».

سپس (٥) در لغت درفش مینویسد :

« درفش، بالضم والفتح آن آلت آهنین که سراجان و کفشگران و امثال اینان دارند وبدان چرم را سوراخ کنند

---

(۱) ص ۱۳۰
(۲) ص ۱٦۷ - ۱٦۸
(۳) ص ۲۹٦

(٤) چاپ کانپور ۱۸۹۹ ج ۱ ص ۷٦
(٥) ج ۱ ص ۳۹٦



سینی نقرهٔ ساسانی دارای نقش اژدهای بالداردرموزهٔ ارمیتاژ لنینگراد

برای دوختن ودر ادات است : درفش بفتح علم وآن آلت آهنین که کشفگران بردارند و گروهی بکسر دال‌خوانند».
پس‌از آن (۱) گوید :«درفش کاوان و درفش‌کاویان رایت و علم فریدون و کیفیت آن در شرفنامه شرح است ».
عضدالدوله جمال الدین حسین بن فخرالدین انجو متوفی در ۱۰۳۵ در فرهنك جهانگیری (۲) که در ۱۰۱۷ تألیف کرده است گوید:
«درفش با اول مفتوح بفاء زده‌پنج معنی دارد اول معروفست ، دوم علم را

(۱) ج۱ ص۴۰۷
(۲) چاپ‌لکنهو ۱۲۹۳ = ۱۸۷۶ ج۱ ص۳٤٦

گویند که درروزجنك‌دارند ،مثال‌حکیم خاقانی فرماید :

ای‌بتوصاحب‌درفش‌چترفریدون‌ملك
وی‌بتوطالب نگین‌دست‌سلیمان‌دین

وهم اوستاد معزی(۳) این دومعنی را بنظم‌آورده:

شاهی‌که برزم‌کاویان داشت‌درفش
گر زنده شودپیش تو بردارد کفش
ای‌کرده دل خصم خلاف تو بنفش
مشتست دل‌خصم وخلاف تو درفش

سوم برق بود، چهارم بمعنی درخش آمده‌وچیزی‌راکه‌درخشنده باشددرفشان گویند واین‌دومعنی‌را حکیم‌سنایی‌بنظم آورده:

(۳) دراصل: مغربی

درفشان درفشان هم از تیغ ومیغ
چنان شعله می‌زد که در جنگ تیغ
پنجم فوطه را نامند که در زیر
دستار خود که ترکان آنرا دولغه گویند
بپیچند حکیم فردوسی گوید :
همه روی آهن گرفته بزر
درفشی سیه بسته برروی‌زر »
بیتی که درین مورد بنام سنایی آمده
قطعاً ازو نیست و سنایی بیحرمتقارب
منظومه ای نسروده وناچار این بیت از
منظومهٔ دیگریست که مؤلف بغلط
بنام سنایی ضبط کرده است وچنانکه پس
ازین خواهد آمد معلوم خواهد شد که از
اسدیست و بیت آخر که بنام فردوسی ضبط
کرده در نسخهٔ خطی از فرهنگ جهانگیری
چنین آمده است:
همه روی آهن همه تن سپر
درفش شبه بسته برخودزر
هم مؤلف فرهنگ جهانگیری(۱) در
کلمهٔ اخترکاوان واخترکاویان می نویسد:
«اخترکاوان واختر کاویان درفش
کاویانی راگویند وشرح آن درذیل لغت
کاوه مرقوم شد» .
پیش از آن(۲) در لغت کاوه نوشته
است: « کاوه دو معنی دارد اولا نام
آهنگریست مشهور وشرح احوال اودر
لغت کاویانی درفش مرقوم شد حکیم خاقانی
فرماید:
کاوه‌ام نیک‌زنم برسر بود(۳)
در دکان کورهٔ سندان چه کنم
دوم نامه رامسك را خوانند(٤)» .

(۱) ج ۱ ص ۲۷۳
(۲) ج ۱ ص ۱۹۹
(۳) ظاهرا: پتك‌زنم برسر دبو
(٤) دراصل چاپی چنینست ودریك نسخهٔ خطی« نافهٔ مشك راخوانند»

چنانکه خود اشاره کرده است پیش
ازین(۵) در کلمهٔ کاوانی درفش وکاویانی
درفش گوید:
«کاوانی درفش وکاویانی درفش
نام علم فریدون بوده چه درفش علم را
گویند وکاویان منسوب بکاوهٔ آهنگر
است تفصیل این اجمال آنکه چون ضحاك
بسلطنت نشست بعد ازمدتی دوفضله(٦)
بردوش او ازرنج شیطان (۷) پیدا شد
وآن بصورت دو مار در نظر مردمان در
می‌آمد و درد میکرد وتسکین آن از مغز
سر آدمی بود بدین واسطه خلق بسیار
بحکم او کشته شدند و کاوه نام آهنگری
بود در صفاهان وچند پسر اورا نیز کشته
بودند دو پسر ازو مانده بود قباد و قارن
وازمدتی نوبت باین دو پسر نزدیك رسیده
کاوه ازینحال بسی طاقت شده در آن
(زمان) حکیمی در صفاهان بود بغایت
دانا ودر انواع طلسمات ماهر و کاوه با او
آشنایی داشت بخدمت او رفت وازظلم
ضحاك و کشتن فرزندون(۸) خود شکایت
کرد حکیم گفت که اگر توانك شجاعت
داشته باشی من دفع این ظلم از تو میکنم
کاوه گفت که من درخود این قدر جرأت
نمی یابم درآن وقت کاوه چرمی از پوست
ببر یا بلنك که آهنگران در وقت کار بر
میان می بندند در کمر بسته بود و آن حکیم
ازو گرفت وصد درصد درساعت سعد بر
آن کشید و با کاوه گفت می باید که چون
کسان ضحاك بگرفتن پسران تو بیایند
این چرم را برسر چوب کرده بگویی که
داد ازظلم ضحاك چندان خلق برتوجمع
شوند که هیچ کس باتو مقاومت نتواند

(۵) ص۱۹۷-۱۹۸
(٦) در اصل چنینست وظاهرا باید «سلعه» باشد
(۷) در نسخهٔ خطی: «رنج سرطان»
(۸) در نسخهٔ خطی «فرزندان»

کرد و بعد از مدتی که کسان ضحاك بگرفتن پسران کاوه آمدند او بآنچه حکیم وصیت کرده عمل نموده مردم برو جمع گشتند و اورا بسرداری پذیرفته بـا مردمان ضحاك جنك کرده بعضی را کشتند و بعضی را گریزانیدند و هم‌چنین برسر داروغهٔ اصفهان رفته اورا بقتل آوردند چـون این خبر بضحاك رسید لشکر بجنك کاوه فرستاد کاوه با ایشان جنك کرده همه را منهزم گردانید القصه هر لشکر که بجنك او می‌آمد چون چشم ایشان بر آن چرم علم چرمی می‌افتادند همه منهزم می‌گردیدند تا آنکه آخر کاوه فریدون را از پادشاهی برداشت و با ضحاك جنك کرده اورا بگرفت چنانکه در تـواریخ مرقوم است و فریدون چرم را بفرمود تا وضع (۱) ساختند و آنرا کاویانی درفش نام نهادند و درفش کاویانی نیز میگویند بعد از سلاطین فریدون هر کس (۲) جواهر نفیس بر آن می‌افزود چنانچه تمام مقومان از بها کردن آن عاجز آمدند و هم چنین سلاطین عجم آنرا عزیز مـی‌-داشتند و در هر جنگی که آن علم می‌بود البته فتح از آن لشکر بود تازمانی که لشکر اسلام متوجه فتح ملك عجم گشت و در چند جنك لشکر عجم غالب آمدند و ابوعبیده ثقفی (۳) که سردار لشکر عرب بود کشته شد چون این خبر بمدینهٔ معظمه رسید سلمان فارسی گفت که شکـست شما بجهة درفش کاویانی بوده گویند که تمام مردم در دفع آن عاجز آمـده استغاثه بحضرت امیرالمومنین علی مرتضی علیه‌-السلام بردند آن حضرت فرمود که من

(۱) در نسخهٔ خطی «مرصع»

(۲) در نسخهٔ خطی «بعد از فریدون هر کس از سلاطین»

(۳) در اصل «سقفی»

علاج این بکنم صد ویك درصد ویك در ساعت سعید (٤) کشیدند و آنرا بر علم نصب کردند درین نوبت که لشکر بجنك عجم آمـدند ایشان درفش کـاویانی را همراه رستم فرخزاد بجنك فرستادند بعد از آنکه سه روز جنك کردند لشکر عرب غالب آمد درفش کاویانی گرفت و رستم کشته شد و آن چرم درفش را پاره کرده بسلمـانان قسمت نمودند».

حاج محمد قاسم بن محمد سروری کاشانی در مجمع الفرس که بسال ۱۰۲۸ تالیف کرده‌است در مادهٔ اختر کـاویان نوشته است:

« اختر کاویان یعنی علم کـاویانی که درفش کاویانی نیز گویند و منسوب است بکاوهٔ آهنگر دقیقی فرماید، شعر:

زروی توای سرفراز کیان
برافروختی اختر کاویان».

در کلمهٔ کاوه چنین آورده‌است:

« کاوه نام آهنگر مشهور که درفش کاویانی منسوبست بآن و دیگر نـافـهٔ مشك را گویند و این معنی بسیار غریبست و وفایی می‌گوید که معنی نافه از نسخهٔ محمد هندوشاهست».

اما در کلمهٔ درفش می‌گوید :

« درفش علم را گویند، مثالش حکیم فردوسی، نظم:

زگرد اندر آمد درفش سیاه
سپهدار ویسه بپیش سپاه

دیگر آلتیست سراجان و کفشگران راو در فرهنك بمعنی برق و روشنی نیـز آمده چنـانکه سیف اسفرنگی فرماید ، شعر:

آتش و آبست از درفش ضمیرت
خون‌شده اندر مسام شیر یمانی»

سپس در کلمهٔ درفش کاویان گوید:

(٤) نسخهٔ خطی «سعد»

« درفش کاویان علم فریدونست که منسوب بکاوه باشد وشرح آن در تواریخ مسطورست مثالش امیرمعزی، شعر:
گرفریدون راخبر بودی زرای فرخت
فال نگرفتی فریدون از درفش کاویان
و آنرا اختر کاویان نیز گویند و در مویدالفضلا درفش کاوان نیز آمده».
عبدالرشید حسینی رشیدی تتوی مدنی در فرهنك رشیدی (١) که در ١٠٦٣ بپایان رسیده است نخست در کلمهٔ درفش گوید:
«درفش با لضم وفتح راء پارچهٔ قماش سه گوشه بزرمنقش کرده که برسر علم وخود بندند وبیرق نیز گویند و درفش ازآن می گویند که می لرزد ، فردوسی گوید، بیت:
همه روی آهن گرفته بزر
درفش سیه بسته برخود بر
ونشتر حجام وآلت سر اجان و کفشگران که بدان چرم سوراخ کنند و بعدازآن سوزن گزارند وآلت سر تیز که بدان گاو وخررا رانند وبمعنی برق درخش است نه درفش».
اندکی بعد می گوید: « درفش کاویان یعنی علم کاوهٔ آهنگر که برای فریدون ترتیب داده بود».
سپس(٢) در کلمهٔ کاوه چنین آورده است:
« کاو کاویدن و کاوندن و امر بکاویدن وشجاع و دلیر وکاوه نام آهنگری که برضحاك خروج کرد و فریدون را بر تخت نشاند وهما برای نسبتست بشجاع، فخری گوید، بیت :
گرکاوه صیت دولت ومردیت بشنود
برخویشتن دگر ننهد هیچ نام کاو».
اینکه در ین مورد مولف فرهنك رشیدی بگفتهٔ فخری استشهاد کرده مراد شمس الدین محمد فخری اصفهانی مؤلف کتاب معیار جمالی درعروض وبدیع و لغتست که درربیع الثانی ٧٤٥ بنام جمال الدین ابواسحق اینجو تالیف کرده ودرربع چهارم آن لغات رابترتیب قوافی آورده وبهرقافیه قطعه ای درمدح ممدوح خود سروده است ازآن جمله در کلمهٔ کاو(٣) گوید:
« کاو مرد دلیر ومبارز ، کاو کاویدن چیزی یاچاهی»
وسپس در قطعهٔ ذیل آن این بیت را سروده است :
« گر کاوه صیت شوکت ومردیش بشنود
برخویشتن دگر ننهد هیچ نام کاو»
وپیداست که کاو را درین بیت بمعنی دلیر ومبارز آورده است و اینست که مؤلف فرهنك رشیدی کاوه رامشتق ازین کلمه گرفته است.
محمد حسین بن خلف برهان تبریزی در کتاب معروف برهان قاطع(٤) که در ١٠٦٢ بپایان رسانده است نیز نخست در کلمهٔ درفش می نویسد:
« درفش بکسراول وفتح ثانی وسکون فاوشین افزاریست که کفش دوزان وامثال ایشان را وعلمی را نیز گویند که درروز جنك برپا می کنند وبیرق رانیز گفته اند وبمعنی فروغ وروشنی وچیزی که درخشان باشد وفوطه ای که در روز جنك بر

(١) چاپ کلکته ١٨٧٢ ج١ ص٣١١
(٢) ج٢ ص١٢٣
(٣) Shams i Fachrîi Ispahânensis Lexicon Persicum ediditCarolus Salemann, Casani 1887-p-109
ربع چهارم از معیار جمالی تالیف شمس الدین محمد فخری اصفهانی ... بسعی و اهتمام کارل زالمان درشهر قزان سنه ١٣٠٣ ص١٠٩
(٤) چاپ کلکته ١٢٥٠ = ١٨٣٤ ص ٣٢٢

بالای دستار وخود که بترکی دولغه گویند پیچند».

سپس در کلمهٔ درفش کاوان چنین نوشته: «درفش کاوان باواو بالف کشیده علم فریدون است ومنسوب بکاوهٔ آهنگر وشرح آن دراختر کاویان مذکور شد».

وپس از آن در کلمهٔ درفش کاویان گوید: «درفش کاویان بایای حطی بالف کشیده همان درفش کاوان است که علم فریدون باشد».

چنانکه خود اشاره کرده است پیش ازین(١) دراختر کاوان چنین آورده است:

«اختر کاوان با کاف وواو بر وزن افسر شاهان مخفف اختر کاویان است که نام علم افریدون باشد وآن کاوهٔ آهنگر بود و پادشاهان عجم بعداز شکست ضحاك آنرا برخود شگون گرفته بودند وآن چرمی بود که کاوهٔ آهنگر بوقت کار کردن بر میان خود می بست گویند حکیمی بوده است در علوم طلسمات بغایت ماهر شکل صد درصدی بر آن نقش کرده بود و بعضی گویند شکلی از سوختگیهای آتش در آن چرم بهم رسیده بود که این خاصیت داشت یعنی درهرجنك که آن همراه بود البته فتح می شد وآنرا مرصع کرده بودند ودرزمان حضرت رسالت پناه صلعم بدست مسلمانان افتاد آنرا پاره پاره کردند و برمسلمانان قسمت نمودند».

پس از آن(٢) درمادهٔ کاوانی درفش می نویسد:

«کاوانی درفش مخفف کاویانی درفش است که درفش کاویانی باشد و آن علم فریدون بوده منسوب بکاوهٔ آهنگر وآن چرمی بود از پوست پلنك یا پوست بز که کاوه دروقت کار کردن برمیان می بست ودرهرجنك که آن همراه بود فتح می شد گویند حکیمی درصفاهان صد درصدی بساعت سعد بر آن کشیده بود و بعضی گویند شکلی از سوختگیهای آتش در آن بهم رسیده بود کــه این خاصیت داشت و فریدون بعداز کشتن ضحاك آنرا مرصع کرده بودو بهرجا که مــی رفت البته فتح می کرد تا درزمان خلافت عمر بدست مسلمانان افتاد وآنرا پاره پاره کرده قسمت کردند».

سپس (٣) درمادهٔ کاوه و کاویانی درفش گوید:

«کاوه بفتح واو نام آهنگری بوده مشهور که فریدون را پیدا کرد و برسر ضحاك آورد و درفش کــاویانی منسوب باوست و نافهٔ مشك را نیز گویند. کاویانی درفش، علم فریدون است منسوب بکاوهٔ آهنگر چه آن پوستی بوده که کاوه در وقت کار کردن برمیان خود می بسته».

عبدالقادر بغدادی در لغت شهنامه(٤) که در١٠٦٧ بزبان ترکی تألیف کرده است در کلمهٔ درفش شرحی دارد که ترجمهٔ آن بدین گونه است:

درفش چهار معنی دارد نخست آلتی که کفش دوزان و سراجان بکار دارند چنانکه میر خسرو گفته است:

پیشتش خارجویی نیم نیمی
خلیده چون درفشی درادیمی

دوم امر واسم مصدر از درفشیدن است:

پدید آمد آن اژدها فش درفش
شب تیره وروی گیتی درفش

درفشیدن بمعنی درخشیدن نست چنانکه نظامی گفته است:

(١) ص ٤١

(٢) ص ٥٧٠

(٣) ص ٥٧١

(٤) 'Abdulqâdiri Bagdâdensis Lexicon Sâhnâmianum edidit Carolus Salemann - Petropoli 1895- p. 89

درفشیدن تیغ آیینه تاب
زده خنده برچشمهٔ آفتاب

سوم بمعنی علم وسنجاق است ومشتق ازمعنی دومست چنانکه ازین وجه آشکار شود :

یکی برنهاده زپیروزه تخت
درفشی درفشان بسان درخت
سرش ماه زرین و توغش بنفش
بزر بافته برنیانی درفش

اصل آن علم درفش فریدون بوده که بعدها بدرفش کاویانی مشهورشده و سپس بهر علمی اطلاق کرده اند و اصل آن این بود که ضحاك را بـر هر دوش عارضه ای بشکل مار ظهور کرده بود که درد بسیار میکرد وراحت ازو گرفته بود و برای فرونشاندن درد مغز آدم بکار می بردند وهرروز دوتن می کشتند اتفاقاً نوبت بپسران کاوهٔ آهنگر افتاده بود که ایشان را بکشند کاوه درعلم نجوم ووفق وخواص مهارت داشت برای هلاك کردن ضحاك رصد کرد وساعات را برای قهرو ظفر برو مناسب یافت و بآماده کردن وسیله مشغول شد و این صورت را بـر سختیان نقش کرد وفریاد داد خواهی برداشت ومردم را پیشوا شد وآن بارهٔ سختیان را برسر نیزه کرده و علم قرار داد و گروهی گرد آمدند و فریدون را یاری میکردند و برضحاك ظفریافتندو اورا هلاك کردند و فریدون را بشاهی نشاندند و آن علم را بفال نیك گرفتند وگوهر نشان کردند وآراستند وهرگاه دشمنی روی می آورد باخود می بردند و منصور ومظفر می شدند وهرپادشاه آنرا بزرك می داشت وبگوهرهای گوناگون می آراست وتازمان یزدگرد که آخرین پادشاه ایران بود بگوهرهای بسیار آراسته بود و در واقعهٔ قادسیه نصیب مسلمانان شد و کاویانی الف ونون آن بـرای تأکید نسبتست مانندخسروانی و کیانی و درین ابیات آن وجه مشروح ذکر شده است...»

سپس ده بیت شاهنامه را که دربارهٔ همین داستان کاوه و فریدون و درفش کاویانیست آورده و [پس از آن (۱) در کلمهٔ کاوه میگوید :

«کاوه نام آهنگریست که درزمان ضحاك بوده دو پسرش را برای دفع بیماری وی می خواستند بکشند وی بـرضحاك بیرون آمد واورا هلاك کردو فریدون را بپادشاهی بـرداشت و درفش کاویانی منسوب باوست» .

عبداللطیف بن عبدالله کبیر که از ادبای هندوستان بوده وظاهراً در قرن گذشته می زیسته است در کتاب لطائف اللغات (۲) که فرهنك لغات مثنویست در کلمهٔ درفش می نویسد :

« درفش ف . علم سیاه وآلتی که کفش وموزه بدان دوزند و آن انبان سختیان که آهنگران در پیش آویزند تاآتش جامهٔ ایشان را نسوزد ودرفش کاویان نزد اهل فرس از کاوهٔ آهنگر که فریدون را پرورد مشهوراست. حکیم فردوسی گوید ، بیت :

بپیش اندرون کاویانی درفش
جهان زو شده سرخ وزرد و بنفش»

تیکچند بهار از لغت نویسان هند در کتاب بهار عجم (۳) که در ۱۱۵۲ تألیف کرده است در مادهٔ اختر کاویان می - نویسد :

« اختر کاویان عبارت از درفش کاویان که کاوهٔ آهنگر برای فریدون

---

(۱) ص ۱۸۵
(۲) چاپ کانپور ۱۹۰۵ ص ۹۵
(۳) چاپ لکنهو ۱۹۱۶=۱۳۳۴ ج ۱ ص ۵۵

ساخته بود، درویش واله هروی در تعریف سفینه:

گویی برغم اهل تناسخ ظهور کرد
با پوست پاره اختر میمون کاویان

طالب آملی:

زند خنده از یمن آثار علوی
سرخامه بر اختر کاویانم »

پس از آن(۱) در مادهٔ درفش کاویان و درفش کاویانی گوید:

« درفش کاویان بالکسر رمحی که بیرق بدان بندند و آن پارچهٔ سه گوشه بود که برسر نیزه بندند، حضرت شیخ:

شب هجران سیاه درد را شورحزین تو
درفش کاویان از ناله مشکین پرندما

سراج الشعرا نوشته که درفش اینجا هیچ کار نمی کند ظاهراً جناب شیخ چون خیلی معتقد کلام قدماست و متأخرین مطلقا وجود نمی گذارد گاه گاهی ازراه تشبه لفظ باستانی درغزل می آورد، انتهی و صاحب احقاق حق ابطال این نموده و گفته این لفظ باستانی نیست در اشعار متأخرین بسیار ست و خصوصیت بکلام قدما ندارد و با آنکه خودش در کتاب ثمر (۲) اهتمام بلیغ درمنع آوردن لفظ غریب کرده.

درفش کاویانی - درفشی که کاوهٔ آهنگر برای فریدون ساخته بود و فریدون بیمن آن برضحاك ظفر یافت ».

مؤلف شمس اللغات(۲) که نام خود را نیاورده و کتاب خویش رادر۱۲۱۹ در هندوستان برای مستر جوزف بریتو جویز نام انگلیسی تالیف کرده است در مادهٔ اختر کاوان می نویسد:

« اختر کاوان بالفتح و با کاف فارسی و واو موقوف بمعنی رایت (۳) و علم فریدون و آن از چرمی بود که کاوه نام آهنگر روز خروج کار آنرا برسر چوبی کرده علم ساخته و بطلب فریدون بیرون آمده و چون بفریدون پیوسته و فریدون ضحاك رازنده گرفته و آن رایت چرمی را مبارك شمرده و بجامه پوشیده و لعل و جواهر درو نشانده آخر همه سلاطین آنرا همایون گرفته لعل و جواهر در آن زیادت کرده آخر الامر چون درعهد دولت و خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب خراسان مستخلص شده و یکی از لشکر اسلام آن رایت را بغارت یافته امیرالمومنین آنرا میان مسلمانان قسمت کرده و آنرا رایت کاویانی و رایت کاویان نیز گویند ».

بس از آن(٤) درمادهٔ درفش می نویسد:

« درفش بفتحتین آنچه بآن چرم را سوراخ کنند کفشگران دارند و بضمتین علم درفشان و پارچهٔ قماش سه گوشه که بزر نقش کرده بر سرعلم وخود بندندو فوته که بزیر دستار خود ترکان بپچند و بمعنی برق.

درفش کاوان بضمتین روشن و تابان شدن و کشتن و رایت و علم فریدون.

درفش کاویان مثله ».

جای دیگر (٥) می نویسد: « رایت کویان علم فریدون ».

باز جای دیگر (٦) گوید:

« کاوانی بکاف فارسی بمعنی درفش کاویان.

کاوانی درفش نام علم فریدون و

---

(۱) ج ۱ ص ٤٢٦
(۲) چاپ بمبئی ۱۳۰۹ ج۱ ص ۲۷

(۳) دراصل: راست
(٤) ج ۱ ص ۳۱۷
(٥) ج ۱ ص ۳٤۲
(٦) ج ۲ ص ۱٤٥

درفش علم را گویند و کاوانی منسوب بکاوهٔ آهنگر بود که واضع آن علم بود».

سپس (۱) می گوید :

«کاوه بکاف فارسی آهنگریست مشهور برای قتل ضحاك سرغنهٔ غوغا شده فریدون را اختیار کرده‌ها برای نسبت است بشجاع ، فخری گوید :

گر کاوه صیت دولت و مردیت بشنود
بر خویشتن دگر ننهد هیچ نام کاو

درفش کاویانی بدو منسوب ست .

کاویان بکاف فارسی علمی که کاوهٔ آهنگر بوقت ضحاك بر فریدون افراخت.

کاویانی درفش مثل کاوانی درفش که گذشت».

محمد غیاث الدین بن جلال الدین بن شرف الدین در کتاب غیاث اللغات (۲) که در ۱۲٤۲ بپایان رسیده است در کلمهٔ درفش می نویسد :

«درفش بضم اول پارچهٔ قماش سه گوشه که بزر نقش کرده برسر علم بندند وچون بمعنی درفشیدن لرزیدن است این را نیز درفش از آن گویند که از بادمی لرزد و آلتی است که بدان در چرم سوراخ کنند آنرا بهندی ستالی گویند از رشیدی و سراج وصاحب مدار و مؤید نوشته که بفتحتین آلتی که بدان درچرم سوراخ کنند و بضم اول وفتح ثانی بمعنی علم و نشان لشکر و درجهانگیری بهردو معنی بفتحتین و بکسر اول وفتح ثانی نیز آمده و در برهان بکسر اول و فتح ثانی آلت چرم دوزان وعلم فوج».

پس از آن (۳) درمادهٔ کاویانی درفش گفته است :

«کاویانی درفش علم فریدون منسوب بکاوهٔ آهنگران چرمی بود از پلنك که کاوه بوقت کار کردن برمیان می بست فریدون بجنك ضحاك آنرا برعلم بسته بود بعد از فتح آنرا بجواهر مرصع کرده از برهان وسراج» .

محمد کریم بن مهدیقلی تبریزی در کتاب برهان جامع (٤) که در ۱۲٦۰ بپایان رسانده است درمادهٔ اختر کاوان و واختر کاویان می نویسد: «اختر کاوان اختر کاویان چو افسر شاهان وخاکیان بمعنی کاویانی درفش کامر» وسپس در حاشیه این بیت خاقانی را شاهد آورده است :

گو رایت بوالمظفری بین
آنك اختر کاویان ندیدست» .

در کلمهٔ کاوه هم می نویسد :

کاوه چوپاوه ۱،۲: نام آهنگری بود مشهور که درفش کاویانی باو منسوبست ، ۲ نافهٔ مشك» ودر حاشیه این بیت خاقانی را شاهد آورده‌است :

کاوه ام پتك زنم برسر دیو
در دکان کوره وسندان چه کنم

در کلمهٔ درفش هم می نویسد: «درفش بکسر اول همچو درخش ٤ ، ۱:چرمدوز معروف کفاشان ، ۲ : علمی که در جنك برپا کنند ، ۳: فروغ و درخش که درفشیدن بمعنی درخشیدن و تابیدنست ودرفشان را بمعنی تابان و بمعنی لرزان نیز گفته اند، ٤ : فوطه که بربالای دستار و کلاه خود بپیچند وبترکی دبولقه گویند ودرفش کاوان و کاویان علم فریدون که دراختر کاویان مذکور شد» .

رضا قلی خان هدایت امیر الشعراء لله باشی در فرهنك انجمن آرای ناصری (٥) نخست در کلمهٔ اختر کاوان مینویسد:

(۱) ج ۲ ص ۱٤٦
(۲) چاپ بمبئی ۱۲۹۷ = ۱۸۸۰ ص ۱۷۳
(۳) ص ۳۵۱
(٤) چاپ تبریز ۱۲٦۰
(٥) چاپ طهران ۱۲۸۸ ق .

«اختر کاوان مخفف اختر کاویانست و در حروف کاف فارسی نوشته خواهد شد».
سپس در مادهٔ درفش می نویسد: «درفش بااول مکسور و راء مفتوح دست افزاریست که کفش‌دوزان وامثال ایشان بدان کار کنند و آن معروفست و دیگر بمعنی علم است که در روز جنك بر پامی کنند امیر معزی در این رباعی هر دو معنی را اراده نموده:
شاهی که برزم کاویان داشت درفش
گر زنده‌شود پیش تو بسر دارد کفش
ای کرده دل خصم خلاف تو بنفش
مشت است دل خصم و خلاف تو درفش
و درفش در اصل پارچهٔ بوده از قماش سه گوشه که بزر منقش کرده بر سر علم و کلاه‌خود می بسته اند و بترکی بیرق گویند و آن پارچه همیشه از باد در جنبش بوده می لرزیده یك معنی آن نیز لرزیدن است حکیم فردوسی گفته:
همه روی آهن گرفته بزر
درفش سیه بسته بر خود بر
در جهانگیری بمعنی برق آورده صاحب برهان نیز پیروی او کرده و بیت حکیم اسدی را سند دانسته:
درفش درفشان هم از تیغ و میغ
چنان شعله میزد که در جنك تیغ
ورشیدی گفته بمعنی برق درخش است نه درفش و درفشان بمعنی لرزان است و بر این قیاس درفشد یعنی لرزد سراج الدین راجی گفته:
دل من ز هجر تو ای بی همال
درفشان چو از باد صرصر نهال
خاجوی (۱) کرمانی نیز گفته:
قطب دین شاه تهمتن که ز سهمش خورشید
بدرفشد چو بکف قبضهٔ خنجر گیرد
و درفشیدن مصدر آن است و بمعنی لرزیدن است و بمعنی فشاننده و در افشان بالف باید نوشت یا درفشان باید خواند.

درفش کاویان نامش مشهور است یعنی علم متعلق بکاوه و کاوه بکاف پارسی دلیری بوده گاوزور و پرقوت و شهر سپاهان که سراسر سپاه ایران در آن شهر جا و مقام داشتند و استعداد جنك و آلات حرب در آنجا ساخته و پرداخته می شد در دست او بود در آن زمان که ضحاك تازی برادرزادهٔ شداد عاد حمیری بحکم عم خود بر جمشید جم خروج کرد وغلبه یافت ظلم و بیداد او از حد گذشت و بفرزندان مردم در آویخت مردم سپاهان داوری بکاوه بردند کاوه خروج کرده پوست پاره از نطع که در پیش کمر داشت بر سر چوبی کرده داد خواه شد جماعتی انبوه بر گرد وی جمع آمدند و تابع رأی وی شدند در آن زمان ضحاك بن علوان که عجم مرداسش میخوانند در حدود بابل بسر میبرد کاوه براهنمایی ایرانیان فریدون را که در نزد مادرش فرانك بنهان و در لاریجان در بیشه مخفی و به شیر گاو پرورش یافته بود پیدا کرده بپادشاهی برداشته برسر ضحاك آمدند و اورا از میان برداشتند و در چاه دماوند در آویختند تا بمرد چه چاه دماوند معدن گوگرد است و آن درفش را ایرانیان بفال همایون گرفته جواهر بسیار بر آن نصب کرده تا زمان اسلام معزز می داشتند و درفش کاویان از شاهد مستغنی است، بدهر چون علم کاویان خجسته بفال.»
سپس در کلمهٔ گاوه مینویسد: «گاوه بروزن ساوه نام مردیست که در شهر سپاهان که لشکر ایران در آن جمع و از آنجا بهرجا مأمور میشده اند ریاست ارباب صنعت اسلحهٔ رزم داشته جباخانه که زره و مغفر و آلات جنك می ساخته اند در دست او بوده و با سلسلهٔ پیشدادیان ارادت و اعتقاد صادقانه داشته بعد از غلبهٔ ضحاك علوانی برجمشید جم وهلاکت

(۱) در اصل چنینست بجای «خواجو»

جمشید ظلم و بیداد ضحاك اهالی ایران
را بستوه آورده و بدو دل بد کرده بودند
وچاره نداشتند او نیز از ایرانیان آسوده
دل نبود چون فریدون بن آبتین از
فرانك بزاد درلارجان مازندران در بیشه
بشیر گاو پرورش یافت تا بحد رشد رسید
وضحاك بروی دست نیافت هواخواهان
در انتظار خروج او بودند گاوه بادانائی
که صاحب علوم غریبه بود آشنائی گرفت
و بر نطعی از چرم شکل صددرصد بر نگاشت
و بگاوه سپرده بدو گفت که این راعلمی
بساز که با هر که رو بـرو شوی غالب
گردی اگر از نژاد جمشید تنی پیدا کنی
کارها رونق خواهد گرفت گاوه پسران
خود قارن و قباد را بتحریك سپاهیان سپاهان
مأمور نموده و با گماشتگان ضحاك محاربه
کرد و با رایت منصور سپاهی موفور بری
آمده فریدون را آگاه کرد گرزی بتر کیب
سر گاو برای او ساخته خروج کردند و
ضحاك را گرفته درچاهسار کوه دماوند
نگونسار کردند و فریدون استقلال یافت
و گاوه را باسپاه ایران بتسخیر بوزنطیه
که بعد قسطنطنیه نام یافته فرستاده مدت
بیست سال گاوه بسپهسالاری وفتح بلاد
پرداخت و حکومت شهر سپاهان خاصهٔ وی
گردید و هم چنین گرشاسب بتسخیر
مغولستان و چین مأمور شد، خاقانی بتقریبی
در این معنی در اشعار خود گفته:

چون بیکی پاره پوست ملك توانی
گرفت

غبن بود در دکان کوره ودم داشتن

هم او گفته :

گاوه که داندزدن برسر ضحاك پتك

کی شودش پای بند کوره و سندان و دم

حاصل در تواریخ و شاهنامه گاوه
نویسند و کاف عجمی و عربی مبهم
مانده ولی پارسی‌دان داند که گاو بدن
مصدر اسم گاوه نگردد و از مقدمات
سابقه معلوم شد که پهلوانان را گـاو
و گو و گیو و گودرز بملاحظهٔ شجاعت نام
بوده شمس‌الدین فخری اصفهانی که فاضلی
است شاعر و فرهنگی نگاشته و شواهد
آن همه از اشعار اوست در مدح ممدوح
خود گفته :

گر گاوه صیت زورت و مردیت بشنود

برخویشتن دگر ننهد هیچ نام گاو

و اگر این نام با کاف عربی بودی فاضلی
شاعر صاحب فرهنك باین وضوح بیان
نفرمودی چه اگر چنین نباشد و کاف عربی
خوانده شود شعر هیچ معنی نخواهد داشت
اینك معیار جمالی و این قطعه حاضر است
این اسم بکاف عربی مانند قابوس و شمگیر
بمعنی مشهور غلط است و خطای مشهور و
سالها بتقلید خوانده اند و در شرفنامـه
احمد منیری که فرهنگی است معروف و
جامع آن ابراهیم فاروقی واسبق و
اقدم بر صاحب فرهنك جهانگیری و سروری
ورشیدی و برهان بوده و نام آن در
جهانگیری و سایر لغات مرقوم است گاوه
را در سلك گاو و گو و گیو و گازر و گیسو
در حرف کاف پارسی آورده و بعد از او
بر متأخرین مشتبه و ملتبس گردیده و تحقیق
ننموده اند و چون در پارسی بعضی کلمات
وحروف که در تکلم و تلفظ قریبند بایك
دیگر تبدیل می یابند گاوه را گابه و گابی
نیز میگویند و علم را علم گاویانی و گابیانی
گفته اند .

گاویانی درفش درفش علم است و
منسوب بگاوه است و این درفش همیشه
مایهٔ فتح وظفر برای سپاه عجم بوده تا در
زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در میانهٔ عرب و عجم محاربتی روی نداد در
روزگار خلافت عمر بن الخطاب متنازعات
عرب و عجم قایم و ثابت گردیده و ابو عبیده
ثقفی سردار عرب کشته شد وخبر بمدینه
رسید سلمان پارسی رضی الله عنه که پیری

معمر ومجرب بوده تاثیر رایت گاویانی
دانسته داشت حقیقت امررا اظهار نمود
استعانت از حضرت مدینهٔ علوم رسول و
زوج بتول علی بن ابی طالب علیه السلام
خواستند شکل صد و یك درصد و یك در ساعت
سعد کشیده بر رایت اهالی اسلام نصب
کردند و در این ایام عجم درفش گاویانی
را که بجواهر گران بها مرصع بود با
رستم فرخزاد بجنك عرب فرستاده بودند
پس از سه روز جنك متواتر لشکر عرب
برسپاه عجم غالب شده درفش گاویانی
را از پارسیان بگرفتند و در هنگام تقسیم
غنایم آن چرم مرصع را پاره پاره و باهل
اسلام قسمت نمودند شعرا در باب تاثیر
علم گاویانی بسیار اشعار دارند و از غایت
شهرت محتاج بشواهد نخواهد بود و میمنت
آن مثل است ، بفتح چون علم کاویان
ستوده بفال . نظامی گفته :

شه ارشد فریدون زرینه کفش
بفتحش منم گاویانی درفش

شمالی درصفت دم طاوس گفته و
بدرفش مرصع کاویانی تشبیه کرده:

اندرعقب یکی علم گاویان کشان
چون بر بنفشهٔ تبری بیشهٔ کشن »

محمد پادشاه بن غلام محیی الدین
متخلص بشاد در فرهنك آنندراج (۱)
که کامل ترین فرهنك زبان فارسی تالیف
شدهٔ در هندوستانست و در ۱۳۰٦ = ۱۸۸۸
بپایان رسانده است در مادهٔ اختر کاویان
گوید :

« اختر گاویان باکاف فارسی و واو
معروف عبارت از درفش گاویان که گاوهٔ
آهنگر برای فریدون ساخته بود و اختر
گاوان مخفف آن، واله هروی در تعریف
سفینه (۲) گفته :

گویی برغم اهل تناسخ ظهور کرد
با پوست پاره اختر میمون گاویان

گویند آن چرمی بوده که گاوه نام
آهنگر هنگام کار در خویشتن بپیچیدی روز
خروج گاوه آنرا برسر چوبی کرده و علم
ساخته و بطلب فریدون بیرون آمده و چون
بفریدون پیوسته و فریدون ضحاك را زنده
گرفته و آن رایت چرمی را مبارك شمرده
وبجامه بوشیده ولعل و جواهر در آن
نشانده آخرهمهٔ سلاطین آنرا همایون
گرفته لعل وجواهر در آن زیادت کرده
آخر الامر در عهد دولت وخلافت امیر
المومنین آنرا میان مسلمانان قسمت کردند
وآنرا رایت گاویانی ورایت گاویان نیز
گویند . ن ك ب .»

پس از آن (۳) در درفش و درفش
گاوان و درفش گاویان گوید :

« درفش باول مکسور و رای مفتوح.
ف. دست افزاری است که کفش دوزان
وامثال ایشان بدان کار کنند و آن معروف
است و دیگر بمعنی علم است که در روز
جنك برپای کنند امیر معزی در این رباعی
هر دو معنی را اراده نموده ، رباعی :

شاهی که برزم گاویان داشت درفش
گر زنده شود پیش تو بردارد کفش
ای کرده دل خصم خلاف تو بنفش
مست است دل خصم وخلاف تو درفش

ودرفش در اصل پارچه بوده از
قماش سه گوشه که بزر منقش کرده بر
سرعلم و کلاه خودمی بسته اند و بترکی
بیرق گویند و آن پارچه همیشه از باددر
جنبش بوده می لرزیده یك معنی آن نیز
لرزیدن است حکیم فردوسی گفته :

همه روی آهن گرفته بزر
درفش سیه بسته برخود بسر

درجهانگیری بمعنی برق آورده
صاحب برهان نیز پیروی او کرده و بیت

(۱) چاپ لکنهو ۱۸۸۹ ج ۱ ص ۱۱۸-۱۱۹

(۲) در اصل : سیف

(۳) ج ۲ ص ٤۳

حکیم اسدی را سند دانسته :

درفش درفشان هم از تیغ ومیغ
چنان شعله می زد که درجنك تیغ

ورشیدی گفته بمعنی برق درخش است نه درفش ودرفشان بمعنی لرزان است و برین قیاس درفشد یعنی لرزد ، سراج الدین راجی گفته :

دل من زهجر توای بی‌همال
درفشان چواز بادصرصر نهال

خواجوی کرمانی نیز گفته :

قطب‌دین‌شاه تهمتن که زسهمش(۱)خورشید
بدرفشد چو بکف قبضهٔ خنجر گیرد

و درفشیدن مصدر آنست و بمعنی لرزیدن است و بمعنی فشاننده ودرافشان بالف باید نوشت یادرفشان باید خواند.ن.

درفشان بر وزن‌درختان . ف. بحث این لفظ بالا گذشت .

درفش گاوان‌ودرفش گاویان بکاف فارسی ـ ف ـ نامش‌مشهوراست یعنی‌علم متعلق بکاوهٔ آهنگرو گاوه بکاف فارسی دلیری بوده گاو زور و پرقوت وشهر سپاهان که سراسر سپاه ایران در آن شهرجا ومقام داشتند و استعداد جنك و آلات حرب در آنجا ساخته و پرداخته می شد در دست او بود درآن زمان که ضحاك تازی‌برادرزادهٔ شداد عادحمیری بحکم برعم خود(۲) بر جمشیدجم خروج کرد وغلبه یافت ظلم وبیداد او از حد گذشت وبفرزندان‌مردم‌درآویخت‌مردم سپاهان داوری‌بکاوه بردند گاوه‌خروج کرده پوست پاره‌از نطع که درپیش کمر داشت بر سرچوبی کرده داد خواه شد جماعتی‌انبوه‌بر گرد وی‌جمع آمدندو تابع رای‌وی شدنددر آن‌زمان‌ضحاك بن‌علوان که‌عجم مرداسنش می‌خوانند ودرحدود بابل بسرمی‌برد گاوه براهنمائی‌ایرانیان فریدون را که نزد مادرش فرانك پنهان و در لاریجان در بیشه مختفی وبشیر گاو پرورش یافته بودپیدا کرده به‌پادشاهی برداشته برسر ضحاك آمدند واو را از میان‌برداشتندو درچاه‌دماوند درآویختند تا بمرد چه چاه دماوند معدن گوگرد است وآن‌درفش راایرانیان‌بفال‌همایون گرفته جواهر بسیار بر آن نصب کرده تازمان (۲) اسلام‌معززمیداشتندودرفش گاویان ازشاهد مستغنی است ـ ع : بدهر چو علم گاویان خجسته بفال . ن . »

سپس (۳) درمادهٔ کاوه و کاویان و کاویانی درفش چنین‌آورده است :

« کاوه‌بفتح‌واو. ف . نام‌آهنگری است که برضحاك خروج کرده‌فریدون‌را بر تخت‌نشاننده بود ولفظ کاوه بمعنی شجاع است بشرطی که‌هارا زیاده شمرند غ ...

کاویان . ف . بفتح واو و حرف چهارم یای تحتانی بتقدیر مضاف است‌و حذف یای نسبت یعنی درفش کاویانی منسوب بکاوهٔ آهنگروآن پوست پلنك بود که کاوه‌بوقت کار کردن‌برمیان می بست چون بجنك ضحاك فریدون‌آنرا بر علم بسته بود مبارك افتاد لهذا آنرا بجواهر قیمتی مکمل نموده بودند ـ از شرح دیوان خاقانی .

کاویانی‌درفش ـ ف . علم‌فریدون است منسوب بکاوهٔ آهنگران چرمی بود از پلنك که کاوه بوقت کار کردن برمیان می بست فریدون بجنك ضحاك آنرا برعلم بسته بود بعداز فتح آنرا بجواهر مرصع کرده . غ رفر . ».

جای دیگر(٤)درمادهٔ رایت فریدون می نویسد :

---

(۱) دراصل: که شهمش

(۲) در اصل : زبان

(۳) ج ۲ ص ۱۰۳٤

(٤) ج ۲ ص ۹

« رایت فریدون ورایت کاویان و علم کاویان . ف . همان درفش کاویانی ، میر معزی :
و گرچو تاج فریدون شد از شکوفه درخت
خجسته رأی تو چون (۱) رایت فریدون باد
سنجر کاشی :
بامیمنت نبات (۲) کلکم
چون رایت فتح کاویان است . ب »
سپس (۳) در مادهٔ علم گاویان می نویسد : « علم کاویان بکاف فارسی ف سنجر کاشی :
هم جلد نامه ام ورق دفتر قضا
همدوش خامه ام علم فتح کاویان ب »
حروفی که در فرهنگ آنند راج پس از هر لغتی گذاشته شده اشاره بکتابهاییست که از آنها اقتباس کرده است ودرین موارد «ب» برای بهار عجم و «ر» برای برهان قاطع و «غ» برای غیاث اللغات و «فر» برای فرهنگ فرنگ و «ك» برای کشف اللغات و «ن» برای فرهنگ انجمن آرای ناصریست .
در بهار عجم هم (٤) در مادهٔ رایت فریدون چنین آمده :
« رایت فریدون - رایت کاویان - و علم کاویان همان درفش کاویانی ، میر معزی :
دگر چو تاج فریدون شد از شکوفه درخت
خجسته رای تو چون رایت فریدون باد
سنجر کاشی :
با میمنت نبات کلکم
چون رایت فتح کاویانست »
و نیز در مادهٔ علم کاویان (٥) آمده است :
«علم کاویان ، سنجر کاشی :
هم جلد نامه ام ورق دفتر قضا
همدوش خامه ام علم فتح کاویان»
در شمس اللغات هم (٦) در رایت کاویان نوشته شده: « رایت کاویان علم فریدون » .
اینست آنچه فرهنگ نویسان در بارهٔ درفش کاویان نوشته اند .
خواجو کرمانی شاعر شهیر قرن هشتم قرص خورشید را در موقع بر آمدن در بامداد بعلم کاویان تشبیه میکند :
چون ملك جم مسخر ضحاك صبح گشت
پیدا شد از افق علم کاویان چرخ

***

در بارهٔ درفش ایران در دورهٔ هخامنشی یگانه سند معتبری که بدست ماست گفتهٔ گزنفون مورخ معروف یونانیست که در حدود ٤٢٧ پیش از میلاد ولادت یافته و پس از ۳۵۵ درگذشته است وی در دو کتاب معروف خون ذکری از درفش هخامنشیان دارد . نخست در کتاب «سیروپدی» یا پرورش کورش (۷) در بارهٔ کورش بزرك و لشکریانش میگوید : « بایشان دستور داد با گامهای شمرده راه بروند و نگران درفش او باشند که عقاب زرینی برافراشته برسر نیزه‌ای بود . درفش پادشاهان ایران هنوز بدین گونه است » .
پس از آن در کتاب دیگر بنام « باز گشت ده هزار تن » (۸) میگوید :

---

(۱) در اصل : چو (۲) ظاهراً تنات چنانکه بیاید .
(۳) ج ۲ ص ۷۸٦
(٤) ج ۲ ص ۹
(٥) ج ۲ ص ۲۲۹
(٦) ج ۱ ص ۳٤۲
(۷) Xénophon-Cyropédie et Retraite des dix - milles, traduction de Gail édition de Louis Humbert, Paris s. d. p 165
(۸) همان کتاب ص ۲٤٦

« مدعی بودند در آنجا درفش شاه را ببینند : عقاب زرینی‌است که بال گشاده و برسر نیزه‌ای جاداده‌اند » .

بدینگونه شك نیست که نقش‌درفش شاهنشاهان هخامنشی عقاب زرین بوده است و این همان نقشیست که رومیان از آن پیروی کرده‌اند و سپس نقش بیرق امپراطوری ها و پادشاهی های متعدد اروپا شده مانند امپراطوری آلمان و امپراطوری روسیه و پادشاهی لهستان و پادشاهی یونان و امپراطوری اتریش و امپراطوری فرانسه در زمان ناپلئون . پیش‌ازین گذشت درمیان اشکال مختلف جانوران که شاعران گفته اند بردرفش های ایران بوده نقش عقاب رانیز ذکر کرده‌اند .

درین‌زمینه که نشان‌درفش‌هخامنشیان عقاب‌یعنی‌شاهین یا آله بوده‌است میتوان بحث دراز کرد (۱) واینك مجال‌این‌سخن نیست .

* * *

یکی از زرتشتیان هندوستان «خان صاحب دهانجی بهای فرامجی دوباش» مقالتی بعنوان « درفش‌شاهنشاهی ایران باستان» درشمارهٔ ۲ از سال نهم بتاریخ ژانویه ۱۹۳۹ (ص ۱۲۰ ومابعد) وشمارهٔ ٤ ازسال نهم‌متعلق بژوبه ۱۹۳۹ (ص ۲٤۹- ۲٥٤) از مجلهٔ « ایران لیگ» (۲) چاپ بمبئی بزبان انگلیسی نوشته و تحقیقات شگفت درین‌زمینه کرده است . از آن جمله بروایات شاهنامه متکی میشود و حدس میزند که درفش کاویان که درفش نخستین پیروان زردشت بوده شاید درجنك باارجاسب بدست تورانیان افتاده باشد وگرامی برای پس گرفتن آنها دستش را برسر این کار گذاشته و چون دست اورا بریده‌اند درفش را بدندان گرفته و بدینگونه‌ازدشمن بازستده است .

سپس میگوید: این‌درفش کاویان در دست پادشاهان کیان‌بود تا انقراض این خاندان و در آن زمان گروهی از ایرانیان این درفش‌را که نویسندهٔ مقاله دارای‌گوهرهای فراوان فرض کرده‌است بدربردند و مدتهای مدید آنرا درمیان خود بنهان نگاه داشتند و کسانی که آنرا نگاه میداشتند بدان مفتخر بودند . سپس میگوید چون این گوهر های فراوان پادشاهان را بطمع میانداخته است که این درفش رابربایند واگردرمیان ایرانیان مانده بود برسر آن اختلاف در میان طوایف ایرانی درمیگرفت پس‌بایدگفت که درانقراض سلسلهٔ کیان درفش‌کاویانی بغارت رفته و پاره‌پاره شده وآنراقسمت کرده‌بودند زیرا که نویسندگان کلاسیك(یونان‌ورم) بدان اشاره‌ای نکرده‌اند . پیداست که این مطلب را نویسندهٔ مقاله از داستان افتادن درفش کاویانی بدست تازیان در پایان دورهٔ ساسانی گرفته و مطلب در ذهن او بدین صورت درآمده است . درین مقاله نویسنده دورهٔ کیانی را پیش از دورهٔ تاریخی مادها و پارس‌ها (هخامنشیان) قرار داده است و برای این دورهٔ افسانه آمیز حقیقت تاریخی فرض کرده است و سپس همان گفتهٔ گزنفن را که پیش‌ازین آوردم نقل‌میکند وعقاب بال گسترده روی‌درفش‌هخامنشی را با صورت فره وهریکی‌میداند . پس از آن چنین نتیجه میگیرد که درفش

(۱) رجوع کنید بکتاب « فرهنك ایران‌باستان » نگارش آقای پورداود بخش نخست‌طهران ۱۳۲۶ ص ۲۹٦-۳۱٤

(۲) The Ir:n League Quar-terly

کاویانی پس از انقراض پادشاهی کیان دیگردرمیان نبوده‌است واگر تا پایان شاهنشاهی هخامنشیان باقی مانده بود قطعاً اسکندر مقدونی با آن طمعی که داشت آنرا مانند نفایس دیگری که بیونان برد بآن سر زمین میبرد. نتیجهٔ بسیار شگرفی که نویسندهٔ این مقاله میگیرد اینست که درفش کاویان نه در زمان هخامنشیان و نه پس‌از آن وجود نداشته و فقط در همان دورهٔ کیان در میان بوده‌است و بدینگونه نه اینکه گویند درانقراض ساسانیان بدست تازیان افتاده است بهیچ‌وجه درست نیست.

حاجت بذکر این نکته نیست که این مقاله بسیار سست و با دلایل نااستوار نوشته‌شده و نویسندهٔ آن افسانه و تاریخ را با هم آمیخته واین نتیجهٔ شگرف‌را گرفته‌است ودرآنکه دردورهٔ ساسانیان درفشی بوده‌است که آنرادرفش کاویان میگفته‌اند و سرانجام بدست تازیان افتاده است جای سخن نیست واگر کسی بخواهد این نکتهٔ مسلم را رد بکند دلایلی که‌این نویسنده‌آورده‌است بسیار سست و ناتوانست.

• • •

در دوره‌های اسلامی چنانکه شاعران و تاریخ نویسان کراراً بدان اشاره کرده‌اندو پس‌ازین گفتهٔ ایشان‌رامیآورم برروی درفشهای ایران گاهی مطالبی مینوشته اند و گاهی اشکالی رسم میکرده‌اند. چنانکه پس‌ازین خواهد آمدخلفاو پیشوایان بزرك برای فرماندهان درفشهای مخصوص که امتیاز بدیشان داشته است میفرستاده‌اند، بدین معنی شاعران‌هم اشاراتی دارند، ازآن جمله مسعود سعد سلمان (١) بدین معنی اشاره میکندکه برروی جامهٔ علم یعنی پارچهٔ درفش نام کسان را مینوشته‌اند:

بشهر مکه بامرت روند سوی غزا
بروم وزنك بنامت کنندجامه علم

خواجو کرمانی‌هم درین‌شعر بدین معنی اشارتی دارد:

بسته‌حرز نام میمونت فریدون‌برعلم
کرده نقش‌خاتم لعلت سلیمان برنگین

عثمان مختاری غزنوی‌هم درین بیت بهمین‌معنی اشارت کرده است:

ای درضمیرمکرمت‌ازیاد تو نشاط
وی برترازمرتبت از نام تو علم

دردورهٔ‌خلفاچنان‌مینماید نخستین‌بار که درفش‌بکار برده شد هوا خواهان بنی‌العباس آنرا بکار بسته‌اند و چون ایشان با ایرانیان بسیار نزدیك بوده‌اند پیداست که ازایرانیان درین کار پیروی کرده‌اند.

خوندمیردرروضة‌الصفا(٢) دربارهٔ دعوت ابومسلم خراسانی برای ابراهیم امام درخراسان مینویسد: « درسنهٔ تسع وعشرین ومایه‌ابراهیم امام ابومسلم را ازخراسان طلب داشت تااحوال‌خراسان وبیعتیان (٣) از وی معلوم فرماید و ابومسلم باهفتاد نقیب متوجه خدمت گشته چون‌بقومس‌فرودآمد مکتوبی از ابراهیم باو رسید که رایت ظل برای تو فرستادم ».

ازآن پس این‌رسم دردربارخلفای بنی‌العباس و حتی پادشاهانی که پیرو آیین ایشان بوده‌اند تا مدتهای دراز رواج داشته است که برای فرماندهان بزرگ و زیردستان مهم خود مخصوصاً در مواردی که میخواسته‌اند کار آنها را رونق بدهند و مردم را بدیشان بیشتر

---

(١) دیوان مسعود سعد سلمان چاپ طهران ١٣١٨ ش. ص٦١٠.

(٢) چاپ بمبئی ١٢٧٠ ج٣ ص١١٣

(٣) دراصل: بیعتان

جلب بکنند «لوامی بسته اند» یعنی درفش مخصوص بارنك مخصوص و نشان مخصوص میفرستاده و یا میداده اند و مورخین واز میان ایشان خوندمیر در روضة الصفا مکرر باین گونه لواها اشاره کرده اند از آن جمله هنگامی که هارون الرشید فضل بن یحیی برمکی را بحکمرانی خراسان فرستاده برای او لوای مخصوص بسته اند و در زمانی که مأمون براهنمایی فضل بن سهل طاهر بن حسین ذوالیمینین را بجنك برادرش امین فرستاده برای او نیز لوای مخصوص بسته اند و حتی مأمون بفضل هم لوای مخصوص داده است و سپس معتصم خلیفه برای عبدالله بن طاهر امیر خراسان لوایی فرستاده و متوکل هم برای طاهر بن عبدالله طاهری لوای دیگر روانه کرده است. در زمان سامانیان نیز این عادت برقرار بوده است و مکتفی خلیفه برای احمد بن اسمعیل سامانی لوای خاص فرستاده است.

این رسم دربار خلفا را پادشاهان مغول نیز نگاه داشته اند و برای زیردستان خود درفش مخصوص میفرستاده اند چنانکه اباقا برای ملك شمس الدین محمد بن ابی بکر از پادشاهان آل کرت لوا فرستاد و سپس برای پسرش شمس الدین دوم معروف بشمس الدین کهین هم لوایی فرستاده است.

این اصول در دربار عثمانی چنان رایج بوده که هر حکمرانی لوایی و درفشی مخصوص بخود داشته و بهمین جهة بوده است که درسلطنت آل عثمان تا آخرین روزی که ایشان برسر کار بودند نواحی مختلف خاك عثمانی را که درزمان بسط قلمرو آل عثمان شمارهٔ آنها به ۲۹۰ هم رسیده بود بزبان تازی «لوا» میگفتند و مراد از لوا ناحیه ای مستقل بود که بیرق مخصوص بخود داشت و گاهی هم بجای لوای تازی کلمهٔ ترکی آنرا که سنجاق باشد بکار میبردند و رویهمرفته خاك عثمانی به ۲۵ ایالت تقسیم می‌شد که شامل ۲۹۰ لوا یا سنجاق بود.

برخی از تاریخ نویسان بدرفشهای سلسلهای زمان خود اشاراتی دارند، از آن میان ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی چندبار برایت های سپاه غزنویان اشاره کرده است (۱). در یکجا (۲) نقش درفش را معین کرده و «سه علامت شیر» نوشته و همانجا تصریح کرده است که احمد ینالتکین از فرماندهان بزرك دربار غزنوی علامتی داشته است از دیبای سرخ وجای دیگر هم (۳) درفش مخصوص علی تکین را که سرداری دیگر در سپاه غزنویان بوده است صریحاً «علامت سرخ» میگوید.

سلجوقیان نیز مانند خاندان های سلطنتی دیگر بزیردستان خود علم می‌داده اند چنانکه سنجر سلجوقی بسلطان علاءالدین حسین غوری طبل وعلم داده است (٤).

درزمان تیموریان هم هرلشکری بیرقی جداگانه داشته است چنانکه خوندمیر در حبیب السیر (٥) درشرح جنك ترتاب در کنار رودمرغاب درمیان لشکریان میرزا الغ بیك و میرزا عبداللطیف و میرزا

---

(۱) تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی - با مقابله و تصحیح و حواشی و تعلیقات گرد آورندهٔ این سطور ج ۱ - طهران ۱۳۱۹ ص ۱۷ و ۱۲۳ و ۱۸۱ و ۱۸۳ و ۳۲۰ و ۳۲۳ و ٤۹٤ و ۵۹۸

(۲) ص ۳۲۳

(۳) ص ٤۱۸

(٤) حبیب السیر چاپ بمبئی ۱۲۷۳ جزو چهارم از جلد دوم ص ۱۵٤

(٥) جزو سیم از جلد سیم ص ۱۵٤

عبدالعزیز و میرزا علاء الدوله از شاهزادگان تیموری در ۸۵۲ مینویسد: « قول لشکر سمرقند بسفر طلعت میرزا الغ بیك گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزاعبداللطیف علم نصرة شعار برافراشت ودر برانغار چترعلم زرنگار میرزاعبدالعزیز باوج سپهر دوار رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رستم اثر مرتب و مکمل گردید که ازهرطرف بمدد احتیاج افتد مستعد کومك باشد و جنود خراسان ازطرف قول‌چشم‌امید بنور ماهچهٔ لوای میرزا علاءالدوله روشن بود ...»

این درفشها بجز آنکه جامهٔ آنها برنگهای مختلف و گاهی نیز از ابریشم و دیبا بوده است، نقشهای مختلف نیز داشته است . نقشی که گاهی شعرا بدان اشاره کرده‌اند و پیداست که مکرر میشده است نقش ماه بوده و شایدهم مراد شاعران از ماه رایت‌ها و علمها هلالی بوده است که از فلز و بیشتر از زر وسیم برفراز چوب آنهاجای میداده‌اند در هرصورت « ماه رایت » و « ماه منجوق » که بهمان معنیست در اشعار شاعران تاقرن هشتم مکرر دیده‌شده‌است. از آن جمله خواجو کرمانی در مدیحه می گوید :

کار ماه‌رایت از پروانهٔ رایت بلند
تیغ‌شمع آفتاب از اتقامت درقراب

بازجای دیگر در مدیحه گفته است :

آن‌شه‌خورشیدرای‌ماه‌رایت‌رانگر
نعل‌خنگش‌شمسهٔ ایوان‌کیوان آمده

نیز درمدیحه گفته است :

روشن‌زماه رایت او چشم آفتاب
عالی‌زخاکبوس‌درش‌کار آسمان

هم درمرثیه گفته است :

هرشب نگر که بی‌مه منجوق‌رایتش
اشك‌ستاره‌بررخ گردون‌روان‌شود

نیز از گفتهٔ شعرا پیداست که گاهی برعلمها نقش اژدها دیده میشده است چنانکه انوری شاعر معروف قرن ششم میگوید :

در تن اژدهای رایت ها
باد را اعتدال جان باشد

و مجدالدین‌همگر یزدی شاعر معروف قرن‌هفتم گفته‌است :

هرآنگهی که‌علم بر کشند‌در‌رزمت
کنند تنین را جفت اژدهای علم

گاهی هم سیمرغ را برعلم نقش میکرده‌اندچنانکه خواجو گفته‌است :

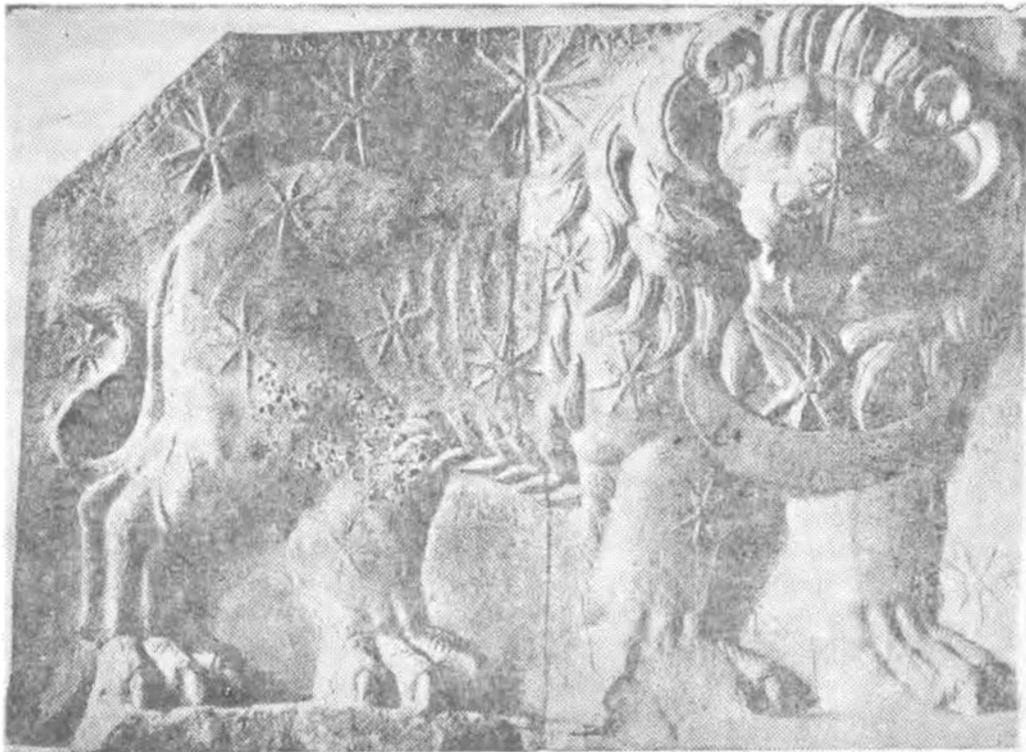
کردست صید طغرل زرین آفتاب
سیمرغ‌رایتش که‌سپهرآشیان‌اوست

گاهی‌نیز نقش صورت زیبایی برعلم بوده‌است ودرین زمینه قطران ار موی می گوید :

زان‌علم گشت‌او بخوبی‌ازبتان‌کورا بود
قد چون چوب علم رخسار چون نقش علم

ازین نقشهای مختلف روی بیرقها گویا نقش شیر فراوان تر بوده است زیرا که تقریباًهمهٔ شاعران‌بدان‌اشاراتی دارند . اساساً صورت شیر نقشی بوده است که برای نمایش‌مردی ومردانگی و دلاوری و ریاست و بادشاهی در زیبایی همه‌چیز ومخصوصاً اقسام پارچها بکار میبرده‌اند و درین‌زمینه دراشعار سخنوران ایران اشاراتی هست که در فرهنگها نیز منعکس‌شده‌است.

اساساً درصنایع ایران از زمانهای بسیار قدیم صورت شیر در تزیین دیده شده‌است. قدیمترین تصویری که بما رسیده نقشیست از شیر ایستاده در میان ستارگان که زایچهٔ آنتیو کوس نخست پادشاه سرزمینی که اروپاییان آنرا کوماژن Commagène می نامیده‌اند و درشمال‌شرقی‌سوریه درمغرب رودفرات بوده‌است ساخته‌شده.این آنتیوکوس از



نقش شیر وستاره — زایچهٔ آ نتیوکوس نخست پادشاه سرزمین کوماژن

۶۹ تا ۳٤ پیش از میلاد درین سر زمین پادشاهی میکرده و این قطعه سنك در قبری در ناحیهٔ معروف بنمرود داغ در شمال سوریه بدست آمده است .

در دوره‌های اسلامی این نقش را در سنك تراشی و فلز کاری و منبت کاری و کنده کاری و در اقسام مختلف بافندگی و حتی در نمدمالی و کاشی سازی و گچ بری بکار برده اند . در فرهنگها ذکری از اقسام پارچها و بافتها هست که در آنها نقش شیر بوده و فرهنك نویسان در معنی آنها باشعار شاعران مختلف استشهاد کرده اند . از آن جمله نقش شیر در بساط بوده است یعنی در قالیچه و فرش که مؤلف بهار عجم(۱) در بارهٔ آن مینویسد: « شیر بساط ـ نقش شیر که بر بساط کنند، انوری :

شیر فلك آن شیر سرا پردهٔ دوران
در مرتبه باشیر بساطت نچخیده »

مؤلف فرهنك انند راج (۲) نیز گوید : « شیر بساط ـ بکسر موحده ـ ف ـ نقش شیر که بر بساط کنند، انوری :

شیر فلك آن شیر سرا پردهٔ دوران
در مرتبه باشیر بساطت نچخیده .ب. »

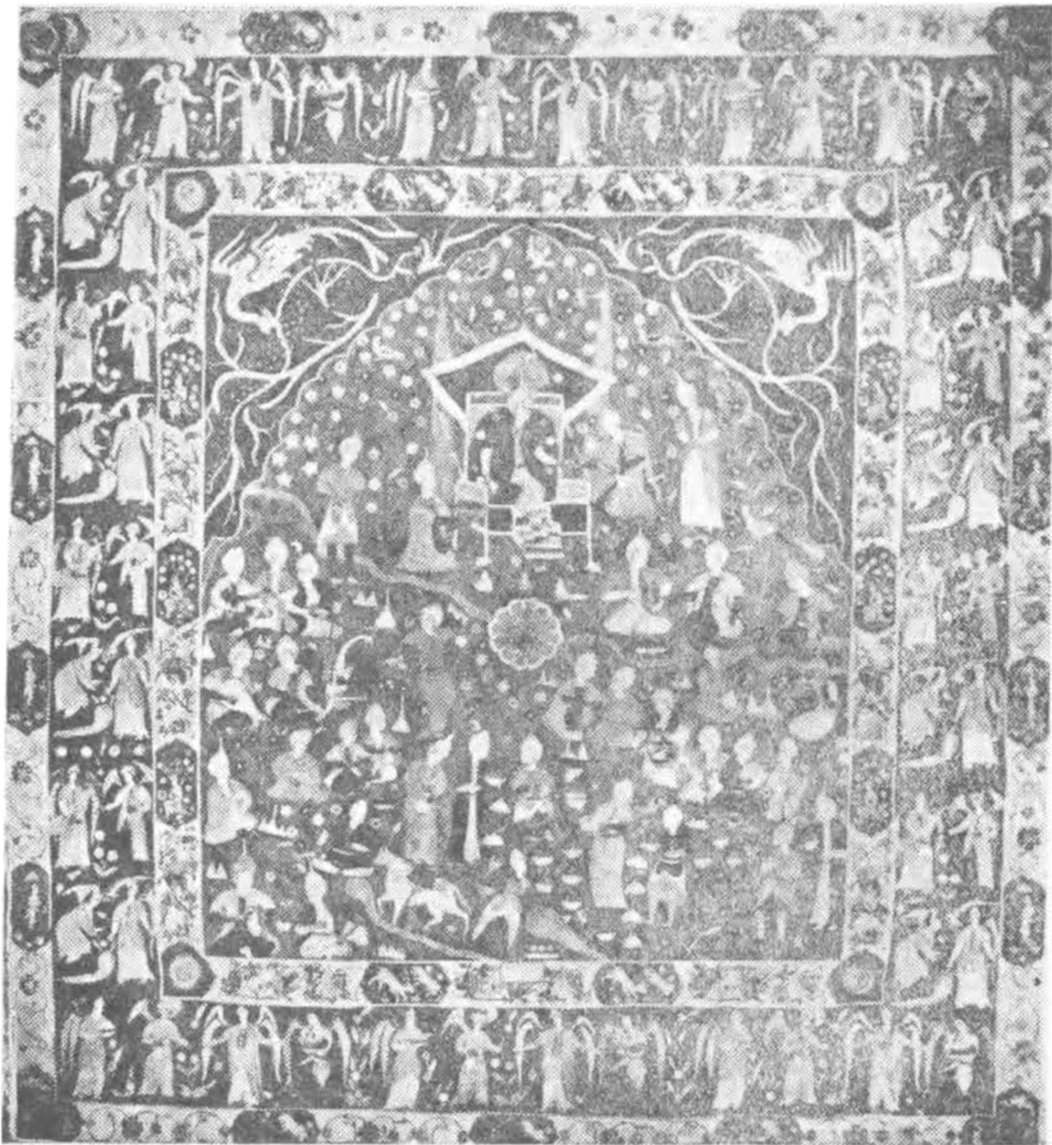
برچترها نیز نقش شیر معمول بوده است و مؤلف بهار عجم در همان موضع میگوید : « شیر چتر ـ نقش شیر که بر چتر کنند، انوری :

سلطان سلاطین که شیر چترش
در معرکه سلطان شکار باشد »

بر پارچهای دیبا و دیوارها و رایتها هم نقش شیر بوده است چنانکه مؤلف بهار عجم باز در همان موضع میگوید : « شیر دیبا و شیر دیوار و شیر رایت ـ نقش

(۱) ج ۲ ص ۱۸۲

(۲) ج ۲ ص ٦٠٤



ابریشم دوزی‌کار شمال‌غربی ایران در قرن دهم هجری دارای‌نقش‌خورشید و نقش‌شیر
(موزهٔ سنجش‌هنرها در بوداپست)

شیر کـه برین چیزها کنند
خواجه جمال‌الدین سلمان :
خورشید نصرت‌ست بتوفیق کردگار
طالع زشیر رایت جمشید کامگار»
مؤلف فرهنك انندراج‌هم(۱) درین زمینه آورده است :

«شیر دیبا و شیر دیوار و شیر رایت‌ـ‌ف‌ـ نقش شیر کـه برین چیزها کنند ،
خواجه جمال‌الدین‌سلمان :
خورشید نصرت‌است بتوفیق کردگار
طالع زشیر رایت جمشید کامگار
شفیع اثر :
چون‌شد آخر حکمتش‌در دفع او معجزنما

(۱) ج؛۲ ص ٦٠٥

شیر دیباهمچو کرباس‌در یداز یك‌دگر.ب»
برسراپرده یعنی چادرهای بزرك
نیز نقش شیر مینداخته‌اند و مؤلف
بهارعجم درهمان موضع میگوید :
«شیرسراپرده - نقش‌شیر که برسراپرده،
کنند ، انوری :
شیر فلك آن‌شیرسراپردهٔ دوران
در مرتبه باشیر بساطت نچخیده»
مؤلف فرهنك‌انند راج در همان‌جا
عین‌این‌مطالب‌را مکرر کرده‌است .
برشادروان‌هم که نوعی‌از پردهٔ بزرك
و باصطلاح امروز تجیرو روفرشی باشد
نقش شیر بکار میبرده‌اند ، مؤلف بهار
عجم درهمان‌جامیگوید:«شیرشادروان -
نقش‌شیر که برشادروان کنند،جمال‌الدین
عبدالرزاق :
بلندقدرتو برچرخ شیر گردون‌را
بزیر پای‌سپرده‌چو شیرشادروان»
مؤلف‌فرهنك‌انندراج‌درهمان‌موضع
میگوید:«شیرشادروان-ف - تصویر شیر
که بر فرش‌و پرده درمیکشند،جمال‌الدین
عبدالرزاق :
بلند قدرتو برچرخ شیر گردون‌را
بزیر پای‌سپرده‌چو شیرشادروان.غ‌ب.»
براقسام دیگر فرش‌هم نقش‌شیر بوده
است و مؤلف بهارعجم(۱) گوید :
«شیرفرش-نقش‌شیر که برفرش کنند،
انوری :
بیارگاه تو در شیر فرش ایوان را
بخاصیت شرف‌و فرشیر گردون‌باد»
مؤلف فرهنك‌انندراج‌هم گوید(۲):
«شیرفرش- بیای‌مجهول -ف- نقش‌شیر که
برفرش کنند، انوری :
بیارگاه تو در شیر فرش ایوان را
بخاصیت شرف‌و فرشیر گردون‌باد».

(۱) ج ۲ ص ۱۸۳
(۱) ج ۲ ص ٦۰٦

فرهنك‌نویسان برنقش شیر برروی
قالی‌هم اشاره کرده‌اند، چنانکه‌مؤلف
بهارعجم درهمان‌موضع میگوید : «شیر
قالی - نقش شیر که برقالی‌منقش یا بافته
بود و نیز برشخصی که پرلاف و گزاف
باشد اطلاق آن کنند زیرا که ازو هیچ
کاری برنیآید ، راضی :
می‌درد پوست باو چیره شود گرموشی
نسبت مسندو فرش‌آنکه‌چو شیرقالی‌است
ملاطاهر غنی :
فراغتی به نیستان بوریا دارم
مبادراه درین بیشه‌شیرقالی‌را»
مؤلف‌فرهنك‌انند راج نیز درهمان
جامی گوید : « شیرقالی - بیای مجهول -
ف - نقش شیر که برقالی‌منقش‌یا بافته بود
و نیز برشخصی که پرلاف و گذاف (۱)
باشد اطلاق کنند زیرا که ازو هیچ کار
نیآید، رازی :
می‌دردپوست باوچهره(۱)شود گرموشی
نسبت مسندو فرش‌آنکه‌چو شیرقالی‌است
ملاطاهر غنی :
فراغتی به نیستان بوریا دارم
مبادراه‌درین بیشه‌شیرقالی‌را.ب»
نقش شیر را از مالیدن نمد نیز
برمی‌آورده‌اند و درین زمینه مؤلف
بهارعجم در همان جا می گوید : « شیر
نمد - صورت شیری که از نمد سازند ،
میرخسرو :
شه که نه برتخت بتمکین‌بود
شیر نمد رو به پشمین بود» .
مؤلف فرهنك آنندراج(۳) درین
زمینه گوید: «شیر نمد-بیای‌مجهول‌و فتح
نون‌و میم - ف - صورت‌شیری که از نمد
سازند، میرخسرو :
شه که نه برتخت بتمکین‌بود
شیر نمدرو به پشمین بود. ب»

(۳) ج ۲ ص ٦۰۷

پیداست که در زبان فارسی شیر قالی و شیر نمد مانند شیر برفی معنی مجازی پیدا کرده و دربارهٔ کسانی گفته شده که ظاهری هول‌انگیز و باطنی سست دارند ودرین‌زمینه تقریباً مرادف طبل میان‌تهی و نظایر اینگونه اصطلاحاتست .

از اشکال شیر که بر پارچها و بافتها بکار میرفته نقش شیری که برجامهٔ درفش و رایت و علم معمول بوده است بیشتر رایج و متداول بوده و فرهنگ نویسان‌هم بدان اشاراتی‌دارند، از آن‌جمله مؤلف بهار عجم (۱) در شیر درفش میگوید:

« شیردرفش- نقش‌شیر که بر درفش باشد، صاحب تذکرهٔ دولتشاهی :

ز شیر درفشش درفشان ظفر

چو درخانهٔ شیر تابنده‌خور »

مؤلف فرهنگ آنند راج (۲) همین مطلب را مکرر کرده‌است و گوید :

« شیر درفش - ف - نقش شیر که بر درفش باشد، صاحب تذکرهٔ دولتشاهی:

زشیر درفشش درفشان ظفر

چو درخانهٔ شیر تابنده‌خور .ب.»

دربارهٔ شیرعلم مؤلف بهارعجم (۳) میگوید : «شیر علم- نقش شیر که برعلم کنند ، مولوی معنوی :

با (!) همه شیران ولی‌ٔ شیر علم

حمله شان(!)از باد باشد دم بدم»

همین مطلب را مؤلف فرهنگ انندراج درهمان موضع چنین مکرر کرده‌است :

«شیرعلم-ف-تصویر شیر که برجامهٔ علم دوزند برای نقول(!)غلبه وهیبت ناظرین، مولوی معنوی :

ما همه شیران ولی شیرعلم

حمله شان(!)از باد باشدم بدم . ب.غ»

(۱) ج ۲ ص ۱۸۲

(۲) ج ۲ ص ٦۰٥

(۳) ج ۲ ص ۱۸۳

و این نکته را از غیاث‌اللغات تألیف محمد غیاث‌الدین بن‌جلال‌الدین بن شرف‌الدین(٤) نقل کرده‌است که گوید:

« شیر علم - تصویر شیر که برجامهٔ علم دوزند برای تفول (تفأل) غلبه و هیبت ناظرین » .

فرهنگ نویسان‌شیر لوا راهم‌مرادف شیرعلم ضبط کرده‌اند از آنجمله مؤلف بهار عجم (٥) آورده است : « شیر لوای - نقش‌شیر که برلوای کنند، جمال-الدین سلمان :

آهوی‌چشم تو و شیر لوای سلطان

قلب احباب‌شکست وصف بدخواه‌درید»

مؤلف فرهنگ‌انندراج‌هم (٦) این نکته‌رااز آن کتاب گرفته است و میگوید:

« شیرلوای - بیای مجهول-ف-نقش شیر که برلوای کنند، جمال‌الدین‌سلمان :

آهوی‌چشم تو وشیرلوای‌سلطان

قلب‌احباب‌شکست‌وصف‌بدخواه‌درید.ب»

ترکیب و اصطلاح «شیرعلم» در میان شاعران ایران بیشتر دیده میشود و پس از آن برخی « شیر رایت » هم استعمال کرده‌اند . روی‌همرفته آنچه من در نظم و نثر فارسی گشته‌ام زودتر از دورهٔ غزنویان اشاره بنقش شیر در علم و رایت ندیده‌ام . در میان نثر نویسان نخست ابوالفضل بیهقی چنانکه گذشت باین نقش اشار کرده و درمیان شاعران پیش از ابوالفرج رونی شاعر معروف دربار مسعود دوم و ابراهیم غزنوی کسی اشارتی بدین نقش ندارد وآنچه مهمترین شاعران‌فارسی‌زبان درین‌زمینه گفته‌اند بدینقرارست :

(٤) چاپ بمبئی ۱۲۹۷ = ۱۸۸۰ ص ۲٥۷

(٥) ج ۲ ص ۱۸۳

(٦) ج ۲ ص ٦۰٦

ابوالفرج رونی درمدیحه گوید :
خاك هنرش مرده کند آتش فتنه
بادظفرش روح دهد شیرعلم را
نیز او درمدح گفته است :
از نیزهٔ او بینی بی آگهی او
آویخته چون شیرعلم شیرژیان را
جای دیگر دروصف بیشه ای گوید :
چوشیررایت شیر دلیر او بیدل
چوشاخ آهو شاخ درخت او بی بر
نیز خطاب بممدوح گوید:
شخص باصولت توشخص خیال
شیر با هیبت تو شیر علم
جای دیگر گفته است :
درجهد باس او بشیر فلك
اگر اندر شود بشیرعلم
ناصرخسرو در مدیحه گوید :
رایت شاهان راسورت شیرست و پلنك
برسر رایت او صورت فتح وظفرست
و نیزجای دیگر گفته است :
چوآن شیر پیکر علامت ببندد
کند سجده برآسمانش دو پیکر
ازرقی هروی یکجادر مدیحه گوید:
هزار بار بهرخطه ای فزون خواهد
زشیر رایت توشیر آسمان زنهار
وجای دیگر گفته است :
از بسی اعلام گردان بیشه ای گردد هوا
جانور کردار شیران اندرو ناجانور
درقصیده‌ای دیگر گوید :
بر آن گهی که چودر یایلان آهن پوش
برون شوندخروشان همال پیش همال
پلنك و شیر بجنبند برهلال علم
تن از نسیج یمانی وجان زباد شمال
چنان گریزد دشمن که شیررایت او
زهیبت تو نجنبد مگر بشکل شکال
درجای دیگر گفته است :
سیاه روبه گردد شها زهیبت تو
سیاه شیر علاما تشان میان سپاه
ودرمدیحهٔ دیگر گفته است :

وزانکه شیرسیاهست نقش رایت او
دلیرتر بود اندر نبرد شیرسیاه
عثمان مختاری غزنوی یکجا گوید :
بر شیر فلك شیر رایت او
صندوق پرآتش کندعرین را
وجای دیگر گفته است :
درزمین گویی همی دم در کشد شیرعرین
درهوا گویی همی پرمیزند شیرعلم
مسعود سعد سلمان گفته است :
گرهیچ شیرماندست اندرهمه جهان
از تیر تو گریخته در گوشهٔ اجم
ازشکل خویش عبرت گیرد چودر مصاف
هم شکل خویش بیند بر نیزهٔ علم
عمادی شهریاری در وصف میدان
جنك گوید :
ازدودچنان شود که گویی
شیرعلمست شیرمجمر
معزی هم جایی درمدیحه گفته است :
چوماه چرخ همی نورداد ماه درفش
چوشیر بیشه همی حمله برد شیرعلم
عبدالواسع جبلی یکجا در مدیحه
گفته است :
ز بیم تیرغلامان تست شیر فلك
زاضطراب چوهنگام بادشیرعلم
وجای دیگر سروده است :
ور زتوشیراجم تهدید بیند روزخشم
گرددازتهدید توعاجزترازشیرعلم
انوری یك جا میگوید :
هرسست غباری که زجولان تو خیزد
چون بادخوردشیرعلم شیرژیان را
جای دیگر درمدیحه گوید :
شیرگردون پیش شیر رایتت
سخره چون آهوی دست آموز باد
و نیز گفته است :
شیرگردون چوعکس شیردرآب
پیش شیر علم ستان باشد
باز گفته است :



نقش شیروخورشید برسکهٔ غیاث‌الدین کیخسرو سلجوقی متعلق بموزهٔ ایران باستان

در بر شیر فلك شیر علم
از پی کین‌عدو بگشاد کام

وجای دیگر گفته است :

در شیر رایت تو باد هوای هیجا
روح اللهست گویی در آستین مریم

و نیز درمدیحه گفته است :

ازافق بر کشیده شیرعلم
درجهان برفتاده شور سپاه

مجیرالدین بیلقانی در مدیحه گفته است :

هر که بااو باد درسرداشت چون‌شیرعلم
هم‌سگان‌خونش بخاك تیره معجون کرده‌اند

جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی گوید:

زهیبت تو دل شیر آسمان همه‌وقت
چنانکه شیر علم‌روز باد درخفقان

نظامی گنجوی بجز اشعاری که در بارهٔ درفش در شرفنامه گفته است و پیش‌ازین بدان اشاره‌رفت ، در لیلی و مجنون‌هم یاد از درفشی کرده است که برآن شیرسیاه نقش کرده‌بودند :

خورشید درفش‌ده زبانه
چون‌صبح‌دمیده ده نشانه
هر شیر سیاه کایستاده
چون‌مارسیه دهان گشاده
شیران سیاه در دریدن
دیوان سفید در دویدن

ظهیرالدین فاریابی هم در مدیحه گفته است :

شیر علم برات فنا زیر پنجه یافت
زاغ کمان مثال اجل زیر پر گرفت

مولانا جلال الدین درمثنوی نیز درین قطعهٔ معروف اشاره بشیر علم کرده است :

ما همه شیران ولی شیر علم
حمله مان از باد باشد دم بدم
حمله مان از باد و ناپیداست باد
جان فدای آنچه ناپیداست باد

سعدی شیرازی نیز در مدیحه سروده است :

چو شیر رایت او را صبا کند متحرك
مجال حمله نماند زهول شیر عرین را

جمال الدین سلمان ساوجی هم چنانکه گذشت دربارهٔ شیرلوا در تغلص بمدح گفته است :

آهوی چشم تو و شیرلوای سلطان
قلب احباب شکست وصف بدخواه درید

و نیز در مطلع قصیده‌ای بشیر و خورشید باهم اشاره کرده و سروده است :

خورشید نصرتست بتوفیق کردگار
طالع ز شیر رایت جمشید کامگار

خواجو کرمانی در مدیحه گفته است :

دشمن اشتردل شاه جهان در کارزار
صورتی چون بیل شطرنج آمد و شیرعلم

همو جای دیگر سروده است :

گاو گردون زره کاهکشان بگریزد
گر تو هم کند از پنجهٔ شیر علمت

باز وی جای دیگر در مرثیه گفته است :

چو باز گشت ز پیکار رایت منصور
از آن میان علم شاه شیر پیکر کو

همو جای دیگر در مدیحه آورده است :

شیر علم اسد شکارت
از چشمهٔ مهرش آبخور باد

دولتشاه سمرقندی هم درین شعر بشیر و خورشید باهم اشاره کرده‌است :

ز شیر درفشش درفشان ظفر
چو درخانهٔ شیر تابنده خور

گذشته از اشاراتی که شاعران کرده و نقش شیر را بررایت و علم و لوا و درفش یاد کرده‌اند و شمه‌ای از آنها گذشت، گاهی نثرنویسان در کنایات و استعارات شاعرانه که درانشای خود بکار برده‌اند ترکیب شیر علم را هم آورده‌اند از آنجمله ناصرالدین یحیی بن محمد معروف بابن بی بی در سلجوقنامه (۱) در شرح جنگی که در ٦٢٧ در میان جلال الدین خوارزمشاه و علاء الدین کیقباد پادشاه سلجوقی روم روی‌داده است میگوید : « ... شیران علم چون دل شجیع بر نقش درم در لرزه افتادند ... » و این عبارت نیز اشاره بدانست که نقش شیر را در درم هم بکار میبرده‌اند.

ازین اشارات گوناگون که در نظم و نثر فارسی آمده، مسلمست که اززمانهای قدیم لااقل ازاواخر قرن سوم هجری هم چنانکه نقش جانورهای مختلف معمول بوده‌است نقش شیر راهم درانواع پارچها و بافتها برای آرایش بکار میبرده‌اند و ازآنجمله درروی درفشها میکشیده‌اند و بیشتر « شیر سیاه » معمول بوده است یعنی صورت شیر را برنك سیاه نقش میکرده‌اند و گاهی شیررا با خورشیدهم توأم میکرده‌اند و بدینگونه نقش شیر و خورشید بسیار قدیمست .

غریغوریوس ابوالفرج بن هارون طبیب ملطی معروف بابن العبری مورخ مشهور در کتاب « تاریخ مختصرالدول » (۲)

(۱) چاپ لیدن ۱۹۰۲ ص ۱۷٤
(۲) چاپ بیروت ص٤٤٧



نقش شیروخورشید برآفتابهٔ برنجین از آغازقرن‌هفتم هجری متعلق بموزهٔ‌ایران‌باستان

دربارهٔ غیاث‌الدین کیخسرو پادشاه سلجوقی‌روم که از ٦٣٤ تا ٦٤٢ سلطنت کرده است مینویسد : «... دخترپادشاه گرجستان را بزنی گرفت ومهراو بروی چیره شد تا جایی که خواست نقش او را بردرهم‌ها بنگارد و باو راهنمایی کردند که صورت‌شیری‌را نقش کند که‌خورشیدی برآن باشد که منسوب بزایچهٔ او باشد و غرض او از آن بدست آید...» .

ازین سکها بسیار بدست آمده است و برخی از متأخرین ازآن نتیجهٔ نادرستی گرفته و پنداشته‌اند که نقش‌شیروخورشید

از آن پس فراهم آمده است و از ین سکهای غیاث الدین کیخسرو تقلید کرده اند.

ازرقی هروی شاعر معروف نیمهٔ اول قرن ششم که در ٥٢٧ درگذشته و لااقل صد سال پیش از زمان غیاث الدین کیخسرو بوده است در مدیحه گوید :

بر کان زر زدست تو گر صورتی کنند
زر نقش مهر گیرد و بیرون جهد ز کان

سخت آشکارست که شاعر میگوید اگر از دست توصورتی بر کان زر بکشند زر نقش مهر یعنی خورشید میگیرد و از کان بیرون می جهد و این شعر اشارهٔ صریحست که در زمان ازرقی معمول بوده است بر سکهٔ زر نقش خورشید می بسته اند.

در موزهٔ ایران باستان آفتابه ایست برنجین از اواخر دورهٔ سلجوقی که آنرا از آغاز قرن هفتم میدانند و دارای دوازده ضلع است و بر هرضلعی یکی از دوازده برج فلکی را نقش کرده اند و نمایندهٔ برج اسد نقش شیر و خورشیدست.

پیداست که مناسبت شیر با خورشید مناسبت دیرین و ناشی از عقاید اخترشناسی ایرانیان قدیمست که شرف هریك از اجرام سماوی را در یکی از برجهای فلکی میدانستند و آن برج را اختر شناسان دورهٔ اسلامی « بیت الشرف » میگفتند و بیت الشرف «شمس» یعنی خورشید برج «اسد» یعنی شیر بود و خورشید برفراز شیر یعنی اوج شرف و اوج اعتلا و درخشندگی و نمایش خورشید زیرا تردیدی نیست که آفتاب در برج اسد که ماه میانی تابستانست باوج خود و بمنتهای درخشندگی و گرما و تابش خود میرسد و بهمین جهة در زبان تازی « الشمس فی الاسد » و بتقلید از آن در زبان فارسی اشاره بمنتهای ترقی و تعالی و رونق و برتریست و دربارهٔ کسی که میخواستند منتهای ترقی و برتری او را برسانند « کالشمس فی الاسد » میگفتند . خاقانی شروانی در مرثیهٔ امیر رشیدالدین اسد شروانی(١) گفته است :

گر اسد طالع خورشید نهند
داشت خورشید کرم خان اسد

خواجه نصیرالدین طوسی در مدخل نجوم منظوم خود خانهای ستارگان را چنین آورده است :

پس مر این جمله را که بردم نام
زاختران صاحبان شناس مدام
اولین از بروج با هشتم
نام این بره نام آن کژدم
هردو مریخ را شدند بیوت
همچو برجیس را کمان باحوت
زهره را خانه ثور بامیزان
شمس را شیر و ماه را سرطان
تیر را خانه خوشه با جوزا
مرزحل راست جدی ساکب ما

امام ابوالحسن بیهقی در کتاب « جوامع احکام النجوم » احکامی را که دربارهٔ خورشید درخانهٔ شیر (شمس در اسد) وارد ست چنین بیان میکند :

« آفتاب در اسد در وجه اول صبر بود بکارها و اسرار و درست معامله بود و نیکو مخالطت با مردم و درست رأی و درست تدبیر در وجه دویم جمیل و نیکو صورت بود و دوستان را از وی نیکو افتد و متدین و ناصح و واعظ خلق و در میانهٔ عمر مال و نعمت یابد و زیادت شود چون منحوس بود و طرب و سماع دوست دارد و در وجه سیم غضوب ولجوج وصفرایی بود وقوی ودرآخرعمراورا حرمت و مرتبت زیادت شود » .

---

(١) دیوان خاقانی شروانی چاپ طهران ١٣١٦ ص ٦٢٤



نقش خورشید در خانهٔ شیر (شمس در اسد) در نسخهٔ خطی صور ابومعشر بلخی متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس

بجزین کتاب در همهٔ کتابهای دیگر که بزبان پارسی و تازی دربارهٔ احکام نجوم و اختر شناسی تألیف کرده اند فصلی دربارهٔ خورشید در برج اسد و در خانهٔ شیر هست و حتی در نسخهای خطی مصور از کتاب های احکام نجوم و صور نجومی مانند صور ابو معشر بلخی و صور عبد الرحمن صوفی که از زمانهای قدیم بما رسیده است صورتی از خورشید در خانهٔ شیر یعنی در برج اسد هست که عینا مانند شیر و خورشید بیرق ایران خورشید را روی پشت شیر نقش کرده اند و از آن جمله است صورتی که در کتاب «علم اساطیر آسیایی» تألیف: ژ. آکن و کلمان اوار و ریموند لینوسیه وه. دوویلیام گرابکوسکا و شارل هانری مارشال و هانری ماسپرو و سرژ الیزئو چاپ لندن ۱۹۳۲ هست (۱) که ماخوذ از نسخهٔ خطی از صور ابو معشر بلخی متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس است .

قطران تبریزی نیز بدین نکته در

(۱) J· Hackin, Clément Huart, Raymonde Linossier, H· de William-Grabowska, Charles-Henri Marchal, Henri Marspéro, Serge Eliseev-Asiatic Mythology, London 1932.p·47

مدیحه ای اشاره کرده و گفته است :

اگر بخانهٔ شیر آمدست شید رواست
بدان که خانهٔ شیدست شیر بر گردون

و همین معنی را ابوالفرج رونی در شریطهٔ قصیده‌ای بدینگونه ادا کرده است :

تا برزمین نبات بود مایهٔ حیوة
تا برسپهر شیر بود برج آفتاب

این تصویر نجومی در داستانهای ایرانی نیز اثر کرده و « خورشید شیر سوار» از آنجا پیدا شده است چنانکه دراسکندرنامهٔ نثر درروایتی که ظاهراً در قرن یازدهم نوشته شده در جایی که سخن ازرفتن اسکندر بچشمه آفتابست (۱) چنین آمده است : « از آنجا روانه گردید تا بده منزلی کورهٔ آفتاب رسید، حکم کرد لشکر در آنجا فرود آمدند و خود باهفده پسر و پسرزاده روانهٔ کره آفتاب شدند . منزل بمنزل آمدند ، تا آنکه تخمینا دوساعت بصبح صادق مانده بود ، بجایی رسیدند که زیاده از آن نتوانستند پیش روند، که مانند کوچه و بام آفتاب گرفته بود و بروایتی چشمهٔ آبی و بروایتی چاهی دیدند که شراره از آنجا در میآمد . ارسطوعرض کرد : ای شهریار، این چاهیست که آفتاب بیرون می آید . پس اسکندر آنجا ایستاد که بیك بار دید شرارهٔ آتش زیادتر شد ، هوا بنا کرد بگرم شدن، که شعاع آفتاب ازچاه درآمد وبرروی شیری سوارست . آن شیر چنان نعره کشید که تمام عالم بلرزه درآمد . با وجود آنکه طبل افلاطون را میزدند و صدای آن طبل هفده فرسنك میرفت ، در آنجا که میزدند چیزی معلوم نمی شد . امااز اثر خورشید چنان بادی وزید که اسکندر باسالارانش را برداشته سه منزل در عقب انداخت . چون چشم باز کردند خودرا سه منزل در عقب دیدند . از آنجا برخاسته ، روانه شدند . باز صبح بهمان مکان رسیدند ، در وقتی که آفتاب برآمد شاهزاده اصلان جستن نموده و آن شیر را در بغل گرفت ، که آن شیر بقدر یك نیزه بلند شد . شاهزاده دید که میسوزد ، دیگر خودرا نتوانست ضبط کند، مدهوش افتاد. چون بهوش آمد سه منزل خودرا درعقب دید » .

گذشته ازین تصویر نجومی همیشه درصنایع نقش حیوانات علامت صفت خاص آن جانور بوده است یا بعنوان تفال و تطیری بوده که مردم بآن میکرده‌اند و از آن جمله نقش جانوران درنده مانند شیر و گرك و گراز و ببر و پلنك وخرس وجانوران زورمند مانند فیل و همای و عقاب و باز نشانهٔ نیرو و دلاوری بوده است و نقش حیوانات خیالی و افسانه‌ای چون اژدها و سیمرغ برای تفال و تطیر و نقش طاوس یا غزال و آهو و کبوتر وهدهد ومرغان دیگر برای تصورزیبایی بوده است و پیداست که ماه و خورشید راهم نمایندهٔ فروغ وروشنایی میدانستند چنانکه مراد از بزغاله هم درین موارد و در روی بیرقها همان « غرم » یا بز کوهیست که آنرا درداستانهای ایران مخصوصاً در دورهٔ ساسانی نمایندهٔ « فر ایزدی» و « فرهٔ ایزدی» میدانسته اند و حتی در کارنامهٔ اردشیر بابکان آمده است که چون اردشیر از دربار اردوان آخرین پادشاه اشکانی میگریخت آن «غرم» درپی او میرفت .

هم چنانکه نقش عقب رادر اروپا از ایرانیان تقلید کرده‌اند درهمهٔ کشورهای اروپایی نام شیر را بر بسرها گذاشته و

(۱) اسکندرنامهٔ کبیر چاپ طهران ۱۳۱۸ ش . جلد هفتم ص ۱۲۴

این تفال برای دلاوری و زورمندیِ آن کودک بوده است و کلمهٔ « لئون » یا «لئو» یا « لو » و یا «لیوان» که در زبان‌های اروپایی در اسامی مردان بکار رفته و در زبان ارمنی « لوون » شده همه بهمین معنیست و بسیاری از پادشاهان و امیران که این نام را داشته‌اند نقش شیر را در علامات سلطنتی خود بکار برده‌اند واز آنجا در بیرقهای این کشورها باقی مانده است .

همین نقشهای حیوانات را از زمانهای بسیار قدیم در ایران در صنایع و مخصوصاً در سفال‌سازی بکار برده‌اند و در سفالهایی که از زمانهای پیش از تاریخ بدست می‌آید اشکال مرغان شکاری و جانوران شکاری و حیوانات اهلی بسیار دیده میشود اما نقش شیر در ین سفالها دیده نشده و تنها از دورهٔ هخامنشی در روی کاشی و سنگ آشکار می‌شود . از سوی دیگر از زمانهای باستان نقش حیوانات را بر سنگهای قبرها رسم کرده‌اند از آن جمله نقش شیرست که بر روی قبر پهلوانان و لشکریان مکرر دیده شده و نقش کبوترست که در روی قبرهای زنان و مخصوصاً دوشیزگان رسم میکرده‌اند و علامت عصمت و پارسایی بوده است . در ین زمینه شیر سنگی معروف قبرستان همدان که گویند از آثار دورهٔ مادهاست مشهورست و در برخی از قبرستانهای دیگر ایران هم ازین گونه شیرها دیده شده است .

معروف‌ترین نقوشی که ازین گونه جانوران در آثار تمدن ایران مانده همان نقشهاییست که در ساختمانهای دورهٔ هخامنشی و دورهٔ اشکانی و ساسانی بوده که گاهی برجسته روی سنگ و گاهی روی کاشی و حتی در نقش‌های گچ بری دورهٔ ساسانی هم ازین گونه نقشهای جانوران بسیار پیدا شده‌است .

همین نقش‌ها را در درفشها هم بکار برده‌اند و سپس در سکه ها معمول شده است و چنانکه پیش‌ازین گذشت گاهی دو نقش را با یکدیگر توأم کرده‌اند مانند نقش شیر و ماه در داستان ویس ورامین که پیش‌ازین گذشت و آنچه نظامی در لیلی و مجنون اشاره کرده است که نقش روی درفش خورشیدی بوده که ده زبانه داشته یعنی ده خط نور گرد آن رسم کرده بودند و گرداگرد آن خورشید شیرهای سیاه بوده‌است که دهان خود را باز کرده بودند و بدان اشعارهم پیش‌ازین اشاره رفت .

در زمانهای پیشین چنانکه گذشت نقش شیر در بافندگی و اقسام پارچهها بسیار رایج بوده ودر دیوارها نیز نقش میکرده‌اند و اصطلاح « شیرشادروان » ازهمین‌جاست . در داستان معروف معجزهٔ امام هشتم این نکته آمده‌است که وی بر نقش شیری که بر پرده بود اشارت کرد و شیر درنده‌ای از پرده بیرون آمد و آن منکر را درید .

اما نقش شیر بر درفش‌ها که پیش ازین دیدیم چگونه در ایران رواج داشته پیروی از ایرانیان در کشورهای همسایهٔ ایران نیز بکار رفته است و از آن جمله در ارمنستان چنانکه لوون دوم پادشاه ارمنستان که از ۱۲۷۰ تا ۱۲۸۹ میلادی مطابق با ۶۶۸ تا ۶۸۸ هجری سلطنت کرده است نقش بیرق خود را تغییر داد و بمناسبت نام خود بجای نقش عقاب که پیش‌از آن معمول بود نقش شیر را معمول کرد (۱) .

---

(۱) تاریخ ارمنستان تألیف چامچیان ج ۳ ص ۱۶۴ و تاریخچهٔ شیر و خورشید تألیف کسروی تبریزی ص ۷



بدنهٔ کاشی بانقش شیر وخورشید و تاریخ ٦٦٥ هجری درموزهٔ لوور پاریس

هنوز هم نقش شیر در درفش‌های برخی از کشورهای اروپایی از آنجمله انگلستان و بلژیك باقیست.

در دورهٔ اسلامی نقش شیر و خورشید در کاشی هم دیده شده است و قدیم‌ترین سندی که بمارسیده بدنه ایست که مرکب از کاشی‌های بریده است و تاریخ شوال ٦٦٥ هجری را دارد و در یکی از ستاره‌های آن نقش شیر و خورشیدست و این بدنه اکنون در موزهٔ لوور در پاریس باقیست.

پیش از این اشاره رفت که نقش شیر و خورشید در آثار صنعتی گوناگون و مخصوصاً در درفشها از زمان سلجوقیان و از قرن پنجم هجری بیشتر رواج یافته است و در دورهٔ مغل نیز انتشار داشته

اما چنان می نماید که در دورهٔ تیموریان رواج آن بیشتر شده و نه تنها در صنایع دستی و بافندگی هم چنان بکار رفته است بلکه در موارد دیگر نیز معمول بوده است. از آن جمله در درفش‌ها شیر و خورشیدرا بایکدیگر بکار بوده‌اند چنانکه دولتشاه بن علاءالدوله بختیشاه سمرقندی مؤلف معروف تذکرة‌الشعراء که این کتاب را در ۸۹۲ بپایان رسانده است شعری دارد بدین گونه که شیر را در خانهٔ خورشید برروی درفش وصف کرده و پیداست که مراد همان شیر و خورشیدست:

زشیر درفش درخشان ظفر
چو در خانهٔ شیر تابنده خور

دلیل استواری که برین گفته هست اینست که در کتابخانهٔ ملی پاریس نسخه ای از منظومهٔ بحر متقارب شمس‌الدین کاشانی در فتوحات پادشاهان مغول هست که بنام شاهنامهٔ او معروفست و این نسخه را احمدبن شیخ محمود ابیوردی در اواسط محرم ۸۲٦ بپایان رسانده است (۱) و این نسخه که در آن کتابخانه بشمارهٔ Supplément ۱٤٤۳ نگاهداشته شده و در فهرست در شمارهٔ ۱۵۰۹ وصف آن رفته است تصاویری دارد و از آن جمله مجلسی در تصویر لشکریان مغول کشیده شده و بیرقی که با ایشان همراهست نقش شیروخورشید دارد و پیداست که نقاش معمول زمان خود را که نیمهٔ اول قرن نهم باشد درین تصویر منعکس کرده است .

نقش شیروخورشید بر بیرق در دورهٔ پادشاهان مغول نیز رواج داشته است چنانکه مارکوپولو Marco Polo مسافر معروف ایتالیایی که از ۱۲۵٤ تا ۱۳۲۳ میلادی مطابق با ٦۵۲ تا ۷۲۳ هجری می‌زیسته و ۱٦ سال در دربار قبلای قاآن پادشاه مغول در چین زیسته است در سفرنامهٔ خود (۲) که وصفی از امتیازات سرکردگان مغول دارد میگوید کسانی که سرکردهٔ صدهزار تن هستند میزی از زر دارند که تقریباً سیصد رطل وزن دارد و برروی آن حروفی نوشته شده و در بالای آن حروف نقش شیری هست و در زیر آن آفتاب و ماهست . ژ . پوتیه دانشمند معروف فرانسوی که ناشر این چاپ از سفرنامهٔ مارکوپولوست در ذیل این مطلب مینویسد :

«درفشهای مغولان مانند درفشهای چینیان امروز نقشهای بسیار متنوع داشته است . تاریخ رسمی مغولان (یوئن‌سه) شمارهٔ مفصلی از آنها دارد. درعلامات آنها همهٔ عناصر بکار میرفته . از آن جمله درفش « سرکردهٔ بادها » دارای نقش فرشته ؛ درفش « خداوندگار باران » همچنان ؛ درفش «امیرتندر»؛ درفش پنج عنصر : فلز و آب و چوب و آتش و خاك ؛ درفش‌های هریك از بیست وهشت صورت فلکی وغیره بوده است از آن جمله «درفش آفتاب» از پارچهٔ لاجوردی که در بالای آن قرص سرخ و درخشان آفتاب را کشیده بودند که بالای آن بخار ابرآلودی بوده است «درفش ماه» نیز مرکب از پارچهٔ لاجوردی بوده که قرص سرخ و درخشان ماه را در بالای آن کشیده بودند و بالای آن‌هم بخار ابرآلودی بوده‌است. «درفش پنج کوه» مقدس چین و « درفش صلح در سراسر کشور» و « درفش ده هزار سال برای امپراطور» بوده‌است که بوته‌های برنج درروی آن بهم پیوسته وحروفی تشکیل میداده‌اند. درفشهای « شاه آسمان شرقی » و « شاه آسمان جنوبی» و « شاه آسمان غربی » و «شاه آسمان شمالی» بوده که روی آنها نقش مردانی آسمانی نژاد بوده است که علائم مختلف داشته‌اند. «درفش فرشتهٔ بزرك»، درفش «درعاج»، درفش « طبل زرین » ، درفش « ببر سفید » ، درفش‌های «اژدهای سبز» واژدهاهای اشکال مختلف ورنگهای مختلف و «اژدهای اسب شکل» و « گاومیش» و « کرگدن» و « گاو زرین » و « گرك» و «فرشتهٔ چهار جهت اصلی» وغیره نیز بوده است . سلسلهٔ کنونی منچو ها نیز عدهٔ بسیار

(۱) E. Blochet-Catalogue des manuscrits persans(Bibliothèque Nationale) Tome-III p.·180

(۲) Le Livre de Marco Polo, publié par M· G· Pauthier. 1ère Partie, Paris,1865, p· 256



نقش شیروخورشید بردرفش درتصویری ازمنظومهٔ شمس‌الدین کاشانی که در ۸۲۶ نسخه کرده اند و متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس است .

درفشهایی دارد که در میان آنها « درفش آفتاب » و « درفش ماه » هم هست . نقش آنها در کتاب رسمی هست بنام « یوآنگ چائولی‌خی طوشی » .

در دورهٔ تیموریان نقش شیروخورشید را در ساختمان‌هـای شاهی نیز بکـار میبرده‌اند و مسافر اسپانیایی کـلاویخو Clavijo که از ۱۴۰۳ تا ۱۴۰۶ میلادی مطابق با ۸۰۵ تا ۸۰۹ هجری بعنوان سفارت در دربار تیمور بـوده است در سمرقند شیر و خورشید را بردیوارهای بناهای تیموری دیده (۱) و درسفرنامهٔ خود شرحی دربارهٔ آنها آورده‌است (۲).

این سنت در ماوراءالنهر وآسیای مرکزی تامدتها ولااقل تا اواسط قرن یازدهم هجری باقی بوده است چنانکه امروز در سمرقند مدرسه‌ای هست که چون در میان کاشی‌های بالای طاق صفهٔ مرکزی آن از دو سوی دونقش شیر و خورشیدساخته‌اند بنام « مدرسهٔ شیردار » معروف شده و هنوز بهمین نام خوانده می‌شود . در دو طرف طاق شرقی یعنی بالای قوس‌جناغی ایوان مدرسه نقش‌این دو شیرهست که اینك رنك کاشی‌ها رفته و لعاب بعضی ازآنها ریخته است . این

(۱) Ernst Cohn- Wiener, Turan, Berlin s · d · p 27, pl·LXXVII a

(۲) Clavijo, Embassy to Tamerlane, translated by Guy Le Strange, London 1928, p· 208

دو شیر را روی زمینهٔ آبی با کاشی‌های زرد و سفید و سیاه ساخته‌اند و بطرف آهویی که با کاشی سفید روبروی آن‌ها جا داده‌اند حمله میبرند . در روی کمر این دو شیر نقش خورشیدی هست که چشم و بینی و صورت دارد ودهان ویال آن سیاهست و عیناً مانند شیر و خورشید بیرق ایرانست . بدین گونه اصل شیرو اشعهٔ خورشید از کاشی زرد و صورت خورشید از کاشی سفیدست . این مدرسه را من خود در سفری که روز چهارشنبهٔ ٢٩ اردی بهشت ماه ١٣٢٧ بسمرقند کرده‌ام دیده‌ام .

این مدرسه را درسال ١٠٢٨ قمری یلنك توش خان که از جانب پادشاهان ازبك ماوراءالنهر حکمرانی سمرقند را داشته است ساخته ودر پشت همین صفحهٔ شرقی بدنهٔ کاشی هست شامل ماده تاریخ اتمام ساختمان که درهمان سفر پارسال من عیناً نسخه برداشته‌ام وتاریخ ١٠٢٨ را میرساند وبدینگونه است :

امیرصفدر عادل یلنگتوش که آمد
بی مدیح کمالش زبان ناطقه بردر
بنای مدرسه کرد آن چنان که روی زمین را
باوج چرخ رسانید از آن لوای تفاخر
بسالها برسد برفراز طاق رفیعش
عقاب عقل بنیروی سعی و بال تدبر
بقرنها برسد بر سر منار منیعش
حریف پرفن اندیشه با کمند تفکر
چوراست کرد مهندس نمونهٔ خم طاقش
فلك زماه نوانگشت میگزد زتحیر
یلنگتوش بهادرچو بود بانیش آمد
حساب سال بنایش «یلنگتوش بهادر»

در دورهٔ صفویه هم چنان که درهمه چیز دنبالهٔ تمدن دورهٔ تیموری را گرفته‌اند شیروخورشید را نیز بکار برده و بلکه بدان جنبهٔ رسمی دولتی داده ودر بیرقها و سکه‌ها معمول کرده‌اند . در بارهٔ این دوره اسناد فراوان دردستست و دلایل بسیار هست که شیروخورشید را همواره درموارد مختلف بکار برده‌اند .

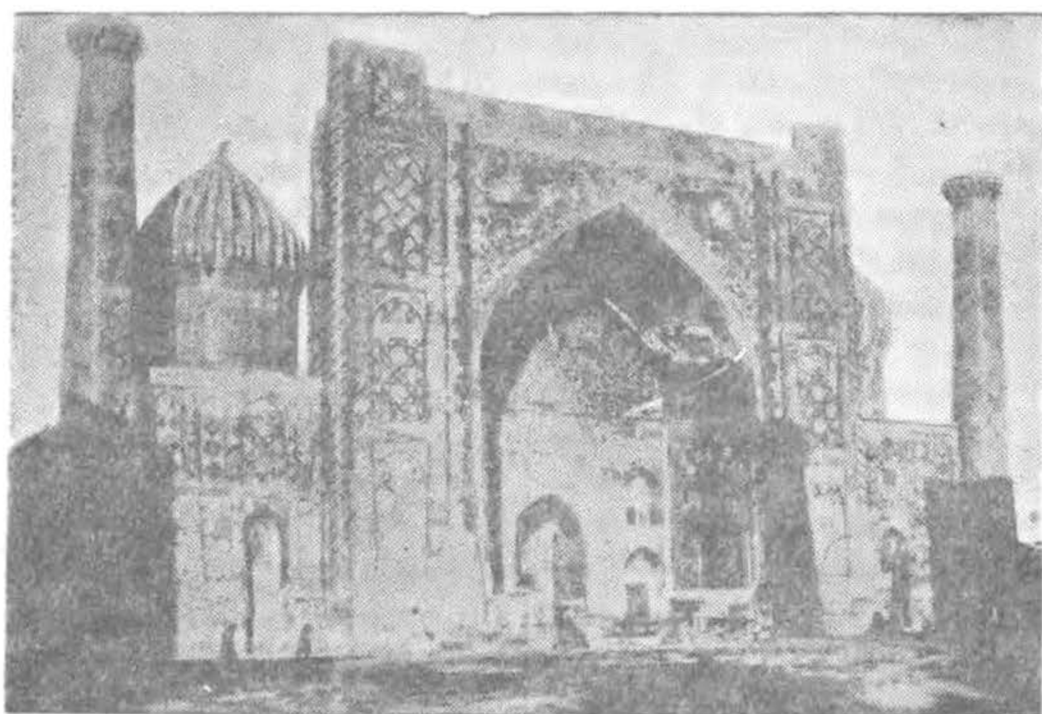
در زمان شاه طهماسب در روی سکه‌ها خورشید را برپشت بره نقش کرده‌اند (١) زیرا که طالع وی برج حمل بوده و در برج حمل (بره) ولادت یافته است .

پس از شاه طهماسب نظر باینکه شیروخورشید سوابق دیرین و مخصوصاً در دورهٔ مغول و تیموریان داشته است این نقش‌را هم در سکه وهم در درفش بکار برده‌اند . در سکه هایی که از پادشاهان صفوی ازشاه عباس ببعد مانده آنچه زروسیم سکه کرده‌اند نقش ندارد و آنچه مس سکه زده‌اند نقش شیروخورشید دارد . دربن زمینه در کتابهای مختلف هم اشارات گوناگون هست ، از آن جمله مسافرین اروپایی که بایران آمده‌اند در کتابهای خود اغلب بدین نکته تصریح کرده‌اند . از آن میان آدام اولئاریوس Adam Oléarius که ازجانب حکمران هلشتاین Duc de Holstein از نواحی آلمان که در ١٨٦٤ میلادی (١٢٨١ هجری) جزو پروس شده است ودر آن زمان مستقل بود از ١٦٣٣ تا ١٦٣٩ میلادی (١٠٤٣ تا ١٠٤٩ هجری) مأمور سفارتی در دربار صفویه بوده است در سفرنامهٔ خود (٢) در بارهٔ نقش بیرق ایران

---

(١) کسروی تبریزی- تاریخچهٔ شیرو خورشید ص ٢٠

(٢) Relation du Voyage d'Adam Olearius en Moscovie, Tartarie et Perse traduit de l' allemand par A. de Wicquefort, Paris 1659, vol. I p. 611



ایوان شرقی مدرسهٔ شیردار درسمرقند که در ۱۰۲۸ ساخته شده ونقش شیر وخورشید دارد

چنین مینویسد «اگر گفتهٔ کنت کورس(۱) را باور کنیم نقش قدیم بیرق ایران هلال بوده همچنانکه نقش بیرق یونانیان آفتاب بوده است . امروز ترکان هلال را بکار میبرند و ایرانیان خورشید را که بیشتر برپشت شیری جامیدهند . اما در مهر بزرگ دربار جزخطوط چیزی نیست... »

مسافر انگلیسی تماس هربرت Thomas Herbert که از ۱٦۲٦ تا ۱٦۲۷ میلادی (۱۰۳۵ تا ۱۰۳٦ هجری) درایران وهندوستان سفر کرده است(۲) در سفرنامهٔ خود نیز شرحی دربارهٔ نقش بیرق ایران در آن زمان آورده وچنین میگوید: «چند چیزجالب دیگرهم هست و از آن جمله نخست از نقش بیرق ایران سخن میگوییم .

همچنانکه دربارهٔ آنچه سابق بوده است شك نیست دربارهٔ آنچه هم که اکنون هست شك نمی توان کرد . زوناراس(۳) در فصل نوزدهم کتاب اول میگوید در یکی از کتابهای بزرك باستان دیده است که سابقاً نقش بیرق ایران ماه بود و عقابی که خورشید برسراو وستارهٔ زحل (کیوان) جداگانه بود واین مدت مدیدی باقی مانده است تا اینکه کورش آنرا

(۱) Quinte-Curce مورخ زبان لاتین که در قرن اول پیش ازمیلاد می زیسته و تاریخ اسکندررا نوشته است .

(۲) Relation du Voyage de Perse des Indes Oriental es traduit de l'anglais de Thomas Herbert Paris 1663,p.367

(۳) Jean Zonaras مورخ معروف رومیةالصغری درقرن ۱۲ میلادی (ششم هجری) مؤلف کتابی بنام «تاریخ جهان» که بوقایع سال ۱۱۱۸ میلادی (۵۱۲ هجری) منتهی میشود .

تغییر داد همچنانکه سکهٔ این شاهنشاهی را و برای آنکه نپندارند که ما از برسخن میرانیم ببینیم گزنفون چه میگوید و آن اینست که نقش بیرق کورش عقابی بود که برسر نیزه‌ای آویخته بود و در زمان او هم پادشاهان ایران همین نقش را داشتند. چنان مینماید که این ادامه داشته است تا وقتی که کراسوس (۱) بدست ایرانیان کشته شده است زیرا که در آن زمان بردرفش آنها کمانداری بوده است و البته میخواسته اند اشاره‌ای بمهارت خود در اسب سواری و امید نسبت بیغت خود بکنند. ازهمانجاست نقش این سکهٔ زر که آنرا داریك (۲) میگفتند و تقریباً ده پیستول Pistole ارزش داشته و دریك روی آن نام داریوش و در روی دیگر آن نقش کمانداریست؛ چنانکه در کتاب پلوتارك در شهر حال اگزیلائوس Agesilaüs (بفرانسه اژزیلاس Agésilas) دیده میشود و در آنجا گفته شده‌است که ویرا سی‌هزار تن کماندار مانع شده‌اند آسیا را بگیرد. مراد او ازین گفته همین اندازه سکهٔ زرست که مانع شده است وی اندیشهٔ خود را دنبال کند. اما هنگامی که اسلام از راه عقیده بر روحشان و بوسیلهٔ اسلحه برجسمشان استیلا یافت این نقش‌ها را برای فاتحان ناشایسته دانستند و بجای آن هلال را با این شعار «تا وقتیکه همهٔ زمین را پر کند» اختیار کردند و میخواستند بفهمانند اندیشه ایشان این بوده است که از هرراه باشد همهٔ جهان را فرمانبردار کنند. یکی از پادشاهان بزرك قرون گذشته این دو چیز را از ایشان تقلید کرده اما پیشرفتی نداشته است هرچند که آنرا بر یکی از زیباترین کاخهای اروپا می بینند. این اندیشه را جنید ابن زاهد نامی اردبیل بهم زد و پس از آنکه معنی بسیاری از موارد مهم قرآن را دگرگون کرد نقش دیگری برای افتخار جانشینان خود یافت و آن شیری خفته بود که خیره برخورشید تابان مینگریست و ایشان آنرا روی سکه‌های مس نقش میکردند و مغول بزرك (پادشاهان بابری هندوستان) و چند تن از امرای بزرك هندوستان هم بعنوان وثیقهٔ دوستی آنرا پذیرفتند خانها، بیگلر بیگی‌ها، سلطانها، آقاها، سرکردها و قزلباشها نقش خاصی ندارند و از علم علائم و نشانها بیخبرند بلکه برای آنکه مقام ایشان موروث نیست».

اینکه مؤلف درین مورد در بارهٔ شعار «تا وقتیکه همهٔ زمین را پر کند» که درزیر نقش هلال بوده‌است بیکی از پادشاهان بزرك قرون گذشته و یکی از زیباترین کاخهای اروپا اشاره کرده‌است مراد او هانری دوم پادشاه فرانسه است (۱۵۱۹-۱۵۵۹) که روی بیرق خود نقش هلالی ترتیب داده و زیر آن این جملهٔ لاتین را نویسانیده بود «Donce totum impleat orbem» که معنی تحت اللفظ آن همین جمله است و مؤلف همین شعار را بزبان لاتین در متن خود آورده است. معمولا در بارهٔ این شعار عقیده‌دارند که چون وی دلدادهٔ دیان دو پوایته Diane de Poitiers (۱۴۹۹-

---

(۱) Marcus Licinius Crassus عضو حکومت سه نفری روم با پمپه Pompeé و سزار César و سردار معروف رومی متولد در ۱۱۵ پیش از میلاد که درسال ۵۳ پیش از میلاد درجنك باسورنا سردار معروف اشکانیان کشته شد و سر و دست بریدهٔ اورا بدربار ایران آوردند

(۲) مؤلف متوجه نبوده که داریوش که داریك سکهٔ اوست پیش از اشکانیان بوده است.

١٥٦٦) دختر کنت دوسن والیه
Comte de Saint-Vallier بود ؛ برق
خودرا بدینگونه ترتیب داده است اما
درین مورد مؤلف وانمود میکند که از
مسلمانان گرفته است. مراد از قصری که
تماس هربرت بدان اشاره میکند گویا کاخ
آنه Anet باشد که هانری دوم برای
معشوقهٔ خوددیان‌دوپواتیه ساخته است.
شعاری که هانری دوم بزبان‌لاتین ترجمه
کرده و تماس هربرت درین مورد نقل
کرده‌است ظاهراً ترجمهٔ تحت اللفظ این
جملهٔ تازیست: «حتی اذا ملئت الارض» و
شاید این جمله اشاره بدین حدیث باشد که
درروایات شیعه دربارهٔ ظهور قائم آمده
است: «یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت
ظلما و جورا» .

مسافر دیگری که دربارهٔ نقش سکه
های ایران چیزی گفته ژان باتیست تاورنیه
Jean - Baptiste Tavernier مسافر
معروف فرانسویست که از ١٦٢٨ تا
١٦٦٨ میلادی (١٠٣٧ تا ١٠٧٨
هجری) شش بار درایران و هندوستان و
ترکیه سفر کرده ودرسفرنامهٔ خود(١)
شرحی دربارهٔ پول ایران دارد وپس از
ذکر سکه‌های نقره و طلا و مس وسکه
های عباسی و محمودی و شاهی و بیستی
میگوید سکه های مس را غاز بیکی
میگویند واین همان کلمه ایست که بعدها
مختصر شده و در زبان مردم بصورت
« غازی » و « غاز » درآمده وظاهراً
اصل آن «غازی بیکی» بوده‌است بمناسبت
اسم غازی بیك نامی که نخست این سکه
را رواج داده است . تاورنیه پس از
شمردن این سکه‌ها و تعیین بهای هریك
میگوید : « اما از حیث نقش سکه‌ها ،
سکه‌های نقره چنانکه درارو پا معمولست
نقش و صورت شاه را ندارند . تنها در
یکرو نام شاهی دیده می‌شود که سکه
در سلطنت او زده شده ودرروی‌دیگر
نام‌شهر وسال‌هجری‌اسلامی. اما سکه‌های
مس در یك روی آنها شیری هست که
خورشیدی‌بشت آنست ودرروی‌دیگر نام
شهریست که درآنجا ساخته شده‌است» .

مسافر فرانسوی معروف دیگر
ژان‌شاردن Jean Chardin که از ١٦٦٤
تا١٦٧٧ میلادی(١٠٧٤ تا١٠٨٨ هجری)
دوسفر بایران آمده است نیز در سفر
نامهٔ خود(٢) شرحی دربارهٔ پول ایران
دارد و دربارهٔ نقش سکه‌ها میگوید :
« سجع سکه مانند سجع مهرهای بزرك
دولتی از یك رو در وسط عقیدهٔ ایمانی
ایرانیانست باین عبارت : لااله الاالله ،
محمدرسول‌الله، علی‌ولی‌الله‌و نام دوازده
امام یانخستین جانشینان پیامبر درگردا
گرد آن و در روی دیگر نام شاه و نام
محل وسال .

سکهٔ مس‌ازیك‌رو نقش‌بیرق ایران
را داردکه شیریست با خورشید تابانی
بربشت آن‌ودرروی‌دیگرزمان‌وجاییست
که سکه درآن زده شده‌است».

پس از آن جای دیگر (٣) دربارهٔ
نقش‌بیرق ایران میگوید :

« بیرقهاشان را مانند بیرقهای سه
گوش ما نوك‌دار میبرند و از هررنك

---

(١) Les six voyages de Jean - Baptiste Tavernier en Turquie, en Perse et aux Indes, Paris 1642 Vol. I. p. 134 - 135

(٢) Voyages de Mr le chevalier Chardin en Perse et autres lieux de l' Orient Paris 1723, vol. IV p. 280

(٣) op. cit. Tome VI, p. 80

درست میکنند و از هرگونه پارچهای فاخر ، چه برای سوار نظام و چه برای پیاده‌نظام بیرق دیگر ندارند . بجای سجع وشعار یا جمله های دینی‌خود یا آیتی از قرآن یا شمشیر دو سر علی و یا شیری را جا میدهند که خورشید بر پشت آنست . یکی از مقامات عمدهٔ نظامی ایران‌مقام رئیس‌بیرق‌دارانست که اوراعلمدار باشی مینامند یعنی پیشوای کسانی که درفش دارند».

سپس‌جای دیگر(۱) که از شیرهای ایران‌سخن‌میراند میگوید :

«من گفته‌ام که شیرعلامت پادشاهی ایرانست . آنرا با خورشیدی در حال طلوع نقش میکنند که پهلوی آنست و سه ربع قرص آن پیداست . این نقش در روی بیرقهاو سکه‌های مس وهزارجای دیگرهست . مؤلفان باستان آورده‌اند که ایرانیان‌قدیم‌چون‌میخواستندخورشید را رسم کنندآنرا با چهرهٔ شیرمیکشیدند زیرا که چون خورشید در برج شیر باشد از برجهای دیگر بیشتر نیرو دارد . ایرانیان کنونی دیگر آنرا چنین رسم نمیکنند و مانند ماهم آنرا با چهره‌ای نمیکشند ، تنها دایرهٔ مسطحی میکشند و یك حلقه شعاع درگرداگرد آن قرار میدهند » .

از ین گفتارهای پی درپی‌مسافران اروپایی مسلم می‌شود که اززمان‌صفویه نقش بیرق ایران و سکهای مسین ایران حتماً شیر و خورشید بوده است . گفتهٔ اولئاریوس که صفویه این نقش را بدین سبب بکار برده‌اند که جدشان سلطان جنید نخست آنرا دردرفشهای خود بکار زده است برای ما اهمیت بسیار دارد . شیخ جنید یا سلطان جنید پدر سلطان حیدر و جد شاه اسمعیل مؤسس سلسلهٔ صفوی بوده که نسب او بسه پشت بصفی‌الدین اسحق اردبیلی نیای معروف این خاندان میرسیده زیرا که پسرصفی‌الدین اسحق صدرالدین موسی و پسر او شیخ خواجه‌علی و پسراو شیخ‌ابراهیم‌معروف بشیخ شاه و پسراو شیخ جنید بوده‌است که در ۸٦۰ درگذشته و بدینگونه نقش شیر و خورشید را پیشوایان سلسلهٔ صوفیهٔ صفوی پیش از ۸٦۰ و در حدود اواسط قرن نهم بکار برده‌اند .

داستانی‌درین‌زمینه رواج دارد که نقش‌بیرق‌ایران پیش‌ازشاه‌عباس خورشید بوده وچون‌شاه‌عباس ارمنستان‌را گرفته و نقش بیرق ارمنستان شیر بوده‌است این را با خورشید توام کرده‌ودر بیرقها بکار برده‌اند نقش‌شیرخورشید ازین‌راه‌فراهم آمده‌است .البته پیداست باآنچه پیش‌ازین آوردم این گفته‌سخت نادرستست ودیگر حاجت برد کردن آن نیست .

گذشته از اشارات صریح مسافران اروپایی در اسناد ایرانی هم دلایلی براینکه شیروخورشید هم در بیرق وهم درسکهٔ مس‌بکاررفته است داریم .

یکی‌ازدلایل‌اینست که «شیرفلوس» ازاصطلاحات رایج‌زبان‌فارسی‌در دورهٔ صفویه بوده ومراد از آن نقش شیر و خورشید برروی سکهای مسین(فلوس) است. فرهنك نویسان نیزاین‌اصطلاح‌را ضبط کرده‌اند : مؤلف بهار عجم (۲) میگوید : « شیر فلوس ، صورت شیری که دریك‌طرف‌فلوس باشدوطرف دیگر نام شهرو این در صفاهان و شیرازرایج است ، نویدی شیرازی :

آوردن زر بدست آسان نبود
خوابیده‌برروی‌هرفلوسی‌شیری» .

سراج‌الدین‌علی‌خان آرزو و ادیب و

(۱) Op · Cit· Tome IX p · 71

(۲) ج۲ص۱۸۳

شاعر معروف هند در چراغ هدایت(۱) گوید :

« شیر فلوس ، صورت شیرست که در یك طرف فلوس باشد و طرف دوم نام شهریست و این در اصفهان و شیراز رواج دارد ، نویدی شیرازی گوید :

آوردن زر بدست آسان نبود
خوابیده بروی‌هر فلوسی شیری».

مؤلف فرهنك‌آنندراج‌هم (۲) این نکته را مکرر کرده و گفته است : «شیر فلوس بیای مجهول ف . صورت شیری که در یك طرف فلوس باشد وطرف دیگر نام شهر واین در صفاهان و شیراز رائج است، نویدی شیرازی :

آوردن زر بدست آسان نبود
خوابیده بروی‌هر فلوسی(۳) شیری».

این بیت که فرهنك نویسان بدان استشهاد کرده‌اند‌از رباعی‌معروفیست از نویدی شیرازی شاعر قرن‌یازدهم (٤) که بدینگونه است :

ای آنکه حدیث عقل را تفسیری
بیهوده ز بی‌زری چرا دلگیری
آوردن زر بدست آسان نبود
خوابیده بروی‌هر فلوسی شیری».

این‌رباعی‌باندازه‌ای درایران‌رواج یافته که مثلی‌از آن‌زاده وهنوز درزبانها هست که : «روی هو فلوسی‌شیرخوابیده است » یا چنانکـه متأخران در آن تصرف کرده‌اند « روی هر یکشاهی‌شیر خوابیده‌است» و پیداست که دراصطلاح « شیرخوابیده » ایهامی هست که هردو معنی‌حقیقی‌ومجازی را می‌رساند .

قدرتی اصفهانی که در همین زمانها میزیسته و پیش از تألیف تـذکرهٔ نصر آبادی‌یعنی‌پیش‌از ۱۰۸۳ در گذشته‌است در منظومه‌ای کـه در وصف روزگار خود سروده همین مضمون را چنین نظم کرده‌است(٥) :

فلوس صفاهان چنان نارواست
که گویی‌بهر کیسه پول‌اژدهاست
نگیرد گدا پول از بس برست
تو گویی‌مگر‌شیرش‌آدم‌خورست
ز مس آن چنان دهر درهم شده
کـه ماهی بزیر زمین خم شده
زر از دست مردم نگردد سفید
که‌ازدور کف‌میزند هر که‌دید
چنان‌گشته خوار از خلایق درم
که شخص‌غنی‌گشته صاحب‌کرم
چو شیرست نقش‌فلوش این‌زمان
ز بیمش گریزند پیر و جوان
گریزد طلب‌کار از قرض‌دار
ندیدست رسم چنین روزگار
مگر شاه عالم ز روی کرم
کند خلق را شیر گیر درم
دوان فلس ناجنس را پاك کند
رواجش در آفاق بی شك کند
شود دست قلابیان ستم
بتیغ عدالت قلم یك قلم
بتاریخ این انقلاب درم
دلم داشت‌اندیشه از بیش و کم
خرد گفت بامن‌بگوراست زود
«درم‌چون‌دو گردید‌زررو نمود».

میرزا طاهر نصرآبادی در نقل این اشعارمینویسد: «درپول‌شکستن‌وسرمای اصفهان این مثنوی را گفت» وشاعرخود در مصرع آخر تاریخ این واقعه را که ۱۰٦٤ باشد نظم کرده است و معلوم می‌شود که‌در ۱۰٦٤ پول‌مسین‌معمول‌آن زمان ازرواج‌افتاده بود و مردم دوچار زحمت‌شده بودند .

(۱) درحاشیهٔ غیاث‌اللغات ص۳۲۲
(۲) ج ۲ ص ٦۰٦
(۳) دراصل : فلوس
(٤) تذکرهٔ نصرآبادی — طهران ۱۳۱۷ص٢٨٦
(٥) همان کتاب ص٤٢١



سکهای مسین دورهٔ صفویه متعلق بموزهٔ ایران باستان

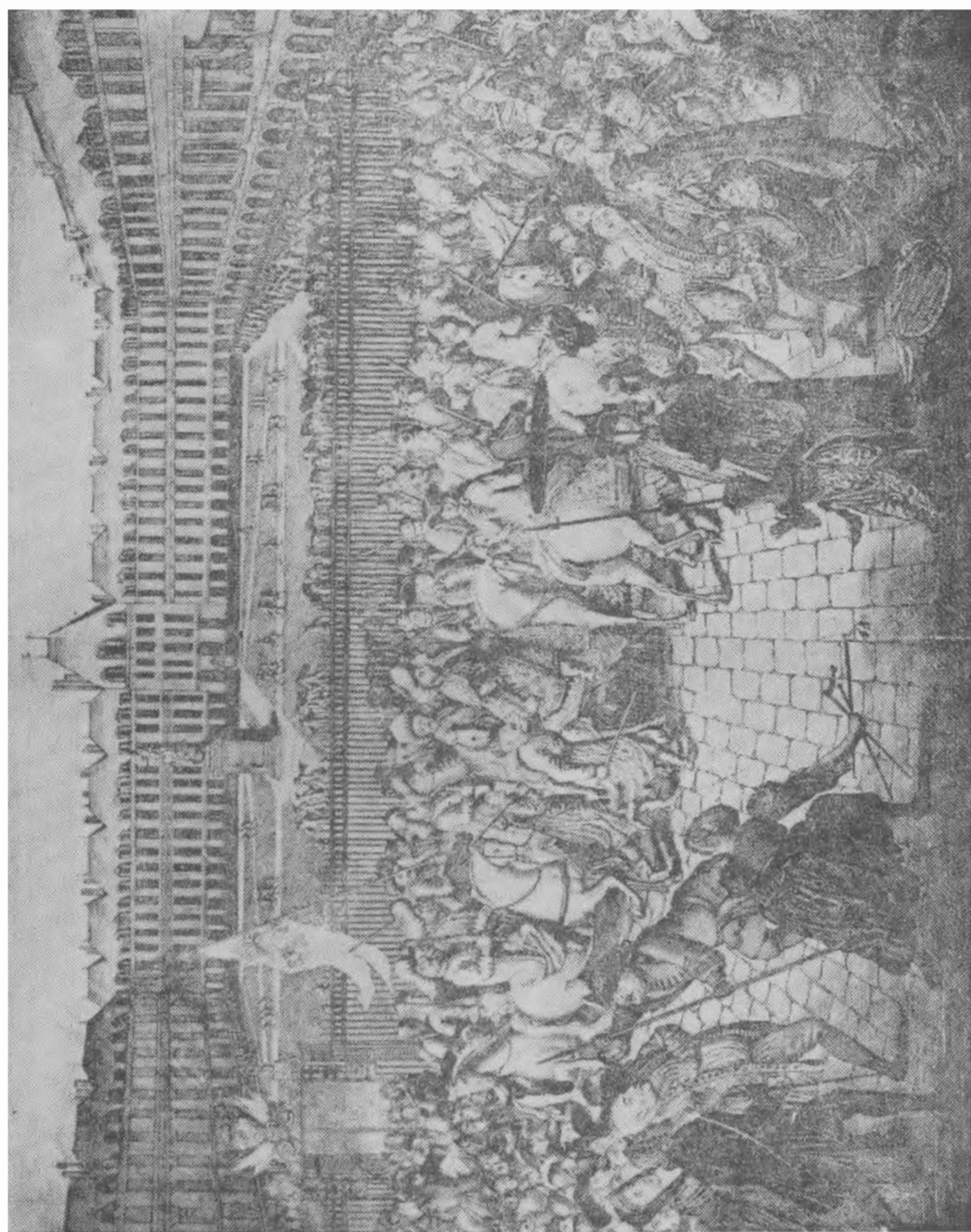
نمو نهای بسیار از سکهای مسین صفویه باقی مانده و در روی آ نها اقسام مختلف نقش شیر وخور شید دیده میشود .

ظاهراً درهمان زمان که نقش شیر و خورشید درسکهای ایران معمول بوده در خاك عثمانی هم یا بتقلید از صفویه و یا بپیروی از معمول زمان سلجوقیان روم سکهایی با نقش شیر رایج بوده و نوعی ازغروش را «ارسلانلی» میگفته اند زیرا که نقش شیر داشته و ارسلان بزبان ترکی بمعنی شیرست (۱) .

دربارهٔ نقش شیر و خورشید روی بیرقهای زمان صفویه نیز جز آنچه پیش ازین گذشت اسناد دیگر هست از آن جمله از کتاب « یك سفارت ایرانی در زمان لوی چهاردهم » تألیف موریس اربت فرانسوی(۲) که شرح بسیارجالب و شیرینی از سفارت محمدرضابیك سفیر شاه‌سلطان حسین‌صفوی (١٤ذی‌الحجة ۱۱۰۵ تا ۱۱ محرم ۱۱۳۵) دردربار لوی چهاردهم بادشاه‌فرانسه (۱٦٤۳ -

(۱) Encyclopédie de l'Islam, vol I. p. 468 : Arsalânli

(۲) Maurice Herbette-Une ambassade persane sous Louis XIV, Paris 1907, planches des pages 114 - 15, 138 - 139 et 154-155





محمد رضا بیك سفیر ایران درپاریس

۱۷۱۵ میلادی مطابق با ۱۱۲۷ تا ۱۱۲۷
هجری) است و وی درسالهای ۱۷۱٤ و
۱۷۱۵ میلادی یعنی ۱۱۲٦ و ۱۱۲۷
هجری در فرانسه بوده است پیداست که
وی درین سفر بیرقی باخودداشته که بیرق
رسمی ایران در زمان صفویه بوده و از
روی گراورهایی که در همان زمان در
باریس چاپ کرده اند و در میان صحایف



تصویر دیگری از محمد رضا بیک سفیر ایران در پاریس

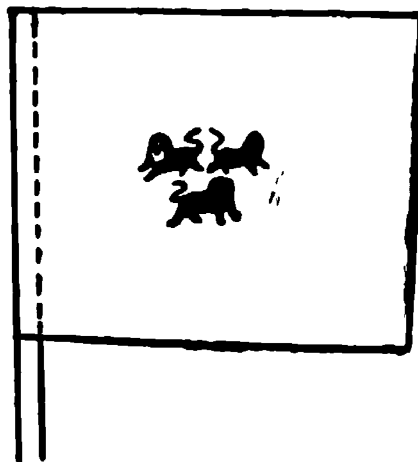
۱۱۴-۱۱۵ و ۱۳۸-۱۳۹ و ۱۵۴-۱۵۵
آن کتاب هست کاملا پیداست که نقش
این بیرق شیر و خورشید بوده است .
گذشته ازین گراورها در مقالتی که
آقای سید محمد علی جمال‌زاده در کتاب
« یادنامهٔ دینشاه ایرانی (۱) » نوشته نیز

---

(۱) Dinshah Irani Memorial Volume, Bombay 1943-pp-170-172 persian texts

ذکری از بیرقهای ایران درین دوره هست. بنابرین مقاله در موزهٔ دریاداری کرونبورك Kronborg نزدیك هلزینگور Helsingore در بیست میلی شمال کوپنهاگ پایتخت دانمارك دو پردهٔ ابریشمین هست که بیرقهای کشورهای مختلف را باهمان رنگهای اصلی بافته اند. درین پردهها که گویا در قرن شانزدهم میلادی (قرن دهم هجری) بافته اند نقشی از پنج نوع بیرق ایران هم هست بدینگونه:

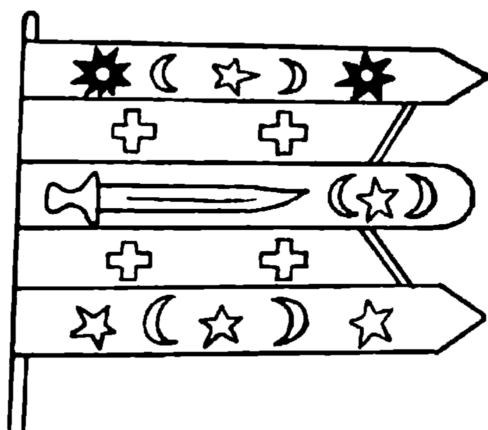
نخست بیرقی چهار گوش که متن آن سفیدست و درمیان آن سه شیر سیاه دیده میشود که در بالا و پایین بفاصلهٔ مساوی ساخته اند و در کنار آن نوشته شده «بیرق شاهزاده».



نقش بیرق شاهزاده در موزهٔ دریاداری کرونبورك

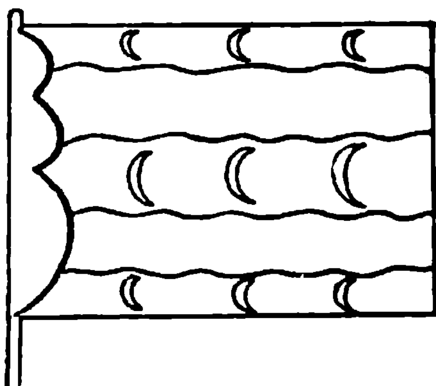
دوم بیرق بزرگتریست که در کنار آن نوشته شده «بیرق شاه» و نوارهای آن از بالا بپایین نخست زمینهٔ آبی و سپس زمینهٔ زرد و پس از آن زمینهٔ سبز و باز زمینهٔ زرد و زمینهٔ آبی دارد ودوستارهٔ نوار بالایی که در تصویر سیاه نموده شده در اصل مانند ستارههای دیگر سفید منتهی کوچکترست.

سوم بیرقیست در کنار آن نوشته اند «ایران» و دو نوار آن که ساده است و



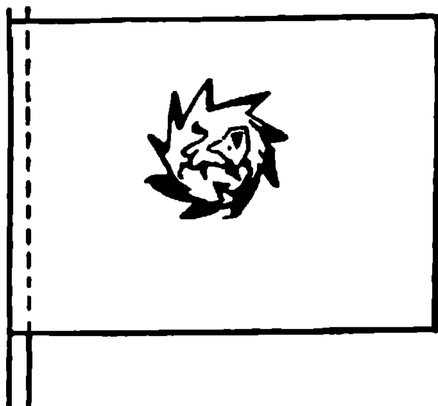
نقش بیرق شاه درموزهٔ دریاداری کرونبورك

نقش هلال درروی آنها نیست زمینهٔ آبی دارد.



نقش بیرق ایران درموزهٔ در یاداری کرونبورك

چهارم بیرقیست که در کنار آن



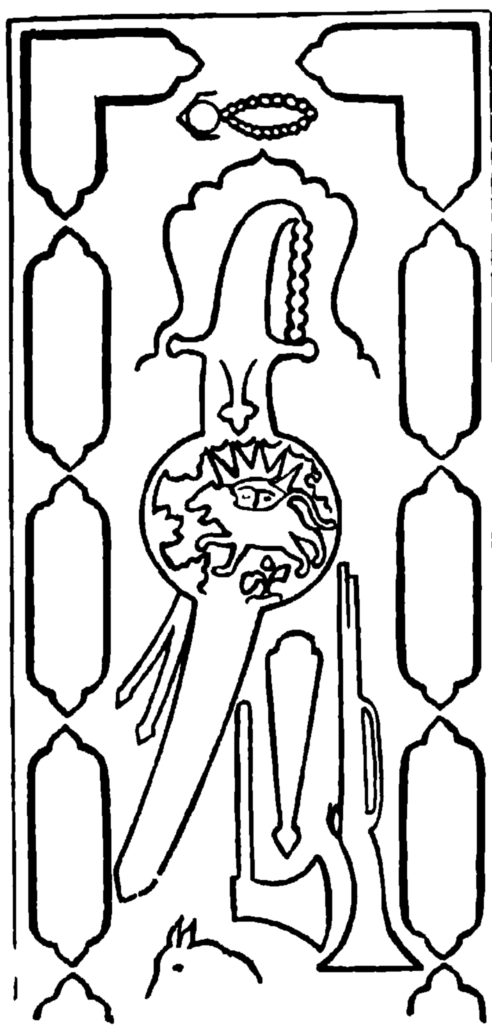
نقش بیرق تجارتی درموزهٔ دریاداری کرونبورك



شیروخورشید روی سنگ قبری از ۱۱۶۵ در امامزادهٔ نزدیك واریان

نوشته‌اند «بیرق تجارتی» و زمینهٔ آن سفیدو کنگره‌های گرداگردشیروخورشید سرخ وشیروخورشیدآن (بی‌شمشیر) زرد طلایی در میان دایرهٔ کنگره‌دار یست. پنجم نقش دیگری از همین «بیرق تجارتی» است که بزرگتر ساخته‌اند.

ازدورهٔ کریمخان‌زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳) سند جالبی که برای‌ما مانده‌سنك قبریست که در امامزاده‌ای نزدیك ده واریان برسرراه چالوس دیده میشود. از نقشی که برین‌سنك کنده‌اندپیداست برسرخاك انوشیروان نامی گذاشته‌شده که درسال ۱۱۶۵ کشته شده وچون درین‌سنك نقش شمشیر وتفنك و ساطور و تبر وسراسب دیده می‌شود قطعاً وی سپاهی بوده ودر میان‌غلاف‌شمشیر که درشت‌تر از سلاحهای دیگر نقش کرده‌اند در دایره‌ای نقش شیروخورشیدی دیده میشود که پیداست در آن زمان قطعاً نشان لشکریان بوده است. در دوسوی راست وچپ این‌سنك در میان هشت خانهٔ مستطیل هشت مصرع قطعه‌ای راکه در تاریخ کشته شدن این انوشیروان نام سروده‌اند کنده‌اند. این سنك را ادیب نامی آقای ذبیح بهروز



سنك قبری‌که تاریخ ۱۱۶۵ دارد در امامزادهٔ نزدیك و اریان

خود دیده و از روی آن گرده و نقشه برداشته و باکمال کرم و گشاده‌رویی بمن داده‌است واشعاری که آقای بهروز برین سنك خوانده بدینقرارست :

دو صد حیف یاران انوشیروان
بناکام ز هر شهادت چشید
ز تیغ قضا و ز جور قدر
چو(۱)داغ‌دل‌لاله‌درخون‌تپید(۲)
دل دوستان از غمش شد کباب
قد چرخ دون از فراقش خمید

(۱) دراصل: چه
(۲) دراصل : طپید

بتاریخ قتلش رقم کن بگو :
هزار وصدوشست(۳)و پنج شد شهید

پادشاهان ایران که پس از صفویه آمده‌اند چون همه مستقیماً وارث تمدن صفوی بوده‌اند دربن‌گونه چیزها بهیچ وجه تصرف نکرده‌اند و مخصوصاً در دورهٔ قاجارها که پدرانشان دست پرورد گان‌دربارصفوی‌دراصفهان‌بوده‌اند همان رسوم و آیین های صفوی برقرار مانده‌است ازآن‌جمله نشان‌شیروخورشید را درسکه ودرفش باقی گذاشته‌اند.

برای ثبوت این مسئله که از آغاز دورهٔ قاجار این علامت در دربار بکار رفته دلیل فراوان‌داریم . یکی‌اینست که در « دیوان غربی-شرقی » گوتهٔ شاعر معروف‌آلمانی‌قطعه‌ای‌هست بشعرفارسی باعنوان « در درفش » که عیناً بخط فارسی نقل کرده‌اند(٤). پیداست‌این‌قطعه را حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف بایلچی که نخست در ربیع‌الثانی ۱۲۲٤ قمری مأمور سفارت بانگلستان شده وسپس در ۱۲٤۰ وزیرامورخارجهٔ فتحعلی‌شاه شده است برروی بیرقی که باخود داشته رسم کرده‌است و نقش‌این بیرق بنابرفحوای این‌قطعه شیروخورشید بوده است :

فتحعلی شه ترك جمشید گیتی افروز
کشورخدای‌ایران‌خورشیدعالم‌آرا
چترش‌بصحن‌کیهان‌افکنده‌ظل‌اعظم
گرزش(٥)بمغز کیوان‌آکنده‌مشك‌سارا

(۳) دراصل : شصت

(٤) Goethe West - östlicher Diban,Kritisch durchgeseben, eingeleitet und erlaütert von Rudolf Richter, Leipzig s · d · p · 278

(٥) دراصل: کردش

ایران کنام شیران خورشید شاه ایران
زانست شیر و خورشید نقش درفش دارا
فرق سفیر دانا یعنی ابوالحسن خان
بر اطلس فلک سود(۱) از این درفش خارا
از مهر سوی لندن او را سفیر فرمود
زان داد فر و نصرة بر خسرو نصارا

سفیر دیگری که فتحعلی شاه وقتی باروپا فرستاده مردی بوده است ارمنی که در فارسی نام خود را « ملك شاه نظرزاده میرداود ضادوریان» و در فرانسه Mir-Davoud -Zadour de Mélik-Schahnazar مینوشته است و وی در ۱۸۱۷ میلادی مطابق با ۱۲۳۲ قمری کتاب کوچکی در پاریس بسه زبان فرانسه و فارسی و ارمنی باین عنوان چاپ کرده است :



نشان شیر و خورشید در زمان فتحعلی شاه

Etat actuel de la Perse par Mir-Davoud-Zadour de MélikSchahnazar Chevalier des ordres du Soleil et du Lion, envoyé en France en 1816 imprfmé en Persan, et traduit en Armé-nien et en Français par J. Chahan de Cirbied,Paris 1817

و نه تنها در آغاز کتاب نقش نشان شیر و خورشیدی را که از فتحعلی شاه داشته است چاپ کرده بلکه در دنبالهٔ نام خود بفرانسه chevalier de la premiére Classe des ordres du Soleil et du Lion de Perse نوشته و بفارسی چنین رقم کرده است : « مرقوم شد در دار السلطنهٔ پاریس در شهر رمضان المبارك سنه ۱۲۳۱ صاحب نشان شیر و خورشید ایران ملکشاه نظرزاده میرداود ضادوریان» .

ازین جا مسلم میشود که در زمان فتحعلی شاه و در سال ۱۲۳۱ حتماً ایران نشانی با نقش شیر و خورشید دارای درجات مختلف داشته است چنانکه از تصویر آن هم معلوم میشود .

این کتاب کوچك را بار دیگر در سال بعد یعنی ۱۸۱۸ خاورشناس معروف فرانسوی لانگله Langles چاپ کرده و درین چاپ شیر و خورشید را « مهر و شیر» نام گذاشته و گفته است شیر و خورشید یادگاری از ایران باستان و آتش و آفتاب پرستی ایرانیان قدیمست و بهم چشمی سلطان سلیم سوم آل عثمان که هلال را نقش نشان کشور خود قرار داد و باروپاییان و ترسایان دیگر این نشان را میدهد فتحعلی شاه هم نشان «مهر و خورشید» را درست کرده است (۲)

در زمان محمد شاه (۱۲۵۰-۱۲٦٤) نظامنامه ای برای نشان شیر و خورشید ایران در ۱۲۵۲ چاپ کرده اند که در «سالنامهٔ وزارت امور خارجه-طهران - ئیلان ئیل ۱۳۳۵» ص ۲۱۲ - ۲۲٤ نیز چاپ شده و در مقدمهٔ آن چنین آمده است:

---

(۱) دراصل : شود

(۲) تاریخچهٔ شیر و خورشید کسروی ص ۲٦

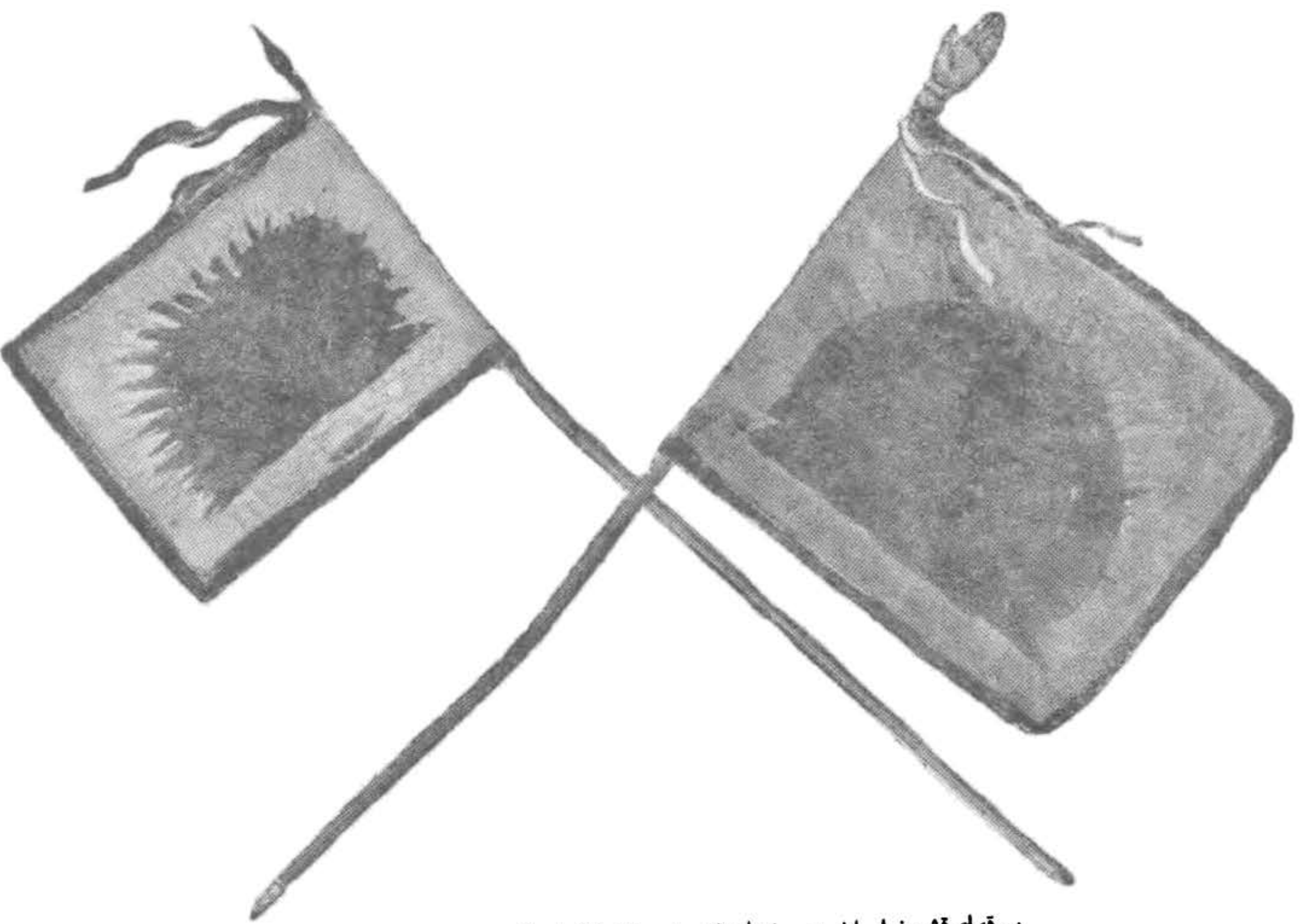
«پس برای هردولتی نشانی ترتیب داده اند ودولت علیهٔ ایران را هم نشان شیروخورشید متداول بوده است که قریب سه هزارسال بل متجاوزازعهد زردشت این علامت بوده وسبب انتشارآن شاید این باشد که درآئین‌دین زردشت آفتاب را مظهرکل و مربی عالم میدانسته اند و باین سبب اورا پرستش میکرده اند و چون بتجربه و امتحان که قرارعالم نجوم برآن است چنین یافته اند که کواکب سبعهٔ سیاره دربعضی از بروج خوشحال اند و دربعضی بد حال باین معنی که در بعضی ازبروج اثرخوب بارض وساکنین ارض میرسانند ودربرجی اثربد پس هرکوکب درهربرج که خوشحال بوده و اثرنیك باهل عالم بخشیده آن برج را بیت آن کوکب یاشرف آن کوکب نامیده‌اند و باین‌علت برج‌اسد راهم بیت‌و شرف‌شمس قرارداده و نشان دولت علیهٔ ایران‌را شمس‌دراسد که شیروخورشید باشدقرار داده اند شاید برای اینکه هر شخصی که خدمت میکرده خواسته بودند پایه ومرتبهٔ اورا هم بامثال و اقران برتری دهند تصویرکوکب‌مزبور درحالتی که باعلی درجهٔ سماء که بیت او باشد رسیده صورت‌آنرا نیزدرپشت‌شیرکشیده باداب تمام باو میداده اند و این قاعدهٔ قویمه قرنها درین دولت متداول میبوده تاکه دولت اسلام غالب واساس کفر از میان رفت و منطوقهٔ جاء الحق و زهق الباطل آشکار گشت و لیکن بواسطهٔ اینکه اکثر بلادو بقاع‌ایران‌دراقلیم‌چهارم واقع است و حرکت شمس هم در فلك چهارم‌است‌ازاین‌جهت نشان‌شیروخورشید را تغییرندادند وهمان‌قرارسابق‌متداول ومعمول به بود و هرکدام از نوکران دولت وچاکران حضرت که‌خدمت‌نمایان میکرده باعطای نشان شیرو خورشید سرافرازمیشد تا خدمت او برخلق معلوم شود و دیگران نیز شوق خدمت حاصل کنند وبقدم شوق راه خدمت پویند و تقرب بحضرت‌جویندولی درسنوات‌سالفه تا اواخرعهد خاقان مغفور اعطای نشان باسباب دیگرمنوط گشت ..»

درین مقدمه نیز تصریح شده که نشان شیروخورشید در زمان فتحعلی‌شاه هم معمول بوده ودراینکه پیش‌ازآن نیز رایج بوده باشد تردیدست‌وسندی‌بدست نیست .

درهمین‌سالنامهٔ‌وزارت امورخارجه (ص ٢٢٥ - ٢٢٧) نظامنامهٔ دیگری هست که میرساند نشان شیرو خورشید را درزمان ناصرالدین شاه (١٢٦٤ - ١٣١٣) اصلاح کرده اند .

صاحبمنصب‌فرانسوی سرهنگ گاسپار دورویل که درسالهای ١٨١٢و١٨١٣ میلادی‌مطابق با ١٢٢٧ و ١٢٢٨قمری برای‌آموزگاری‌سپاهیان‌ایران‌در کشور ما بوده است درسفرنامهٔ خود (١) در بارهٔ بیرق ایران میگوید: « درفشهای بزرك وکوچك ایرانیان دارای نقش کشورست که شیرخفته ایست در برابر خورشیدی درحال طلوع وبااین‌عبارت: سلطان بن سلطان فتحعلی شاه قاجار یعنی سلطان‌پسرسلطان فتحعلی شاهی که ازطایفهٔ قاجار بیرون آمده‌است . مانند بیرقهای ما مزین از نوارهای تافتهٔ‌سفید وریشهای‌زرینست. بیرقهای‌بزرك‌سرخست وبالای آنها دستیست از نقره که دست علی باشد ، بیرقهای‌کوچك‌کبودست و در بالای آن نیزهٔ زرینیست که بتیزی

(١) Voyage en Perse fait en 1812 et 1813 par Gaspard Dourville , Paris 1825 vol · II p· 117-118



بیرقهای قشون ایران در زمان فتحعلی شاه از کتاب گلسبار دوروبل

نیزه های سواران اروپاییست» .

درین کتاب تصویر دو بیرق بزرك و کوچك زمان فتحعلی شاه هم هست. آنکه درطرف راست و بزرگترست زمینهٔ آن سرخ تیره وشیروخورشید آن زردچاپ شده و آنکه درطرف چپ و کوچك ترست زمینهٔ آبی تیره و شیروخورشیدزرددارد .

درین صورت قطعاً در دورهٔ قاجاریه از روزهای نخست یگانه علامت دولتی ایران که درروی سکها و بیرقها و حتی نشانها بکار برده‌اند شیروخورشید بوده است . مولف دیگری که درین زمینه باز صراحتی دارد دو بو مؤلف فرانسویست که در کتاب« ایران »(۱) که درسال ۱۸۴۱ مطابق با ۱۲۵۷ قمری درسلطنت محمد شاه (۱۲۵۰ - ۱۲٦٤) درپاریس چاپ شده است میگوید : « درمیان این بیرقها (که پادشاه ایران دارد) یکی هست که روی آن نقش شمشیر علیست که دوتیغه دارد (ذوالفقار) و دیگری که روی آن خورشیدی می بینند که وارد در برج شیر می‌شود. شیرخفته است و پشت آن خورشیدی است درحال برآمدن . این علامت های ایران را در کاخ شاهی برسنك میکنند ، روی بیرقها گلدوزی میکنند و آنرا نیز روی نشان شاهی و نظامی میبینند که شاه ایران بکسانی ازسربازان وصاحبمنصبان خود می‌دهد که دررشادت امتیار یافته‌اند و نیز بچندتن ازوزیرمختاران اروپایی» . نکته ای که این مولف آورده است که شیروخورشید در بناهای اوایل دورهٔ قاجاریه نیز بوده کاملا درستست و بهترین سندی که اکنون بدست ماست شیرو‌خورشیدیست که در کاشیهای دو طرف بالای دروازهٔ عباس آباد درطهران دیده می شود که ظاهراً ساختمان آن پیش از سلطنت ناصرالدین شاه بپایان رسیده است ودرین کاشیها شیرایستاده است .

درآغاز دورهٔ قاجاریه امتیازی درمیان شیرایستاده وشیرخفته نبوده ولی اندك اندك چنان مینماید شیرایستاده بیشتررایج شده و آنچه معروفست و پیران ما نیز حکایت کرده اند اینست که در زمان ناصرالدینشاه شیرایستاده را در موارد عمومی بکار بردند و شیرخفته را تنها برای وزارت امورخارجه نگاه داشتند شاید برای آنکه ازآغازدرعلائم دولتی که درخارج ازایران بکار برده بودند شیرخفته معمول بوده است .

سند بسیار معتبری که درین زمینه داریم تمبرهای پست ایرانست . نخستین تمبرپست که درایران بکاررفته از سال ۱۸٦۸ میلادیست (۲) مطابق با ۱۲۸۵ قمری . درین تمبرها که شیرو خورشید را نقش کرده اند نخست شیرخفته است و پس از چندی شیر ایستاده را بکار برده اند .

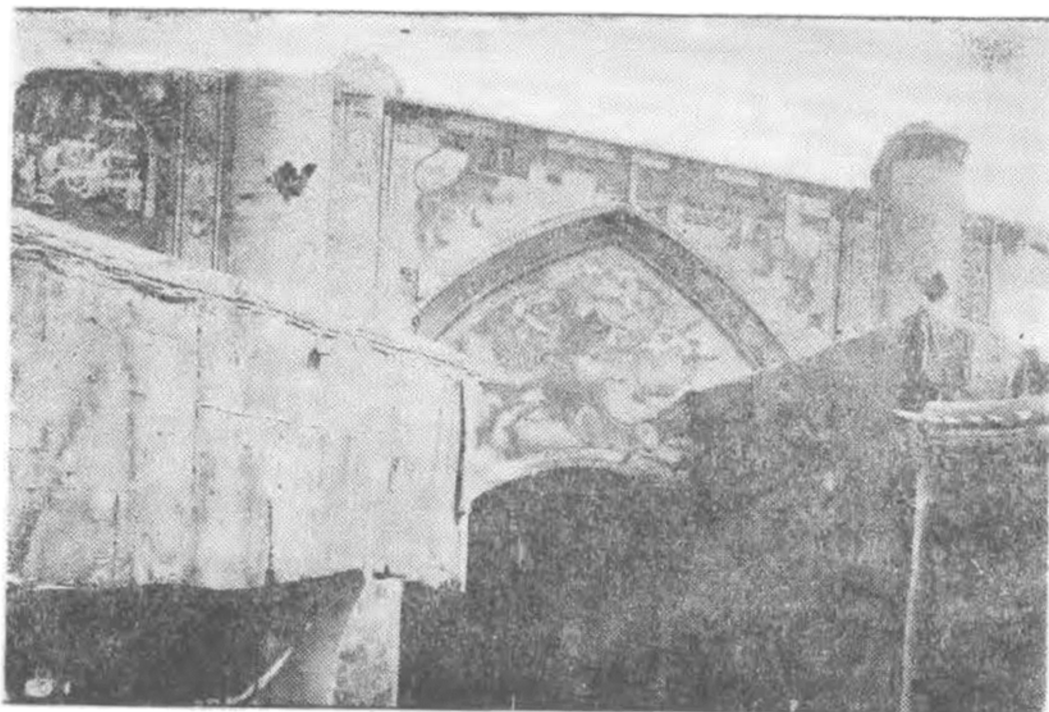
درین دوره شیرو خورشید را هم چنان درصنایع نقش کرده‌اند وزیباترین نمونه ای که از صنعت ایران با نقش شیروخورشید مانده سینی طلاییست از قرن گذشته که درقاهره است (۳) .

چنان می نماید که شیرایستاده بشکل کنونی را در حدود سال ۱۲۸۰ قمری

(۱) Louis Dubeux-La Perse - Collection «Univers», Paris 1841 p. 462

(۲) مجلهٔ پست و تلگراف نخستین سال - شمارهٔ ۲ - مهر ماه و آبانماه ۱۳۰٤ - ص ۷

(۳) الفنون الایرانیة فی العصر الاسلامی تالیف زکی محمدحسن-چاپ قاهره ۱۹٤۰ تصویر شمارهٔ ۱۵۱ (اللوحة ۱۵۱) .



شیرو خورشید دروازهٔ عباس‌آباد طهران

درموارد دیگر بجز علائم وزارت امور خارجه عمومیت داده باشندو آخرین تصرفی که درین نقش کردند این بود که پیش ازآن خورشید را بصورت زنی با چشم وابرو و دهان وگیسو میکشیدند و در آغازدورهٔ پهلوی دستور دادندکه این حالت انسانی‌را که درنظرهنرمندان‌سابق برای نمایش مظهرزیبایی بوده است از آن بگیرندو تنها بنیم‌دایره‌ای که پرتوی دراطراف آن باشد قناعت کنند.

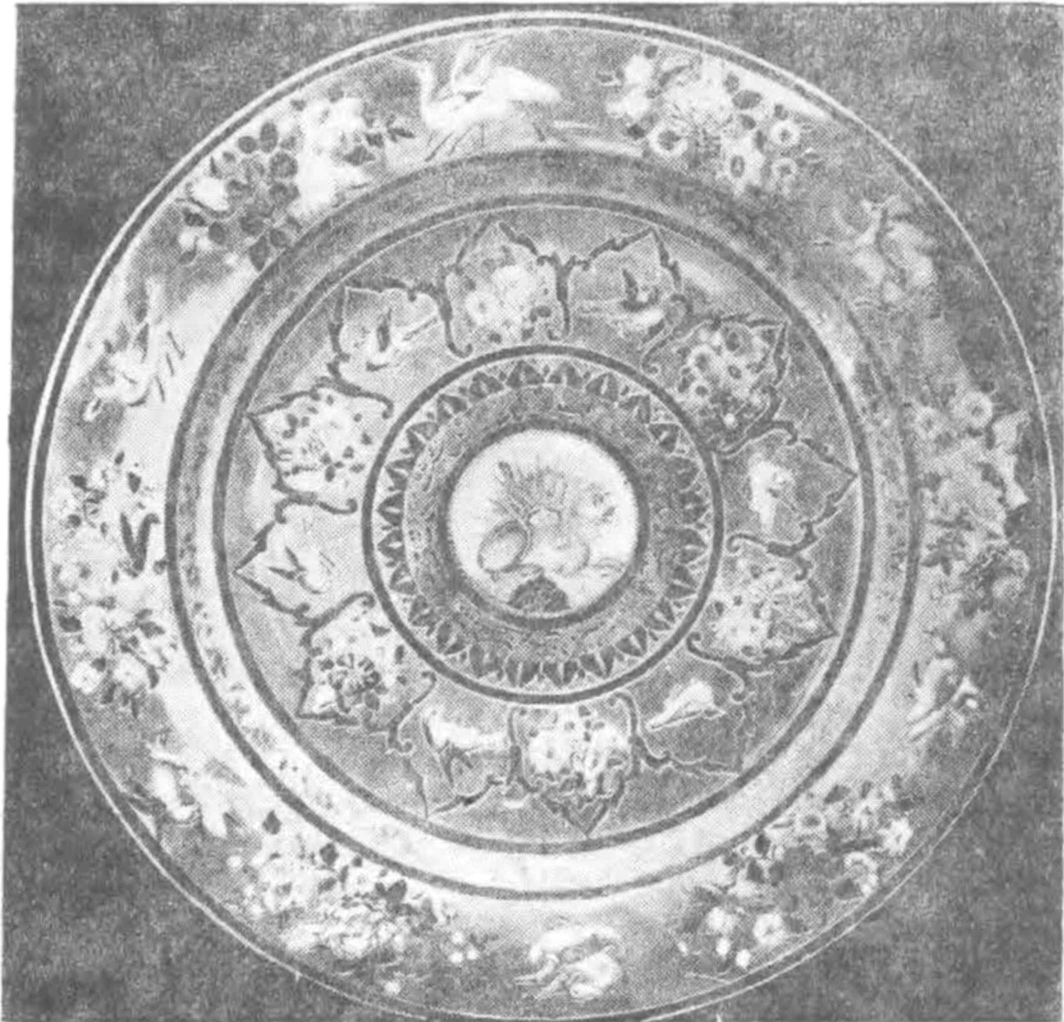
متن بیرق ایران باعلامت شیروخورشید

تا پیش ازمشروطیت پارچهٔ سفید بودکه حاشیهٔ سبزی از سه طرف داشت و در مشروطیت اول بتقلید بیرق فرانسه‌که برخی گفتند رنك آبی علامت کلیسیای کاتولیك و رنك سفید علامت سلطنت و رنك سرخ علامت انقلاب بوده است این نکتهٔ بی اساس‌را ظاهراً سندگرفته رنك سبزرا برای مذهب اسلام ورنك سفید رابرای سلطنت‌ورنك‌سرخ رابرای انقلاب گرفته اند ورنگهای کنونی بیرق ایران ازین راه پیدا شده است.

***

دربارهٔ شیرو خورشیدایران اخیراً دومطلب نادرست‌درمجلهٔ «اخبارهفتگی» چاپ‌آبادان انتشاریافته است نخست در شماره ۱۱۱ ص ۱۰ چنین نوشته شده:
«آقای اکبری از ما میپرسند که نشان شیروخورشید چیست؟

اخبارهفته- بعضی میگویند شیر نشان ارمنستان بوده است و تازمان شاه عباس تنها خورشید نشان ایران بود، ولی شاه عباس بیادگارپیروزی درجنك باارامنه، خورشید را برپشت شیر قرار داد. معلوم‌نیست این گفته تاچه‌حد درست باشد، زیرا ازقدیم شیروخورشید روی پرچمها و سکه های ایران بطرز های مختلف نقش میشده است. گروهی دیگر



سینی طلا با نقش شیرو خورشید ازقرن گذشته متعلق بآقای کازرونی بازرگان ایرانی مقیم قاهره

برآنند که چون خورشید ارتباط بسیار نزدیکی با برج اسد دارد ، از اینرو ایرانیان شیررا با خورشید علامت قرار داده اند ، ولی این دلیل سست بنظرمی‌رسد . درهرحال ، چون شیرنشانهٔ قدرت و خورشید علامت دانش است ، میتوان گفت که ایرانیان بدان سبب آن‌را نشان خود قرارداده وشمشیری هم بدست شیر دادند تا کاملا برای نبرد با دشمنان‌خود آماده باشد» .

سپس درشمارهٔ ۱۱۵ آن‌مجله درصحیفهٔ ۱۰ چنین چاپ کرده اند :

شیروخورشید- آقای ف.ش . از گچساران برای ما نامه ای نوشته ، متذکر شده اند شرحی که چندی پیش‌در پاسخ یکی‌از خوانندگان‌راجع به تاریخچهٔ نشان شیروخورشید در این مجله منتشر گردید کامل نبوده وخودشان تاریخچهٔ شیروخورشید ایران را بامضاء یك نفر کوه نشین که بنا باظهار خودشان‌ازمنابع موثق اقتباس شده است ارسال داشته‌اند که ما عین آنرا چاپ میکنیم :

مختصری از تاریخچه نشان شیروخورشید ایران

«اولا نشان قدیمی ایران که یك عقاب طلائی بود، درموقع غلبه اسکندرمقدونی، ازایران به یونان برده شد وهنوزهم نشان رسمی دولت یونان میباشد. پس ازآن بواسطهٔ پیروزی تازیان وتورانیان(مغولها) نشانی دربین نبوده‌است؟سکه‌هائیکه ازدوران شاهنشاه ایران، خسروپرویزباقی‌مانده، نشان میدهد که بعلت‌علاقه فراوان‌خسرو به شیرین و بفرمان این‌شاهنشاه، پیکره شیرین را روی آن مسکوکات فلزی منگنه کرده‌بودندو تازمان«یوتال‌جای» یکی‌ازشاهان‌مغول‌درایران، که پایتختش شهرسلطانیه درنزدیکی‌زنجان بوده‌است عکس شیرین روی مسکوکات ایرانی متداول بود. پس از آنکه «یوتال جای» دین مبین اسلام راپذیرفت، علمای آن دوره چنین فتوی دادندکه عکس زن نباید زینت سکه یك دولت مسلمان (ایران) باشد، ولی مؤبدان و مدیران که همیشه درغلبه بر هرلشکرمهاجی(!) بازازخودابرانیها برگزیده‌میشدند برای این مشکل کلاه شرعی‌ساخته وگفتندچون خورشید نمایندهٔ نورخدا است، لذا این پیکره خورشید خواهد بود. این رسم تا اوایل پادشاهی خانواده قاجار کم و بیش در شهرستانهائیکه دارای ضرابخانه های مستقل بودندمتداول‌بود. درسال ۱۸۷۵ میلادی ناصرالدین شاه خواست نشان‌رسمی برای‌ایران برگزیند و به جهان آن روز بنمایاند، بنابراین شیررا که بروایتی دریکی از جنگهای پیش‌ازاسلام‌از کشورسیام گرفته شده‌بود برای برچم ایران انتخاب کرد و فرمان داد که خورشید را بر پشت شیر نصب و ذوالفقارحضرت علی را در دست شیر قرار دهند و پس ازآن‌باحترام‌ذوالفقار شاه‌مردان، شمشیررا دودم ساخته‌ومانند شمشیر های معمولی‌که نمایندهٔ ذوالفقار حضرت‌علی است‌بدست شیردادندچنانکه اکنون دیده میشود، شیرو خورشید خوابیده و بدون شمشیر ویژه وزارت خارجه بوده است که تازمان اعلیحضرت بادشاه‌فقید هم‌معمول بودوسپس‌شادروان رضاشاه‌رسمیت نشان کنونی‌راتاییدفرمود. برچم ایران ازدوران دودمان صفویه به بیعد (!) رنگهای گوناگون بنابرذوق و سلیقهٔ مردم داشته، ولی اززمان شاهنشاه کشورگشا نادرشاه افشار، برچم‌لشکری را دور قرمز وبرچم کشوریرا دور سبز قرار دادند. این قضیه تا زمان سلطنت مظفرالدین شاه ادامه داشت و هنگام اعطای فرمان مشروطیت به‌شکل‌کنونی درآمد یعنی بالا سبز، وسط سفیدوپائین قرمزو نشان‌شیروخورشیدرا درمیان‌برچم قراردادند که شماع خورشیدو نوك‌شمشیر ودم شیردررنك سبزو پاهای شیردرسرخ قرار گیرد».

در شرح دوم که کاملاهذیان‌آمیزو بسیارسخیف‌نوشته شده درمیان‌شگفتیهای دیگر معلوم نیست داستان رفتن عقاب ایران را بیونان درزمان اسکندرو نقش شیرین را برسکهٔ خسرو و برویز (که احتمال میرود همان داستان سکهٔ غیاث‌ـ الدین کیخسرو سلجوقی را بدین‌گونه تحریف کرده باشد) و از همه عجیب تر داستان سلطنت «یوتال جای» مغول را درایران(که احتمال‌میرودنام الجایتورا بدین‌گونه قلب کرده باشد) وبس‌ازآن موبدان زمان این بادشاه وسال ۱۸۷۵ میلادی را برای تغییرنقش سکهٔ ایران و نقش‌شیررا از کشورسیام این همه‌مطالب سخریه‌آمیزرا از کجا آورده است!

دربارهٔ‌شیروخورشید ایران‌تاکنون

چیزهایی چاپ شده است که خوانندگان میتوانند برای تطبیق با اطلاعاتی که درین مختصر آمده است بدانها رجوع کنند:

۱) تاریخچهٔ شیرو خورشید نوشته کسروی تبریزی- طهر آذر۱۳۰۹ .

۲) منشا نقش شیروخورشید- نگارش مجتبی مینوی در کتاب Dinshah Irani Memorial Volume چاپ بمبئی ۱۹٤۸ ص ۸۵ - ۱۰٦ از مقالات فارسی .

۳) بیرقهای ایران در عهد صفویه نگارش سید محمد علی جمال زاده در همان کتاب ص ۱۷۰ - ۱۷۱ .

۳) تاریخ شیروخورشید ایران بقلم گردآورندهٔ این سطور در سالنامهٔ کشور ایران سال دوم ۱۳۲٦ ص ۹ - ۱۷ .

٤) درفش کاویان بقلم آقای دکتر ذبیح‌الله صفا در همان سالنامه ص ۱۸-۲۲ .

۵) شیروخورشید ! بقلم پرفسور- ورومانوفسکی دوبچا در همان سالنامه سال سوم ۱۳۲۷ ص ۹۱ - ۱۰۵ وچاپ دوم آن ص ۱٦۸ - ۱۸۳ .

٦) درفش شاهنشاهی ایران باستان بقلم خان صاحب دهانجی بهای فرامجی درباش در مجلهٔ ایران‌لیگ چاپ بمبئی شمارهٔ ۲ سال نهم ژانویه ۱۹۳۹ (ص ۱۲۰ ومابعد) وشمارهٔ ٤ سال نهم ژوییه ۱۹۳۹ (ص ۲٤۹ - ۲۵٤) .

۷) تاریخچهٔ تحول پرچم ایران بقلم آقای حمید نیرنوری اطلاعات ماهیانه شمارهٔ ۲ سال دوم (۱٤) ص ۲۳-۲۷ و شمارهٔ ۳ (۱۵) ص ۳۰ - ۳٤ .